



این چرخ فلک که مادر او حیرانیم فانوس خیال از او شالی داریم
خوشید چراغدان عالم فانوس ما چون صوریم کاندراو کردیم

نجوم و تنجیم

یا

حقایق و اوهام

تالیف

د. سر قیپ حیدر بانس هیبری

استاد هیئت و ریاضیات

دارای نشان علمی درجه اول از وزارت فرهنگ

تمام حقوق محفوظ

تهران ۱۳۴۵

چاپ اتحاد

این اثر ناچیز را اهداء میکنم :

بذوات معظم و ارواح مقدسیکه همواره وجود خود را وقف نشر معارف و ترویج حقایق و زدودن زنگ اوهام و خرافات از آئینه قلوب بنی نوع انسان نموده اند .

و بروح پر فتوح استاد معظم مرحوم مرتبپ مهندس عبدالرزاق بغایری طاب ثراه که تمام عمر گرانمایه خود را صرف تعلیم و تربیت ابناء وطن و جوانان کشور عزیز خویش میفرمود .

بشخصیتهای والامقامیکه حق آموزش و پرورش را میشناسند و کلام معجز نظام « من علمنی حرفاً قد صیرنی عبداً » را نقش خاطر خویش میسازند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد یبحد و سپاس یبعد یکتا خداوندی را سزااست که عدد عوالم تکوینش بی انتهاست .

کشف رموز خلقتش از حیز ادراک بشر خارج و حل معضلات افلاکش از حوصله معارف انسان زاید است .

درود نامحدود بر پیغمبر محمود سید المرسلین و خانم النبیین صلی الله علیه فی العالمین که خود آفتاب دانش و معرفت است و جامع کنوز علم و حکمت .

تهیات بی نهایت نثار اوصیاء کرام و ائمه عظام او باد که دوازده برج سعادت اند و گنجینه تربیت و هدایت سیما راس الائمة و کاشف الغمه القمر لشمس النبوه هوالی الموالی فلک المعالی اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله که دایرة المعارف اسلام از رشحات پر کار وجود اوست و فرمان درر نشان انا مدینه العلم و علی بابها از دربار رسالت در شأن و مقام وی صادر گشت

فبعد بر خاطر ارباب عقل و دانش و اصحاب رای ویتش یوشیده و مستور نیست که زردن زنگ چهل و اوهم از قلوب بنی نوع انسان و هدایت افکار آنان بمراتب رقاء و ارتقاء و گسستن سلسل خرافات و نادانی از وظایف وجدانی عموم نویسندگان و گویندگان است علیهذا بنده شرمنده

باقلت بضاعت و سرمایه اندك كه در ظرف نیم قرن از تحصیل و مطالعه کتب
عدیده هیئت و نجوم بدست آورده بودم بلحاظی که ذیلا از نظر خوانندگان
خواهد گذشت بر خود لازم و متعتم شمردم که حقایقی چند در این باب
برای عموم بنگارم باشد که آرهام زیادی از خاطرها بزدايم و افکاری را
بسرمنزل راستی و حقیقت راهنمایی نمایم و من الله التوفیق و علیه التکلان .

تهران - سیدباقر هیوی

سبب تالیف کتاب در چند سال قبل ، عصر یکی از روزهای ماه
 رمضان بخیال افتادم بمسجدی روم تا هم روز
 روزه را بگذرانم و هم از مجلس پند و موعظت مستفیص گردم بلکه خوشه
 ای از معارف اسلام بچینم که توشه‌ای برای روز واپسین باشد بالجمله
 گذارم بمسجد مرحوم حاج حسن (صنیع دیوان) افتاد در وقتی که نماز
 جماعت تمام شده بود و مردم منتظر آمدن واعظ بودند تا از محضر وی
 کسب فیض کنند .

اما قبل از آنکه واعظ منظور بیاید شیخ معمر دیگری که خود را
 از ذاکرین مبرز و محدثین درجه اول میدانست (نمیخواهم اسم او را
 ببرم) برهنبر بالا رفت و بنقل اخبار و بیان وقایع پرداخت تا گفتار خود را
 باینجا کشانید که روزی در مکه معظمه چنان بارانی بارید که خانه کعبه را
 آب گرفت. امت میگفتند این همان بارانی است که فلان منجم خبر داده است.
 در اینموقع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله در حالیکه بادیست مبارک
 خود آب از خانه بیرون میریخت با صدای بلند میفرمود:

« كَذِبَ الْمَنجُمُونَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ » و « الْمَنجُمُونَ كَذَّابٌ »

(یعنی قسم بیروردگار کعبه که منجمین دروغ میگویند و منجمین
 بسیار دروغگو میباشند) .

هی گفت و گفت تا بالاخره دامنه سخن باینجا کشانید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود اگر تمام منجمین متحداً بگویند فلان روز اول ماه است

یادرفلان روز کسوف خواهد شد و یافلان شب خسوف میشود باور نکنید
چه پیغمبر میفرمود :

المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کافر بلی علم نجوم
اصلاً دروغ و اساساً تکذیب شده است .

اولاً این محدث نما انقدر مطالعات و قوه مدر که نداشت که علم
نجوم را از احکام تنجیم تفکیک کند و بداند که علم نجوم پایه اش همه جا بر
احکام ریاضی استوار است و آنچه مورد تردید و تکذیب پیغمبر اسلام و
اُمّه اطهار صلوٰة الله علیهم اجمعین است احکام تنجیمی است که فرنگی
ها آنرا آسترولوژی (Astrologie) نامند (۱) و هیچ مبنای علمی و منطقی
ندارد .

بعکس علم نجوم که آنرا (Astronomie) نامیده اند (۲) و همواره
به اعمال رصد و قوانین ریاضی استوار میگردد و میان ایندو اصطلاح متشابه
تفاوت از زمین تا آسمان است .

بالاخره در حالی که این سخنران نکته دان (۱۱) مشغول سخنرانی
بود متوجه شدم که چند نفر محصل نیز در حاشیه مجلس خطابه او نشسته
و دائماً بیکدیگر نگاه میکنند و بیانات این محدث و الامقام (۱) یوزخند
می زنند .

گویا زبان حالشان این بود که آنچه ما از عالم هیئت و نجوم خوانده ایم

(۱) احکامی که منجمین حشوی از روی اوضاع مختلفه کواکب در
باب وقایع آینده در سر صفحه های تقویم مینگارند .

(۲) علمی است که گفتگو میکند از اوضاع مختلفه کواکب و حرکات

آنها .

تماماً اساسش بر حساب هندسه جبر و مقابله مثلثات فیزیک و مکانیک بوده است .

چگونه چنین علم محکم و قوانین متقنی مورد تکذیب پیشوای اسلام واقع شده است؟! از اینجا معلوم میشود که العیاذ بالله تمام اخبار و احادیث ما چنین و چنان است .

از طرف دیگر ملاحظه میکردم که مردم عوام بطوری پابند این احکام موهومی شده اند که اگر فلان ضعیفه میخواهد کرسی بگذارد یا فلان مریض میخواهد مسهل بنوشد و یا قصد فصد نماید ساعت آنرا سؤال میکند .

اگر فلان تاجر میخواهد جنسی بخرد یا بفروشد میپرسد تقویم چه میگوید ضرر خواهد کرد یا منفعت؟ همینطور انواع و اقسام از این امور خرافی است که در صفحات این تقاویم و ستون وقایع آنها مینگارند و خوانندگان بیچاره هم گمان میکنند که واقعا مندرجات آنها بربك اساس علمی و متینی استوار است که تردیدیندر نمیشد .

استادم مرحوم مهندس عبدالرزاق بغیری رحمت الله علیه از قول استاد خود مرحوم حاج نجم الدوله طاب ثراه که سالها تقویمش مقبول خاص و عام بوده نقل می نمود که اگر اکثریت مردم نسبت باحکام تنجیم استقبال نداشتند و این احکام را از ضروریات تقویم نمی پنداشتند من آنها را از تقویم خود حذف میکردم .

خلاصه مشاهده این اوضاع و احوال ناچیز را بر آن داشت که این رساله را بنگارم و تقدیم هم میبمان عزیز خویش نمایم تا بعون الله تعالی از طرفی علم شریف نجوم از بافته های تنجیمی تمیز داده شود و از طرف دیگر

ثود مردم از قید این خرافات آزاد شوند و به اقاربیل بعضی از منجم نمایانی که احکام موهومی خود را مانند وحی آسمانی میدادند توجه نمایند و اگر بعضی از خطبا و اهل منبر بخواهند اخبار و احادیث در بوطه بعلم هیئت و نجوم را منبری کنند علم نجوم را با احکام تنجیمی مخلوط نسازند تا فرمایشات پیشوایان دین را در انظار دانش جویان و متجددین ، محل طعن و تمسخر قرار ندهند .

چون نجوم يك سلسله حقایق است و تنجیم اوهام لذا کتات حاضر را بنام نجوم و تنجیم یا حقایق و اوهام نامیدم .

چنانکه قبلاً متذکر شده ایم هدف اصلی و مقصد نهایی در تالیف این کتاب رد احکام تنجیم است ولی برای اینکه هر خواننده می تواند از مطالب آن

سبک و روش
این کتاب

استفاده نماید :

اولاً در هر موردیکه لازم دیده ایم بعضی اصطلاحات هیئتی را که مقدمه طرح موضوع ما بوده است گاهی در متن و گاهی در پاورقی ذکر کرده ایم تا منظور اصلی کاملاً روشن گردد و باینجهت امیدواریم کسانی هم که با هیئت و نجوم آشنائی و سابقه ندارند بتوانند از این کتاب استفاده نمایند .

ثانیاً اصولیکه احکام تنجیم بر آنها استوار میگردد و اصحاب این صنعت احکام خود را از آنها استخراج میکنند يك در موارد خود یاد آور شده ایم تا ذهن خوانندگان محترم با آنها آشنا باشد و بدانند که ما چه چیزهایی را میخواهیم رد کنیم .

ثالثاً ماسعی کرده ایم که این احکام را هم از طریق علمی و فلسفی رد نماییم و هم بوسیله قضایای تاریخی و اخبار و احادیثی که از ناحیه پیشوایان

ذین هین اسلام علیهم الصلوة والسلام وارد شده است . تا هم تیپ جوان و تحصیل کردگانرا بکار آید و هم توده کسبه و اصناف را چه طبقه اخیر از طرفی با احکام تنجیم و سرلوحه های تقویم اعتقاد دارند و از طرف دیگر نسبت باخبار و احادیث مؤمن میباشند

رایعاً برای اینکه مطالعه کنندگان محترم دچار خستگی و ملال نشوند ما اینمطالب را قسمت بقسمت متنوعاً ذکر کرده ایم تا در اثر تنوع موضوعات توجه خوانندگان بمندرجات مربوطه جلب شود امید است که مقبول طباع دانشمندان و طالبین حق و حقیقت افتد بمنه و توفیقه

پایه گفتار و استخراجات اهل تنجیم بر روی بروج دوازده گانه و حلول هر یک از سیارات و آفتاب و ماه است ببریات از این بروج .

پایه احکام تنجیم

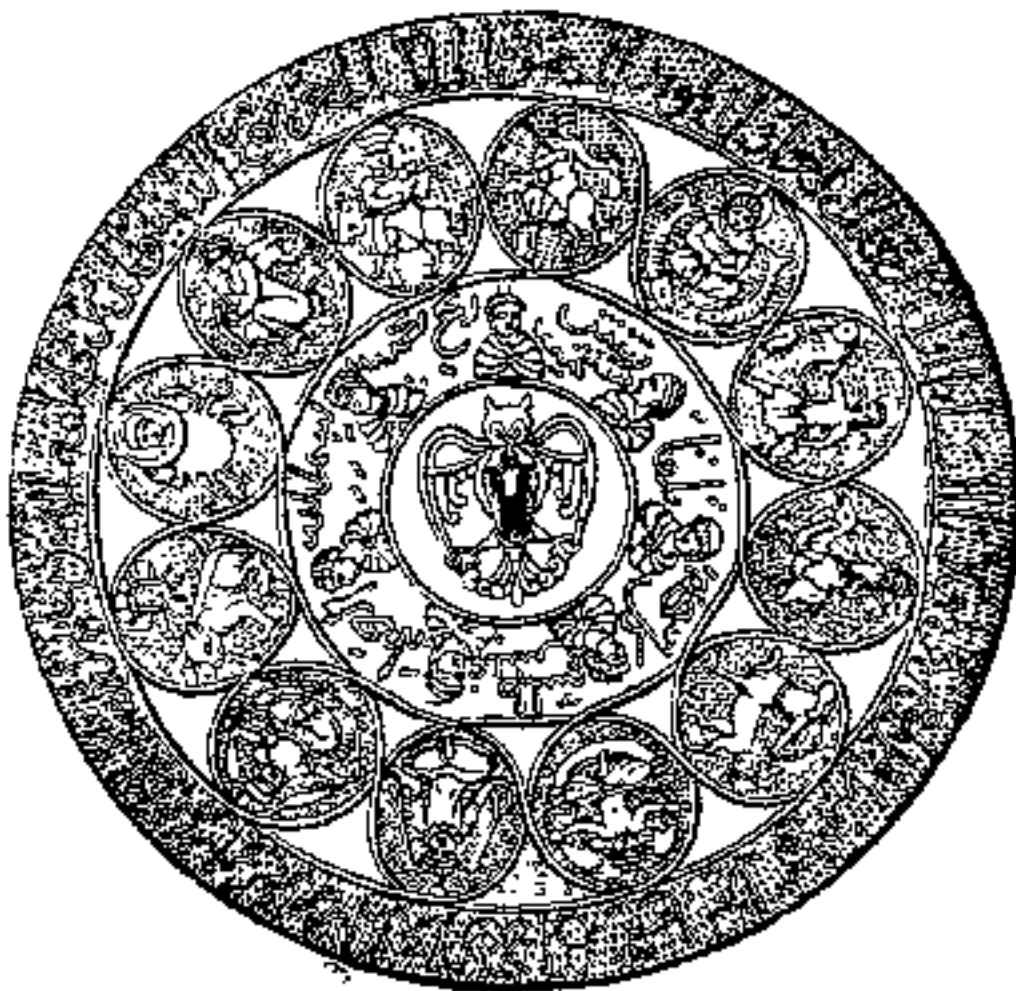
یس ما قبالا باید بفهمیم که برج چیست و این خمسه متحیره که از قدیم الایام منظور نظر منجمین و اهل تنجیم بوده اند کدامند و آیا اینها میتوانند هر یک بنفسه و یا از اجتماع بعضی با بعضی دیگر منشأ اثری باشند یا خیر ؟

یس گوئیم : متقدمین از علماء هیئت و نجوم جهان هستی یا عالم نجوم را بیك کره ای تشبیه کرده اند که هر کزقش هر کز زمین و محیطش هیچ جا و تمام این کو اکی که با چشم دیده میشوند و میلیاردها کواکب دیگر که فقط باستعانت دوربینهای قوی میتوان آنها را مشاهده کرد بفاصله های مختلف در داخل این کره بی نهایت بزرگ پراکنده اند و آفتاب ما یکی از آنهاست .

از همان عصریکه محیط هر دایره رابه ۳۶۰ درجه قسمت کرده اند محیط این کره بی پایان را نیز بهمین ۳۶۰ درجه تقسیم نموده اند و

همانطوریکه سال را به دوازده ماه قسمت کرده اند محیط کره آسمان را نیز به دوازده قسمت مساوی نموده و هر يك از آنها را که ۳۰ درجه میشود يك برج نامیده اند و ابتدا از اول اعتدال بهاری اسامی نجومی آنها بترتیب از این قرار اند :

حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب
قوس - جدی - دلو - حوت .
بعبارت واضحتر یکدسته از ستارگانی که در حدود سی درجه اول واقع اند قدما آنها را تشبیه به بره (حمل) نموده اند و دسته دیگر که در حدود سی درجه دوم میباشند تشبیه بگاو (ثور) کرده اند و دسته دیگری که در حدود سی درجه سوم هستند بعضی ۹۰ درجه از اول اعتدال بهاری فاصله دارند تشبیه بآدم دوپیکری کرده و جوزا



صور دوازده گانه بعقیده اعراب قدیم

نامیده اند و بهمین قیاس تا آخر

حال برای تعیین جا و مکان هر يك از ستارگان دیگر آنها را بیکی از همین بروج دوازده گانه نست میدهند مثلا میگویند صورت دب اکبر در برج اسد است و یا صورت جبار در برج جوزا است یعنی دب اکبر به معاذات برج پنجم و جبار بمعاذات برج سوم واقع است و بهمین طریق جای سایر کواکب را تعیین میکنند .

واضح است که مکان ثوابت در آسمان تغییر ناپذیر است اما خمسۀ متحیره کواکبی هستند که در آسمان تغییر مکان میدهند و بهمین جهت آنها را سیاره مینامند و پنج عدد آنها را که از قدیم میشناخته اند عبارتند از عطارد - زهره - مریخ - مشتری - زحل ، این پنج عدد بسا چشم دیده میشوند و از وقتی که دورین اختراع شده دو عدد (۱) دیگر هم بر آنها اضافه گشت که یکی از آنها اورانوس است و دیگری نپتون پس سیارات عمده هفت عدد اند که بنا بر هیئت جدید هر کز مشترک تمام آنها آفتاب است و هر يك در زمان معینی بدور آن میگردند .

از اینجا معلوم میشود که هر يك از سیارات ممکن است بمرور زمان مقابل هر يك از دوازده برج نامبرده واقع شوند مثل اینکه مشتری گاهی مقابل برج حمل و زمانی مقابل برج سرطان و گاهی در برج جدی و غیره واقع میشود و همچنین مریخ بعضی اوقات در برج میزان و زمانی در برج عقرب و هنگامی در برج حوت می افتد و چون مدت دوران آنها بدور شمس مختلف میباشد پس ممکن است که دو یا چند عدد آنها در یک درجه از يك برج واقع شوند و این حالت را مقارنه گویند .

(۱) سیاره بلوین نیز در این اواخر در ماوراء نبطون کشف شده

است که بعدها نیز ذکر خواهد کرد :

دوستاره عطارد و زهره را که نزدیکتر از زمین اند با آفتاب سفلی
گویند و پنج ستاره دیگر را علوی

سه سیاره عطارد و زهره و مشتری را اهل تنجیم سعد شمرده اند
و دو سیاره مریخ و زحل را نحس اما اورانوس چون در سال ۱۱۵۹ هجری
و نیپتون در سنه ۱۲۲۴ کشف شده است هنوز اهل تنجیم سعادت یا نحوستی
برای آنها قائل نشده و در تقویم خود نمی‌نویسند

برجهای حمل و جوزا و اسد و میزان و قوس و
دلورا بروج گرم میدانند و شش‌تای دیگر را سرد
و نیز حمل و ثور را خشک و دوتای بعدش را تر

گرفته اند و باز دو برج اسد و سنبله را خشک و دوتای بعد را تر و بهمین
قیاس تا آخر بعلاوه هر برجی که گرم و تر است بخون بدن منسوب میدانند
مثل جوزا و میزان ولی هندوها در باب نیمه اول و دوم این بروج عقاید
دیگری دارند که ذکرش موجب تطویل کلام است .

از طرف دیگر تمام بروج گرم را تر و بروج سرد
را ماده میدانند !! و گویند سیاره هر جا باشد
بطبع همان برجی گراید که در اوست

بروج
تر و ماده

استاد ابوریحان بیرونی که خود در احکام تنجیمی مهارتی بکمال
داشته میفرماید :

«اعتقاد ما اندرین ثمره و صناعت (یعنی احکام) مانند اعتقاد کمترین
مردمان است و در جای دیگر از کتاب التفهیم میگوید « نهاد صورتهای
بروج اندر خود این نیست و هیچ بر آن گواهی ندهد» (مقصود احکامی
است که برای بروج قائل شده اند) بعلاوه صانعین احکام تنجیم درهند

وایران و بابل و یونان و کلد و آشور و حتی خود احکامیین از هر ملت باهم اختلاف دارند و این خود بهترین دلیل بر بطلان تصورات ایشان است چه امریکه بر موازین علمی استوار باشد تمام دنیا بر آن متفق اند چنانکه در دوتا درپیش عموم ملل عالم چهارتا است .

مجموع زوایای هر مثلث مستقیم الاضلاع در نزد تمام علمای ریاضی دنیا مساوی دو قائمه است. این قضیه منطقی «زید یا در دریا است یا غرق نمیشود» مقبول به کایه عقول و منطقیین عالم است .

ضعف و نقصان دیگری که در صناعت تنجیم است عدم دخالت سیارات دیگری است که پس از اختراع دوربین کشف شده اند مانند اورانوس و نپتون و سیارات صغیر که تا حال قریب ۱۰۰۰ عددشان کشف شده است و همگی مدین هریخ و مشتری بدور آفتاب دوران میکنند چه پایه صنعت احکام در وقتی گذارده شده است که علم هیئت و نجوم در گهواره رضاعت و طفولیت میزیسته است و بشر آنروز در اثر جهل و نادانی بقدری دلیل و ناتوان بوده است که بمصداق الغریق یتشبث بکل هیشی در مقابل موجودات طبیعت اعم از جاندار و بیجان، جماد و نبات، علوی و سفلی سر تعظیم فرود آورده آنها را منشاء اثر و قادر و قاهر می پنداشته است.

چنانکه هنوز هم در بسیاری از نقاط مشاهده میکنیم که حاجتمندان کپنه هائی چند بر درختی بسته و آنرا قاضی الحاجات میدانند و هم چنین تا چند سال پیش که مرسوم بود نخل در مجالس تعزیه می آوردند مملو از کپنه هائی بود که از باب حوائج برای قضاء حاجات بآنها می بستند و از وقتی که نخل گردانی موقوف شده است کپنه بستن بآنها متروک گشته است و مردم تا اندازه ای متوجه این عمل پوچ شده اند .

پس اگر امروز که علم هیئت دوره رضاعت و صباوت خود را پیموده و وارد مرحله شباب گشته علمای احکام می بودند قطعا بسیاری از احکام خود را نقض مینمودند و از اوراق خویش می شستند و شاید که پس از دو قرن دیگر علم باندازه ای ترقی نماید و حقایق عالم انجم بقدری کشف شود که اگر اساتید صنعت تنجیم سرازقبر بیرون آرند از گفته های خود خجل و شرمساز گردند .

چنانچه یکی از فتاوی ایشان اینست که نقطه رأس (۱) نر و گرم است و دلیل بر فزونی همه چیزها و بالعکس نقطه ذنب ماده و سرد و نحس است و دلیل بر کمی همه چیزها !!

عجبا نقطه ای که خود هیچ وجود خارجی و مادیت ندارد و جزیات وجود ذهنی و موهومی چیز دیگری نیست چگونه نر و ماده میشود و سردی و گرمی قبول مینماید و یا منشاء زیاده و نقصان چیزها میگردد همچنین بعضی از بروج و پاره ای از سیارات را نر و بعضی دیگر را ماده تشخیص داده اند و گویند که هر گاه ستاره نری در برج ماده ای واقع شود دلالت بر مادگی کند و بالعکس اگر ستاره ماده ای در برج نری باشد دلالت بر نری نماید از آن جهت که ستاره همواره بر طبع برج در آید ؟!

سبحان الله باینکه نه ستاره مذکر یا مؤنث میشود و نه برج تغییر ماهیت میدهد معذک ستاره که خود مذکر بحساب آمده است وقتی در بروج مؤنث داخل شود دلالت بر مؤنث مینماید ؟!

(۱) مدار هر سیاره یا منطقه البروج در دو نقطه متقاطع می شود نقطه ای که چون ستاره از آن گذرد در شمال منطقه البروج افتد راس گویند و نقطه ای که چون ستاره از آن گذرد در جنوب منطقه افتد ذنب نامند .
(رجوع شود بهیئت)

بتر آن بود که بگویند هر گاه ستاره نری در برج ماده می واقع شود
دلالت بر خنثی مینماید تا چندان مورد استهزاء نباشد .

چنانکه پیش گفتیم بعضی از بروج راتر دانسته اند و برخیر اخشک
از آن جمله برج حمل و ثور و اخشک میدانند و جوزا و سرطان را تر با
اینکه بارندگیها عموماً در دو برج اول عیشود و در جوزا بندرت میبارد و
در سرطان غالبان هوا بکلی خشک میشود بس منشاء این تری و خشکی
چیست ؟

بروج آبی را که سرطان و عقرب و حوت و نیمه
عقب جدی باشند ولود و کثیر الاولاد میدانند و
حمل و ثور و اسد و سنبله و اول جدی را عقرب
میدانند و نیز بروج جوزا و سنبله و قوس و حوت را اقلان توأمان (دوقولو)
میخوانند .

بروج زاینده
و نازا

از اینرو در بروج عقیم نباید هیچ اولادی بوجود آید و متولدین
بروج جوزا و سنبله و قوس و حوت همگی یا اکثر آنها باید اقلان دوتائی
باشند و یادست کم نطقه هائی که در این بروج منعقد میشوند توأمان باشند
ولذا متولدین نه برج بعد که دلو یا حوت است نباید لامعاله دوتائی
باشند

باز میگویند که حمل و ثور و اسد و جدی و حوت در عمل جماع
حریصند و در میزان و قوس نیز اینحالت اندکی است بنابراین باید در پنج
برج نامبرده همواره نکاحهای زیاد واقع شود و حال آنکه هر گاه بعضی
از بروج حریم بماء محرم یا صفر بیفتد ابدأ در جماعت شیعه عقد و نکاح
صورت نمیگیرد زیرا که این دو ماه ماد عزاست و برای نکاح خوش یمن

نمیشمارند و هم چنین در ماه رمضان مسلمین پیرامون نکاح نمیشوند زیرا این عمل مقتضی روزه‌داری نیست و لذا حکم فوق معتبر و کلی نمیباشد

اهل تنجیم زحل را بشدت سرد و خشک دانند
و مشتری را در حد اعتدال گرم و خشک شمرند

طبیاع سیارات
و قمر

ولی کمتر از مریخ و گرمیش را بیشتر از خشکیش دانند و در زهره اثر سردی و تری را بطور اعتدال خیال کرده اند و تری آنرا زیادتر از سردیش یافته‌اند و در عطارد سردی و خشکی معتدلی میدانند ولی جنبه خشکیش غلبه دارد و چون با کوکب دیگری در آمیزد بطبع آن گراید.

حال ملاحظه فرمائید که این سردی و گرمی که احکامیین قائل شده اند یا حقیقی است و یا مجازی و بعبارت اخری یا درجه حرارتشان زیاد و کم است و یابر طریق اصطلاح اطبای قدیم سخن گفته اند (۱) اگر حقیقی است چطور ممکن است گرمی و خشکی آفتاب کمتر از مریخ باشد و اگر بر سیل معاز است در کدام مزاجی زحل اثر سردی و خشکی دارد و مریخ اثر گرمی و خشکی و زهره اثر تری و سردی و مضحکتر اینست که میگویند عطارد باهر کوکبی بیامیزد بطبع آن کوکب گراید !!

اما قمر را سرد و تر میدانند و گویند در هفته اول هر ماه گرم و تر است و در هفته دوم گرم و خشک و در هفته سوم سرد و خشک و در هفته چهارم سرد و تر و بعضی گفته‌اند که به نسبت نوریکه از آفتاب کسب میکند گرم و تر میباشد ؟

(۱) اطبای قدیم آنچه را که موجب تسریع جریان خون شود و آنرا غلیظ نماید گرم میدانستند و هر چه را باعث بطؤ جریان دم و رقت آن گردد سرد میگفتند :

این مسئله در هیئت ثابت و محقق است که همیشه نصف ماه از آفتاب کسب نور میکند پس چگونه میشود که در هر يك هفته ای از چهار هفته يك حال مخصوصی باشد و نسبت بزمین اثرات مختلفی بروز دهد باینکه فاصله اش از زمین تقریباً یکسان است؟ و اگر اختلاف احکام را نتیجه اختلاف اشکال آن بدانیم که ما مشاهده مینمائیم پس باید در هفته اول و چهارم تقریباً دارای يك حکم باشد و همچنین در هفته دوم و سوم و حال آنکه چنین نیست.

زحل را نحس اکبر گویند و مریخ را نحس اصغر
و همچنین مشتری را سعد اکبر نامند و زهره را
سعد اصغر و آفتاب را هم سعد دانند و هم نحس
در هر صورت مشتری را مقابل زحل قرار میدهند و زهره را مقابل مریخ و
عطارد را با سعدها سعد و با نحسها نحس میدانند و قمر را فی حد ذاته سعد
میشمارند ولی میگویند چون سرعت جای خود را تغییر میدهد طبیعتش
نیز سرعت عوض میشود.

سعد و نحس
سیارات

اهل فن میدانند که بنا بر فرضیه لاپلاس تمام
سیارات و شبه سیارات از آفتاب جدا شده اند و
هر يك بفواصل مختلفه بدور مرکز و وطن اصلی
خود (آفتاب) میگردند و زمین مانیز یکی از آنهاست پس چگونه میشود
که طبایع مختلفه داشته باشند و آثار متفاوتی از آنها بروز کند آنهم طبایع
و آثار متضاد و حتی بعضی گفته اند که زحل اولش نحس است از جهت مریخ
و آخرش سعد بواسطه مشتری و همینطور اول هر سیاره را سعد یا نحس و
آخرش را نحس یا سعد دانسته اند.

انتقاد بر احکام
فوق

آیا هیچ عقل سلیمی حکم میکند که يك كره که مداماً در روی يك مدار معین ثابتی بدور آفتاب میگردد اولش بيك حال باشد و آخرش بحال دیگری که آنهم بکلی ضد حال اول باشد؟ و آیا اول آن کجا است و آخرش کجا؟

اصلاً اول و آخر در مورد ستاره چه معنی دارد؟ و اینکه گویند عطارد با سعدها سعد و با نحسها نحس است آیا ستاره عطارد که عبارت از يك كره ایست قوه منقلبه دارد که از نشست و برخاستش با سعید سعید شود و با شقی شقی؟ این حرفی است که زن بچه مرده هم بآن میخندد.

اهل تنجیم مریخ و مشتری و آفتاب را فر دانند
و زحل را خنثی و زهره و قمر را ماده شمرند
و میگویند:

فر و ماده
سیارات

عطارد باینها تراست و با مادهها ماده ولی اگر تنها باشد ذاتاً تراست. و بر همین نری و مادگی که خود هیچ موضوعیت ندارد احکام بنا میکنند حال ملاحظه کنید قنیه‌ای که صغری و کبرای آن هر دو غلط باشد آیا ممکن است نتیجه درست در آید؟

زحل چون قریب ۳۰ سال یکمرتبه مدار خود
را طی میکند لذا آنرا ابطاً کواکب گرفته‌اند (۱)
و ماه چون در مدت یکماه دوره خود را تمام مینماید
اسرع کواکب گفته‌اند و بر همین کنیدی و تندی احکامی چند بار
کرده‌اند.

ابطاً
و اسرع

(۱) یعنی از تمام کواکب کندتر حرکت میکند و حال آنکه سه ستاره دیگر اورانوس و نپتون بر مراتب کندتر از او میباشند.

اهل احکام شمس را علامت کبریائی و بزرگواری
 و پادشاهی و خشم و قهر و غلبه و امثال این صفات
 دانسته اند و عطارد را علامت تیزهوشی و طاعت
 و کتابت و ادب و ریاست طلبی و سخاوت و غیره شمرده اند . معذلك
 گفته اند :

کبریائی
 و دانش

عطارد سعادت مادامیکه از آفتاب دور باشد و نحس است هنگامی
 بآن نزدیک شود و حال آنکه متبها آمال ادبا و ریاست منشان و سعادت
 ایشان در تقرب پادشاهان است و نحوستشان وقتی است که از دربار سلاطین
 و مقامات عالیه دور افتند

اشخاصی که احکام تنجیم را درست می پندارند
 نظری با استخراجات گذشته ایشان بنمایند و
 دقت فرمایند که چندیک آنها بوقوع پیوسته و
 آنهایی هم که واقع شده است از اموری است که مردمان عادیهم میتوانند
 پیش بینی کنند مثلا بارندگی در فصل زمستان یا اوایل بهار و خشکی و
 گرمی هوا در تابستان و احتمال سردی هوا در اواخر پاییز و گرانی ارزاق
 در حوایق تنگی آنها و ارزانی اجناس در اوقات فراوانی، اینها از اموری است
 که عامه مردم میتوانند پیش بینی نمایند و احتیاجی بسر صفحه های تقویم
 ندارند .

نظری با احکام
 گذشته تقاویم

تقویم سال ۱۳۲۹ بقلم یکی از این غیب گویان
 در فروردین ماه چنین مینگارد : اوضاع نجوم و
 کواکب در اینمآء دلالت دارد بر صحت مندی و
 سلامتی وجود مسعود اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلام و خوشی امرا و

پیش گوئی
 تقویم ها

وزراء و حکام و بارندگی و تیرگی هوا و احتمال رعد و برق و تکرک و ایمنی راهها و رواج بازار کفاشها و بزازها و عطر فروشان و قوت ارباب صنایع و رونق مدارس و الله یعلم .

درست در این مطالب دقت کنید ، دلالتش بر صحت و سلامت اعلی حضرت همایونی فرمولی است که در ابتدای تمام ماهها مینویسند . خوشی حال امراء و وزراء و غیره در فروردینماه که بزرگترین عید های ایرانیان است در این ماه گرفته میشود و همه کس میدانند که اغلب رجال مورد تملط شاهنشاه واقع میشوند و لذا موجب خوشی آنها است . اما احتمال تیرگی هوا و بارندگی و رعد و برق در اوایل بهار هر سال امری است عادی و طبیعی .

رواج بازار کفاشان و غیره در ایام عید نوروز از جمله واضحات است .

اما ایمنی راهها اولاً مصداق تمام ندارد نانیاً چون در اینموقع دزدها و راهزنها مشغول انجام تشریفات عید میباشند لذا کمتر درصدد راهزنی برمی آیند .

اما رونق مدارس که نوشته است من که عمری را بتعلیم و تربیت گذرانیده و بامدرسه سروکار داشته ام همیشه در فروردین ماه مدارس تق و لاق بوده است چه معلم و متعلم اکثراً از تعطیل عید استفاده نموده خواه برای تفریح و رفع خستگی و خواه برای دیدن اقوام و دوستان خویش در اینماه مسافرت میکنند و دستگاه آموزش لااقل در نیمه اول این ماه لنگ است .

من تصور میکنم که اگر کسی ابدأ با احکام تنجیمی آشنائی نداشته

باشد و حواس خود را جمع کرده فکر خویش را در مقتضیات زمان بکار اندازد اوضاع و احوال هر ماه را بهتر از این منجم عالیمقام استنباط می نماید .

صانعین احکام تنجیم برای استخاره و حتی استجابات
 دعاهم وقت تعیین میکنند چنانکه بعضی مجاسده (۱)
 قمر یا مشتری را در عقدهٔ اس یا ذنب و قران عطارد
 با کف الخضیب در نصف النهار را برای قضای حاجات مناسب و مساعد دانسته اند .

گویا خدا هم مانند بعضی از سلاطین و امرا گاهی در غضب است و گاهی در ضرب و لذا باید ساعت مسرت و انبساطش را پیدا کرد تا هر چه بخواهیم عطا فرماید و از این جا لازم آید که خداوند تعالی هم نعوذ بالله در تحت تاثیر ستارگان باشد و این شرک جلی و کفر محض است .

ابوریحان ریاضی دان که خود از فحول اساتید احکام است در کتاب التفهیم در باب مثلثات (مقصود خانه های مثلثه است نه علم مثلثات که ما بعدها در این باب گفتگو خواهیم کرد) میفرماید « ارباب تنجیم حق نشنوند و کی باز گردند از چیزی که عمر بدان بگذاشتند و کتابها بر کردند از حکمهای سه گانی بر آن و شاخ بر شاخ زدن ؟ و »

اهل احکام بعضی از ستارگان را دوست بعضی
 دیگر گرفته اند و برخی را دشمن برخی دیگر و
 هم چنین یاره ای را میانجی قرار داده اند و بر این
 دوستی
 و دشمنی

(۱) وقتی کو کبی بایکی از عقدین قمر معارن باشد آن کو کبرا مجاسده آن عقده گویند .

تصورات غریبه احکام عجیبه‌ای ساخته‌اند که چون ذکرش باعث ملالت خوانندگانست ما از شرح و بسط آن خودداری مینمائیم ولی حکایت زیر را بجهت این مقام بی‌مناسبت نمیدانیم .

در چند سال قبل یکی از دوستان من اظهار داشت

نتیجه استخراج
یکی از هفتاد و پنجمین
که فلان منجم استخراج نموده است که امسال
قند و شکر و نفت فوق‌العاده گران خواهد شد

ولذا من تصمیم دارم که تا ممکن است از این سه جنس خریده و نگاهدارم تا پس از گران شدن با سود فراوانی بفروشم و شما هم اگر در این باب با من شرکت کنید یقین دارم که منافع سرشاری خواهید برد. من هنوز جواب قاطعی با ندادم و می‌خواستم با شما در این موضوع مشورت کنم آیا صلاح میدانید که من در این معاملات شرکت نمایم یا خیر؟

جواب دارم که اگر حقیقه‌اً از من صلاح‌اندیشی میکنید ابداً اصلاح نمیدانم چه احکام نجوم را ابداً اعتباری نیست و بگفتار ره‌الان و حساب گران نزدیکتر است تا بپیمان اهل علم و تحقیق و این شعر که منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه است بخاطر آمدن
اخبرنی منجم أبو خبیل ترا جمع المریخ فی بیت الحمل
فقلت دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندي سواء و زحل

حضرت امیر علیه‌السلام میفرماید که منجمی ابو خبیل نام (در موقعی که آنحضرت عازم جهاد بوده‌اند) مرا خبر داد که چون در این موقع مریخ بخانه حمل رجعت می‌کند لذا نه‌وست دارد و شکست خواهید خورد پس باو جواب دادم که مرا از اکاذیب و اراجیفی که بعقیده اهل تنجیم از اوضاع مختلفه کواکب بوجود می‌آید بخود واگذار چه برای من مشتری

وزحل یکسان است (بعبارت دیگر سعد ونحسی وجود ندارد) خلاصه پس از چند ماه دیگر که من آن دوست خود را ملاقات کردم و از معامله آن منجم استفسار نمودم معلوم شد که اولاً رفیق من با او شرکت نکرده ثانیاً خود آن شخص هر چه پول داشته بانضمام مقداری از اثاثیه خویش بگرو گذاشته و قند و شکر و نفت خریده و احتکار نموده است اما از حسن استخراج آن منجم بقدری این سه جنس تنزل کرده که بالاخره مجبور شده است با ضرر کمر شکنی آنها را بفروشد و از سر خود باز کند .

از جمله احکام بی اساس اصحاب تنجیم دلالت

دلالت بروج

هر برجی است بر یکی از اعضای حیوانات مخصوصاً

بر اعضای جانداران

انسان باینطور که چون منجمین در شماره بروج

از برج حمل شروع می کنند لذا حمل را بمنزله سر گرفته اند و چون

بعد از حمل ثور است و پس از سر هم گردن لذا برج ثور را بجای گردن

و کتف شمرده اند و بهمین قیاس بیش میروند تا برج حوت که آنرا بمنزله

دوپای حیوانات دانسته اند

در باب نظرات مختلفه کواکب نسبت به بروج و

انتقاد ابوالبرکات

اثراتی که اهل احکام بجنبه آنها قائل شده اند

بغدادی

ابوالبرکات بغدادی می گوید بفرض این که محاذات

کوکبی با کواکب دیگر در محاذات بعضی از بروج (مثل قران کواکب

سعدیانحس بمحاذی برج حمل) دارای اثراتی باشد چرا باید در ۶۰ درجه

یا ۹۰ درجه یا ۱۲۰ درجه و یا ۱۸۰ درجه با اثر باشد و در سایر درجات

بی اثر ؟

هنشانات
تنجیمی

اصلاً معلوم نیست که احکام راجعه به تثلیث و تریغ
و تسدیس و غیره بر چه حکمت است و بچه مناسبت
آنها را مؤثر در امور دانسته اند و از کی و از کجا
ناشی شده است؟ اگر بگویند که پیدایش این احکام از طریق تجربه است
گوئیم احکام تجربی وقتی صحیح است که در تمام موارد متشابه صادق
باشد و حال آنکه ما عدم صحت آنرا برای العین می بینیم از طرف دیگر تجربه
در باب احکام تنجیم علاوه بر آنکه قرن‌ها باید بگذرد تا پاره‌ای از وقایع
تکرار شود هر گاه حرکت دو نقطه اعتدالین هم در آنها دخالت داشته
باشد باید ۲۵ هزار سال بگذرد تا یک مرتبه دور منطقه البروج راطی نمایند
و تجربه بعمل آید و هنوز عمر نجوم باین پایه نرسیده است پس هیچ تجربه
کافی در هیچیک از این ابواب بعمل نیامده است باضافه تجربیاتی هم که
شده است غالباً خطایش بظهور رسیده است چنانکه حکیم اوحدالدین
انوری ایوردی حکم کرده بود که چون قران سیارات سبعة در برج میزان
واقع خواهد شد و میزان از مثله بادی است (۱) پس عالم در اثر بادهای
سخت زیر وزیر خواهد شد. لذا مردم برای مصون ماندن از این بالای عظیم
سردابها و زیر زمین‌ها ساختند و در روز موعود بداخل آنها شتافتند
اتفاقاً آنقدر باد نوزید که چراغیرا خاموش کند و لذا صابر ترمذی ایندو
بیت را در این باب سروده است:

گفت انوری که درانر بادهای سخت

ویران شود سراچه و کاخ سکندری

«۱» روج حمل و اسد و قوس را مثله آتشی و ثور و سنبله و جدی را
ممله خاککی و جوزا و میزان و دلو را ممله بادی و بالآخره سرطان و عقرب و
حوت را ممله آبی گویند.

در روز حکم اونوزیده است هیچ باد

یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

معهدنا باز هم این احکام بافان منفعل نگشته و وقتی واقعه مهمی را پیش بینی میکنند و بوقوع نمیرسد برای آن انواع تعبیرات و تحولات قائل میشوند چنانکه در باب حکم انوری گفته اند: چنگیز در آنروز متولد شد که بعدها عالم را خراب و ویران ساخت اما کی تاریخ تولد چنگیز را می دانست و از کجا معلوم شد که در آنروز بوده است؟ بعلاوه انوری گفته بود که دنیا بواسطه ریاح خراب میشود در حالی که چنگیز عالم را بضرر رماح ویران ساخت!!

در اینگونه موارد گویند اثر رماح شد و اگر اخیانا
 رماح و ناطح
 حادثه عظیمی پیش بینی کرده باشند و بظهور نرسد

ولی قبل از آن بظهور رسیده باشد که پیش بینی نکرده باشند گویند اثر آنرا پیش انداخته و ناطح شد. مثل اینکه شخص مریضی دوائی نخورده بهبودی یابد و طیب بگوید اثرش را جلو انداخت و یا چند دقیقه قبل ماشینی از پهلوی کسی رد شده و بعداً آن شخص ادعا کند که ماشین مرا انداخت. حکیم فردوسی طوسی علیه الرحمه در رد اصحاب تنجیم فرموده است:

زبان ستاره شمر چساک باد دهانش پر از خار و خاشاک باد
 چه داند کسی غیر بروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

باز هم در ماه رجب ۵۸۱ بطلان احکام تنجیم

قران سیارات
 ششگانه و آثار آن بظهور بیوست که در تاریخ کرمان ضبط است.

جمعی از اصحاب احکام اتفاق نمودند که قران

هشتم از سیارات ششگانه در برج میزان خواهد بود که مثلثه بادی است و

بدین جهت باعث خرابی عالم است و اکثر ابنیه و عمارات بواسطه بروز زلزله منهدم می شود و بشهر کرمان بیشتر از سایر بلاد خرابی خواهد رسید زیرا که طالعش در برج میزان است. من (مؤلف تاریخ کرمان) این قضیه را بفضلامی که سابقه هودت و آشنائی داشتم هینگاشتم و از حقیقت آن می پرسیدم از آن جمله بزرگی بود از اهالی کرمان که در خراسان می زیست و با من دوستی سی ساله داشت و ویرا جمال الدین ابوالفتح مینامیدند. ابوالفتح در صنعت احکام انگشت نمای خاص و عام بود لذا من چندین دفعه در باب این قران بوی نگاشتم و تفصیل آنرا در میان گذاشتم و جوابی نیامد آنچه فضلاء خراسان در باب این قران حکم کرده بودند تجسس کردم تا وقتی فصلی که فرید نسوی در باب ابطال حکم انوری نوشته بود فرستاد از قرائت آن خوشوقت شدم و نسخه هایی چند از آن نامه را بدوستان فرستادم بعد جمال الدین بمن نوشت: حکم باد که ذکر شده رمزیت که منظور حکما از آن تحول احوال عالم و انقلاب ممالک بوده است بلی گفتار آن دوست فاضل من درست آمد چه بعکس آنچه اهل تنجیم گفته بودند قران مزبور سبب عمران و آبادی این شهر شد یعنی آن ملک ویرانرا فرماندهی کلردان نصیب گشت که نه تنها با آبادی آن افزود بلکه فقر و گرسنگی هم از آنجا رخت بر بست و عکس قضایایی که از قران سیارات پیش بینی کرده بودند بظهور رسید.

عموم اهل احکام معتقدند که هر خسوف یا	خسوف و کسوف و
کسوفی (گرفتن ماه یا آفتاب) واقع شود باعث	آثار آنها
مرگ یکی از سلاطین یا رجال بزرگ دیگر	
خواهد شد و یا حادثه عظیمی بوقوع خواهد رسید اما وقوع خسوف و	

کسوف در هر چندی امری است حتمی و طبیعی. هر خسوف یا کسوفی را بخوبی میتوان از روی محاسبات نجومی پیش بینی کرد و تمام جزئیات آنرا قبلا استخراج نمود و اگر محاسبات آن صحیح و بی اشتباه باشد امری است لایبذل و قولی است لایرد اما احکامیکه اهل این صنعت بر آن مترتب میدارند پایه‌اش بر آب و ابدأ قابل اعتبار نیست چنانکه حکیم عالیمقام و معلم ثانی ابونصر فارابی در رساله النکت که در بر اصحاب تنجیم است چنین مینگارد

من أعجب العجائب أن يمر القمر فيما بين البصر من الناس باعيا بينهم في موضع من المواضع ويستتر بجرمه عنهم ضوء الشمس و هو الذي يسمى الكسوف فيموت لذلك ملك من ملوك الأرض لو صح هذا الحكم واطرد لوجب أن كل انسان اذا استتر بسحاب (او ای جسم کان) عن ضوء الشمس فإنه يموت لذلك ملك من الملوك او يحدث في الأرض حادث عظيم وذلك ما يتفرع عنه طباع المجانين فكيف العقلاء . . یعنی چون ماه واقع شود ما بین نقطه نظر بعضی از مردم که در برخی از نقاط کره زمین قرار دارند و بافتاب مینگرد بطوریکه جرمش نور آفتاب را از آنها بپوشاند (این حادثه کسوف نامیده میشود): یکی از شگفتیها اینست که بسبب چنین سائعه‌ای پادشاهی از پادشاهان زمین بمیرد .

اگر این حکم صحیح باشد پس لازم می آید که هر کس بواسطه ابری یا هر جسم دیگری از نور آفتاب مستور گردد باین جهت یکی از پادشاهان بمیرد و یا سائعه مهم دیگری در کره زمین رخ نماید این

حکمی است که طبع دیوانگان هم از قبول آن امتناع ندارد تا چه رسد بعقلاء وخردمندان .

گویند وقتی که ابراهیم یگانه پسر حضرت پیغمبر
کسوف مصادف فوت
حضرت ابراهیم
 اکرم صلی الله علیه و آله رحلت نمود کسوفی در عقب این

سانحه واقع شد که مردم حجاز آنرا يك بلاى
 آسمانی پنداشتند و سبب نزول آنرا مرگ حضرت ابراهیم انکاشتند و لذا
 تمام مسلمانان آن سامان دست از کار کشیدند و ماتم گرفتند. چون حضرت
 رسالت پناهی صلی الله علیه و آله استحضار یافت مردم را بمسجد دعوت فرموده بر
 منبر خطابه بالا رفت و پس از حمد خداوند متعال چنین فرمود:

ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا ینکسفان و لا ینخسفان
 بموت انسان و لا بحیوته

یعنی ای مردم بدانید که شمس و قمر دو آیت اند از آیات الهی که نه
 بموت کسی منکسف و منخسف میشوند و نه به حیات او. برویدد کسانهای
 خود را باز کنید و مشغول کسب و کار خویش شوید لذا بازارها را باز
 نموده مشغول کار شدند و بعد هم آب از آب تکان نخورد.

در سنه ۸۹۸ هجری کربستف کلمب آمریکا را
کسوف زمان کشف
آمریکا
 کشف نمود و آنرا یتنکی دنیا (دنیای جدید) نامید
 و بعد باسپانیامراجعت کرد و مجدداً باسفاین بسیار

از طرف آندولت مامور تسخیر و استثمار آنجا شد در این سفر اهالی آن
 سامان ویرا در یکی از جزایر محبوس کردند و چون امریکائیها آفتاب
 پرست بودند کلمب استخراج کرد که در فلان روز آفتاب خواهد گرفت
 و لذا در محبس بسر برد تا روز کسوف نزدیک شد و بمسئد حفظین خود پیغام

داد که من فرستاده خدای شما هستم و اگر مرا رها نمایید فردا بر شما غضب خواهد کرد. اما نگهبانان کلمب ابتدا اعتنائی بجانب وی نمودند تا فردا که آفتاب منکسف گشت اهالی آن جزیره متوحش شده پیش کلمب بتضرع و عذر خواهی در آمدند. کریستف کلمب آنها را معطل کرد تا بر طبق حسابی که کرده بود ساعت انجلاء آفتاب نزدیک شد در این موقع دست بدعا برداشت و ضمناً آفتاب هم از انکساف خارج شد و باینجهت ویرا آزاد کردند.

هر چند که استخراج و پیش بینی کسوفی که کریستف کلمب کسورده بود موجب نجات وی گشت ولی در میان بومیان ساده لوح امریکا يك

مشاء وضع
احکام تنجیم

امر خرافی توئید کرد که تا سالیان دراز هر وقت کسوف مرئی در افق آنها واقع میشد تصور میکردند که يك بلای آسمانی بر آنها نازل گشته و باعث وحشت آنان میشد پس میتوان گفت که پیدایش احکام تنجیم شاید اغلب بهمین عنوان بوده است چه از يك طرف سلاطین پیشین و امرا و وزراء آنها برای حفظ مقام خود نه تنها بانواع حیل و تدایر متشبه گشتند بلکه با افراد کسانی که ادعای پیش بینی و کشف مغیبات میکردند متوسل میشدند از قبیل کهنه - رمالان - جفاران - احکامیان - حساب - بینان فالگیران و امثال اینان.

اینصایفه هم برای جلب منافع خویش تا میتوانستند بقول معروف پیاز داغ آش خود را زیاد میکردند تا بازار متاع خویش را بیش از پیش رونق دهند و همین جا است که مصداق العلم نعمة کثرها الجاهلون بروز میکند چنانکه وقوع کسوف و خسوف ابتدا يك موضوع ساده ای

علمی بیش نبود ولی بعدها طراران و مفتخوران هر يك بنوبه خود پیرایهائی
 بر او بستند و اذهان مردم را مشغول داشتند تا عقدهٔ راس نر وسعد شد و
 عقدهٔ ذنب ماده و نحس!!

گویند او در نك زیب پادشاه هندوستان چون بر
 اریکه سلطنت نشست امر کرد که تمام سر
 تقاویم از احکام تنجیم
 صفحه‌ها و وقایع احکام را با این که در میان اهل

هند اهمیتی بکمال داشت از تقاویم بشویند و آنها را از اینگونه اراجیف
 پاك نمایند و خود در تمام دوران پادشاهی در هیچ امری از امور لشگری
 و کشوری هرگز استشاره از منجمی ننمود معذلك در همه عمر باشوکت
 و عزت سلطنت نمود و هیچ تشویش و اضطرابی در خاطر وی راه نیافت و
 تا حیات داشت ملتش در کمال آسایش و رفاه زندگی میکردند و ابداً
 روزگار تلخ بخود ندیدند.

یکی از تقاویم سال ۱۳۲۹ شمسی در ماه ربیع-
 غیب گویان و
 الاول و ربیع الثانی که مطابق است با قسمتی از
 خطاهای آنان

آذر و دی و جزئی از بهمن ماه چنین مینویسد:
 اوضاع این ماه دلالت دارد بر سردی هوا و احتمال باران در برخی از نقاط
 مستعد (۱) و رونق پشمینه جات و فواید بعضی از تجار از امتعهٔ خارجی و
 تنزل طلا و مسکوکات و نیکوئی حال علما و دانشمندان و عزت لحوم و
 دسوم و فوت یکی از رجال و کثرت عقد و نکاح و اختلاف بعضی از و اج
 و رواج بازار طرب و کثرت فسق و فجور بعضی مردم و حدوث بعضی امراض
 درونی و کسادى بعضی بازارها و نیکوئی احوال عامه مردم و رونق
 آرد دارو فروشان!! و دشواری حمل زنان و گفتگوها و نزاع بین دسته‌ای

از قبائل و مساعدت دولت یا ملت و پیشرفت مردم در امور و الله یعلم.
 ما از خوانندگان محترم عموماً و کسانی که باین غیب گویان
 اعتقاد دارند خصوصاً تقاضا میکنم که اولاً درست در این احکام غیبیه
 دقت نمایند و ثانیاً حوادث همه این ماه را بنظر آورند و با نگارشات این
 تقویم مقایسه کنند.

اولاً سردی هوا و بارندگی (آنهم بطور احتمال) و رونق پشمینه
 جات و عزت لحوم و دسوم از لوازم فصل زمستان است و بعینه مثل این میماند
 که شخصی بنویسد اوضاع فلکی در این ماه دلالت دارد بر شیرینی شکر
 و ترشی سرکه و سفیدی برف و سیاهی ذغال و امثال اینها.

ثانیاً کثرت عقد و نکاح و اختلاف بعضی ازواج و رواج بازار
 طرب و کثرت فسق و فجور در بعضی مردم لازمه دو ماه ربیع الاول
 و ربیع الثانی است چه در ماه محرم و صفر با احترام تعزیه داری از اینگونه
 امور خود داری کرده اند پس لابد بعد از ختم عزا غریزه جنسی و
 میل مردم بعیش و طرب جنبش خواهد کرد و باید دو ماه گذشته را
 تلافی کنند.

ثالثاً فواید بعضی از امتعه خارجی و فوت یکی از رجال (که آن
 هم غیر معلوم باشد) و اختلاف بعضی ازواج و حدوث بعضی
 امراض درونی (آنهم بدون تعیین مرض) و کسادی بعضی بازارها و رونق
 بازار دارو فروشان (آنهم در فصل زمستان) و نزاع بین دسته ای از قبائل
 (بدون قید مکان) اینها همه اموری است عادی که در تمام اوقات سال و عموم
 ممالک دنیا جریان دارد و مثل اینست که بگوئیم اوضاع این ماه دلالت
 دارد بر چربی روغن و تلخی تریاک و گرمی آتش و سردی یخ و امثال اینها.

را بعداً تنزل طلال و مسکوکات و نیکوئی حال علما و دانشمندان و پیشرفت امور مردم ابداً مصداق نداشت بعلاوه اینکه اختلاف دولت و ملت هم در سر مسئله نفت در این دو سه ماهه شدیدتر شد.

خاصاً نیکوئی حال عامه مردم علاوه بر اینکه در این مدت موضوعیت نداشت با بودن اختلاف بعضی ازواج و کثرت فسق و فجور و حدوث بعضی امراض و دشواری حمل زنان چه توافق دارد و چطور ممکن است وجود خارجی پیدا کند؛ اما حریقهای مهمی در ظرف این سال چندین مرتبه واقع شد که مهمتر از همه آتش سوزی جنگل گرگان و عمارت سازمان برنامه با استناد آن بود که چندین میلیون ریال خسارت آنها شد و هیچکدام یک چنین حادثه مهمیرا این علماء غیبگو در هیچ جای تقاریم خود ننوشته اند!

مانند اینم با اینکه در مملکت ما، بعضی از اصحاب تنجیم بلباس روحانی بوده و خود را در عداد حجة الاسلامها میدانند و اخبار از عالم غیب مخصوص ذات واجب الوجود و سفراء کبار اوست آنهم در مواردیکه با هر حضرت حق باشد پس اینان چگونه در مقابل خداوند متعال عرض اندام نموده و از راه نظریات کواکب اظهار غیب گوئی مینمایند حتی برای اثبات و تأیید مدعای خود نظیر این دعاویرا بعلمای بزرگ مانند ابوریحان و خواجه نصیر الدین طوسی و قطب الدین شیرازی و امثال اینها نسبت میدهند آیا این اشخاص در آیه کریمه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ (۱)»

(۱) ای بیخبر ب مردم بگو هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند

مگر خدا اما اینها شعور ندارند

حتی خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میفرماید :

« لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثِرُ مِنَ الْخَيْرِ (۱) »

و بسیاری از آیات دیگری که بهمین مضامین است چه میگویند؟

اثرات احکام نجوم
در ملل اروپا
صنعت احکام تنجیم تا قرن نوزدهم مسیحی در
میان اروپائی ها بطوری متداول بود که گاهی
باعث وحشت های مرگباری میشده است و ما
بجبهه نمونه بعضی از آن وقایع را که در تاریخ نجوم ضبط است در این
جا نقل میکنیم .

در قرن دوازدهم مسیحی اهل احکام باعتبار يك اجتماعي که از
سیارات در برج میزان واقع می شد پایان دنیا را اشاعت دادند و صحنه
اروپا را بوحشت انداختند و حقیقه هم این اجتماع واقع شده است زیرا
در ۱۵ سپتامبر ۱۱۸۶ مسیحی تمام سیارات مابین ۱۸۰ درجه و ۱۹۵ درجه
طول نجومی (۲) مجتمع می شدند ولی عهدا دنیا پایان نیافت و آب از آرز
تکان نخورد .

یکتفر تنجیمی از اهل آلمان موسوم به استنلر بنوبه خود انتشار
داد که در بیستم فوریه ۱۵۲۴ بواسطه قران سیارات يك طوفان عالمگیر
واقع خواهد شد لذا مالکین اراضی واقعه در دره ها و کنار رودخانه ها و
ساحل دریاها بخیال پایان دنیا املاک خود را بمن بختی باشخص دیر
بازر می فروختند .

یکتفر دکتر تولوزی موسوم به اوریل بت فروند کشتی بجهه

(۱) اگر من عیب می دانستم البته بری خود بستر ضعیف میگردم

(۲) طول نجومی هر کوکب قوسی است از منطقه الروح که واقع

باشد مابین دایره ضوای آن کوکب و نقطه اعتدال زمینی .

خاندان و دوستان خویش ساخت که در وقت طوفان بآب اندازد و بو درن نامی بوی اطمینان میداد که در این اقدام هم عقیده بسیار دارد .

صدر اعظم آلمان شارلکنن بایرهارتیر در باب خطرات طوفان آتیه مشورت کرد وی پاسخ داد که خطرات چندان عظیم نخواهد بود که موجب وحشت باشد ولی این قبیل قرانها باعث انقلاب عظیمی می شوند که جای شك و تردید نیست . میعاد نحس در رسید و حال آنکه ماه فوریه راهر گزبان خشکی ندیده بودند .

با اینوصف باز هم احکام باقان از غیبگوئی خود دست برنداشته مجدداً در سال ۱۵۳۲ یکی از اشخاصی که معتقد باحکام تنجیم بود موسوم به ائوویتر از اهالی سپرین و دیگری ژان کاریون از اهالی بداندبورگ پیش بینی کرده بود که در سال ۱۵۸۴ بر اثر اجتماع سیارات طوفان شدیدی خواهد شد. در اینسال ترس و وحشت مردم بطوری بالا گرفت که یکی از معاصرین موسوم بلوئی گوین مینویسد: در کلیساها از کثرت پناهندگان جانبود . عده زیادی وصیت خود را بدیگران میکردند غافل از این که اگر تمام مردم باید تلف شوند وصیت کردن چه حاصل. عده دیگری دارائی خود را برهبانان و کلیسائیان می بخشیدند با امید اینکه دعاهای آنان این قناعت را بتأخیر اندازد.

کسوفهای کلی نیز باعث وحشت واضطراب اروپائیان میشده است چنانکه یکی از آنها کسوف دوازدهم اوت ۱۶۵۴ است که بوسیله

تأثیر کسوفات
در غرب

منجمین قبل از خبر داده شده بود و وحشت غریبی متعاقب این پیش بینی در میان آنها تولید شد چه اهل احکام طوفان عالمگیری بسبب آن اشاعه

داده بودند و بواسطه يك كسوف دیگری حریق تمام کره زمین و بالاخره برای کسوفاتی که کمتر مبالغه و اغران داشته طاعونی شدن هوا را پیش گوئی کرده بودند .

اعتقاد باین پیش گوئی های حزن انگیز بقدری رواج داشت که بر اثر دستورات مؤکد اطبا جمع کثیر از اشخاص ترسو در سردابهای مسدودی خود را پنهان می داشتند تا از خطر درمان باشند و شرح این واقعه در کتاب «عوامل شب نشینی فتنل» چنین نوشته شده است : بلی در آن کسوفی که کاملاً کلی بود آیا بی اندازه در وحشت نبودیم؟ و مردم بشماری در زیر زمینها خود را محبوس نکرده بودند؟ و فلاسفه می که برای اطمینان و تسلی خاطرها قلمفرسایی می کردند آیا بیهوده نبود؟ آنگاه که بغارها پناهنده شدند آیا بیرون نیامدند؟....

مؤلف دیگری در کتاب خود (تحقیقات در باب ستارگان دنبالدار) از وقوع کسوف کلی که پیش بینی شده بود حکایت می کند.... روزیروزی بهت و تحیر مردم می افزود تا روز سانحه در رسید. کشیش يك ناحیه ییلاقی چون دید که هرگز نمیتواند بتوبه دادن سکنه این ناحیه برسد (چون گمان میکردند ساعت آخر عمرشان است) خود را مجبور دید که بگوید انقدر عجله نکنید زیرا کسوف پانزده روز بتاخیر افتاد. این مردم بیچاره ابدأ در قبول این تاخیر اشکالی نکردند چه بآثار سوء آن بیشتر اهمیت می دادند تا تأخیر وقوعش!! (نقل از کتاب پایان دنیا تألیف حکیم منجم فلارماریون فرانسوی ترجمه اینجاناب).

توابت موقتی که ناگهان در آسمان پیدایشوند
غالباً موجب اضطراب مردم گشته و احکام بظان
نیز در اطراف آنها غوغائی پیا کرده اند از آن

توابت موقت
و آثار آنها

جمله ستاره موقتی یازدهم نوامبر ۱۵۷۲ است باین معنی که کمی بعد از قتل‌عام سنبار تلمی (۱) يك كوكب درخشانی از قدر اول در صورت ذات الكرسی ناگهان بدرخشید. از پیدایش این كوكب که هر شب در آسمان میدرخشید نه فقط در توده عوام تولید خوف و وحشت کرده بود بلکه در میان خواص هم که نمی‌توانستند آنرا توجیه کنند ایجاد بهت و تحیر نموده بود. بعضی از ستاره شناسان مدعی بودند که این رمز آسمانی ستاره مغها است و برای ابلاغ رجعت پسر خدا (یعنی حضرت عیسی - مترجم) و بر پا شدن قیامت و روز حساب برگشت نموده و از اینرو اضطراب عظیمی بتمام طبقات اجتماعیه رو آور شد تا بالاخره نور كوكب رو بنقصان گذارده و بعد از هیجده ماه خاموش گشت و هیچ واقعه شومی هم رخ نداد فقط حماقت مردم و حقارت بشر و کذب اهل احکام بار دیگر بظهور پیوست پیدایش ذودنبا (ستاره‌های دنباله‌دار) نیز باعث خوف و وحشت مردم و احکام‌یافی اهل تنجیم شده است از آن جمله ذودنبا سال ۱۷۷۳ مسیحی

پیدایش ذوات الاذنب و آثار آنها

است که در تولید هول و هراس سهم بسزائی داشته و چنان دهشت و وحشتی در صحنه اروپا انداخت که حتی بیاریس هم که مهد علم و تمدن دنیا بود سرایت نمود و بقدری اهل احکام و غیب‌گویان در اطراف آن گفتگوها کردند و از پایان دنیا خبرها دادند که اگر بخواهیم آنها را شرح دهیم مثنوی هفتادمن کاغذ شود.

در قرن ما هم چندین مرتبه در اثر ظهور ذودنبا خاتمه عالم پیش گوئی شده است مثلا ذودنبا ییلا که بنا بود در ۲۹ اکتبر ۱۸۳۲ مدار

(۱) Saint - Barthélemy همان کسی است که مسیحیان

برونستان را بطور وحشیانه‌ای قتل‌عام کرد.

زمین را عموداً تلاقی نماید غوغای عجیبی برپا کرد و پایان دنیا را نزدیک
میکرد و انقراض نوع بشر را اعلام میداشت اما عاقبت چه شده...
مدار زمین را با مکان آن اشتباه کرده بودند یعنی نباید در همان
موقعی که ذوذنب باین نقطه میرسد زمین هم در همانجا باشد بلکه زیاده
از یک ماه قبل یعنی ۳۰ نوامبر باید زمین آنجا واقع شود و ذوذنب زیاده
از ۸۰ میلیون کیلومتر از زمین فاصله داشت و بالاخره بدون هیچ مزاحمتی
راه خود را در پیش گرفت و از نظرها ناپدید شد و مردم را از ترس و لرز
آسوده ساخت .

نظیر همین قضیه در سال ۱۸۵۰ واقع شد چه بعضی پیغمبران کاذب
رجعت ذوذنب شارلکن را برای ۱۳ روزن همین سال خبر داده و تقالآت
شومی ضمیمه آن ساخته و مخصوصاً یک انقلاب سیصدساله بآن نسبت می
دادند و باز هم بزرگکنندگانی پیدامی شدند و حتی در خود پاریس نیز
اماکنی که بجهت توبه و انابه معین شده بود بیشتر از اوقات معمولی توبه
کنندگان بآنجاها هجوم می آوردند.

باز یک پیشگوئی تازه ای در سال ۱۸۷۲ با اسم منجمی پلانامور نام
رئیس رصدخانه ژنو انتشار یافت که منشأ هیچ اثری نبود ولی بازار
احکام باغان رارونقی یغزود (نخل آذربایان دنیا تألیف فلازاریون- ترجمه
مؤلف)

در سال ۱۳۳۳ هجری قمری ذوذنب **هاله** دیدار گشت و از هنگام
غروب تا پاسی از شب در افق تهران نمایان بود و بازار احکام باغان و
غیب گویان در تمام مدتی که این کوکب خود نمایی می کرد رونقی داشت و
در اطراف آن گفتگوهای کردند و در قلوب مردمان ساده لوح ابجدخوف و

هر اس می نمودند بعضی می گفتند که بازمین تلافی خواهد کرد و زمین زیر وزبر خواهد شد ولی بعد از چند روز بدون هیچ خسارتی راه خود پیش گرفت و ناپدید شد فقط وقتی که منتهای نزدیکی را بازمین حاصل کرد چند دقیقه باد شدیدی وزید و سانحه مرتفع گردید.

سابقا اشاره نمودیم که یکی از دلایل بطلان

احکام تنجیمی همانا اختلاف اهل این صنعت
اختلاف اهل تنجیم در احکام
 است چه هر گاه دو نفر در یک موضوع دارای دو

نظریه مختلف باشند یا باید هر دو غلط باشد و یا یکی از آنها و عبارت آخری غیر ممکن است که در حقیقت واحدی آراء مختلفی ابراز شود و همه آنها صحیح باشد بلی ممکن است همه آنها غلط بوده و حقیقت امر چیز دیگری باشد که با هیچ کدام از این آراء موافق نباشد مثل اینکه بگوئیم حسین الان یا در خانه محمد است یا خانه محمود ، واضح است که این قضیه قطعی و مسلم نیست زیرا که ممکن است نه در خانه محمد باشد و نه در خانه محمود بعلاوه محال است حسین آن آ هم در خانه محمد باشد و هم در خانه محمود.

مثلا در نقل و انتقال و بنای شهرها و حصارها میان بطلمیوس و یعقوب کندی و قصرانی و عبدالحلیل سجزی اختلاف کلی است و هم چنین در حجامت کردن و رنگ زدن بعضی گویند که ماه باید زایدالنور باشد ولی قصرانی و باخرزی گفته اند که باید ناقصالنور باشد (۱) و در امر ختنه نیز مابین کوشیار و سایر اهل احکام اختلاف است و هم چنین متقدمین از علمای نجوم که با احکام معتقدند پنج درجه اول هر خانه را ضعیف می

(۱) از سب اول هر ماه تا شب ۱۴ که هلال ماه رفته رفته بزرگ میشود زایدالنور گویند و از شب ۱۵ بعد از ناقصالنور نامند.

دانند و کواکب را در آن درجات بی اثر می‌شمارند چنانچه این قبیل درجات را بعضی درجات میته و برخی درجات حشو نامیده‌اند اما متأخرین از اهل احکام کاملاً بر ضد آنها پنج درجه اول هر خانه را قوت آن خانه گفته‌اند و هم چنین اساسی که سعد و نحس کواکب و بروج را بر آن نهاده‌اند باید تحویل کواکب نحس بعقده ذنب که خود نیز نحس شمرده شده است نحوستان بیشتر شود در صورتیکه همگی مریخ را در مجاسده باذنب (۱) سعد می‌شمارند چنانکه نظامی گنجوی بمناسبتی گفته است... که مریخ از ذنب مسعود گردد و این یکی از خلاف قواعد احکام است که هیچ دلیلی بر آن ندارند و هر کس اهل منطق و استدلال باشد خود این احکام را دلیل بر بطلان آنها می‌شمارد.

چون اهل احکام برج جوزا (خرداد) را منسوب
 بدست دانسته‌اند لذا فصد (۲) را در ماه خرداد
 شدیداً نهی کرده‌اند بعضی دیگر هنگامیکه
 قمر در جوزا باشد فصد را نهی کرده‌اند چنانکه حکیم خاقانی شیروانی
 گفته است:

نهی احکام از فصد
 در خرداد ماه

بچاه جاه چه افتی که عمر در نکبت

بقصد فصد چه کوشی که ماه در جوزا است

و بالاخره بعضی در طالع بودن جوزا از فصد نهی کرده‌اند چنان
 که حکیم نظامی گنجوی آورده است :

طالع جوزا که کمر بسته بود از ورم رگ زدنت رسته بود بود
 از این جا لازم می‌آید که اگر مریض در ماه خرداد احتیاج بر گ

(۱) وقتی است که مریخ در عقده ذنب واقع شود

(۲) رک ذن

زدن داشته باشد نباید اقدام بفسد کند تا مبتلا بسکته گردد و از دنیا برود.

اهل احکام نوشته‌اند که وقتی قمر بشور اتصال
داشته باشد گوشت گاو نافع است و چون بحمل
متصل شود گوشت بره و گوسفند مفید است!!

احکام در
باب غذا

واضح است که اهل احکام گاو زمین را در این مورد قیاس بگاو
آسمانی کرده و بره زمین را به بره آسمان و این حکم را بنا نهاده‌اند پس
اگر قیاس در هر مورد بمذهب ایشان صحیح باشد باید بگویند: چون
قمر در برج سرطان باشد گوشت خرچنگ نافع است و چون به برج اسد
متصل شود گوشت شیر مفید است و وقتی ببرج عقرب اتصال یابد گوشت
عقرب و لا اقل باید گفته باشند که چون قمر متصل ببرج جدی (بزغاله)
شود گوشت بز مفید افتد تا بدین فرمان قضا جریان قصابها بیشتر از پیشتر
بتوانند گوشت بز بخورد مردم دهند .

سید مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب غرر و درر مینویسد :

اگر اقوال و تجربیات شما (اهل احکام) در باب احکام صحیح و
کلی باشد پس چرا دروغ شما در احکام بیشتر از راست آنست و صوابش
اقل از خطا است. اهل تنجیم گویند خطای احکام خطای منجم است در
اخذ طالع و راندن تسبیحات ما می گوئیم این تاویل وقتی صحیح است
که شما برای احکام نجوم دلایل قاطع و براهین مسلم از خارج داشته
باشید و چون دلیل درستی احکام بسته بصحت اقوال اصحاب تنجیم است
لا بد نادرستی آن خطای ایشان خواهد بود و این عذر (یعنی خطای احکام
خطای منجم است) را کسی میپذیرد که از علم او را بهره‌ای نباشد. چنانکه
مولوی در مثنوی میفرماید:

صدره از بینی دروغ اختری يك دو بار ارزا است باشد منخري
 اما اهل احكام چون خود مکرر در مکرر خطاها و نادراستی
 احکام خویش را متوجه گشتند برای پوشانیدن این خطاها و غلط را صحیح
 جلوه دادن تا توانستند اصطلاحات عدیده وضع کردند تا بازار متاعشان
 کساد نشود و دروغشان فاش نگردد مانند همان اصطلاح ناطح و رامحی
 که سابقایان نمودیم در اینجا است که باید بگوئیم صدر حمت بسو فسطائیان
 یونان که آنچه ایشان میگفتند اگر چه عموماً موهم و مغالطه بود ولی
 گفتارشان باز صورت استدلال داشت اما بافته‌های اهل تنجیم نه صورت
 برهان دارد و نه خطابی بلکه باهیچیک از صور منطقی و ادبی سازش ندارد
 چنانکه در لوایح القمر در باب دوستی و دشمنی مینویسد:

باید ستاره آن عمل را بر عضو و خلط مربوط بآن
 دروهم مسلط کرد تا مقصود حاصل گردد و هر چه
 این وهم قوی تر باشد زود تر بمقصود میرسند
 مثلاً برای دشمنی باید ستاره مریخ را که نحس است در عالم وهم بر خون
 کمارند و قمر را بر بلغم تا منظور حاصل شود.

لوایح القمر در
 دوستی و دشمنی

حقیقهٔ درست در این گفتار دقت نمائید که آیا باین وسیله دشمن را
 میتوان از میدان در کرد؟ آیا مریخ را بجز اینکه رنگش هایل بقرمزی
 است با خون چه مشابهت است و قمر را با بلغم چه مناسبت؟

نه تنها ما در این مقال گفتار اهل تنجیم را بیانات سو فسطائیان تشبیه
 نمودیم بلکه استاد المنجمین ابوریحان بیرونی هم در طعنی که بر ابو معشر
 بلخی (که از اسنید صنعت احکام است) میزند با ما هم آهنگ است چه
 در این باب میفرماید: «اهل تنجیم تصدیق میکنند چیزی را که موافق

عقاید ایشان است اگر چه ظاهر البطلان باشد و تکذیب میکنند آنچه را مخالف رای ایشان است اگر چه حق باشد»

امام فخر رازی در *یواقیت العلوم* مینویسد: «منجم باید اولاً زمان و مکان و دولت و ملت و طالع و ولادت و طالع تحویل و دلالت‌های بروج و طالع سال و سال قران را یکان یکان بداند تا احکام آنهمه دلالت درهم آمیزد و مراتب آن نگاهدارد پس از میان آن جمله حکمی بیرون آورد ولی نگاهداشتن این شرایط از حد قدرت بشر بیرون است و اگر منجمی مدعی باشد که میتواند ضبط اینها کنم گوئیم چون ما را مقصود لجاجت نیست در هر حال باشما همراهی کرده گرفتیم که ضبط تمام آنها نمودید شما هفت سیاره در افلاک قائلید و یکهزار و بیست و دو یا بیست و پنج ثوابت مرصوده دارید و حال آنکه چندان در احکام اعتنائی بآنها از بابت اشکال در اعمال ندارید»

ما می گوئیم بفرض اینکه اوضاع و احوال ثوابت مرصوده بطلمیوس را هم در نظر بگیرند اولاً چون در هیئت قدیم اسمی از سه سیاره اورانوس و نپتون و پلوتن در میان نیست با اینکه اینها هم جزء دستگاه عالم شمسی هستند ابدأ در احکام تنجیمی بآنها نظری نداشته و هنوز هم ندارند.

ثانیا بعد از اختراع دوربینهای قوی و مخصوصاً دوربین عظیم رصد خانه پالومار که اخیراً ساخته شده است معلوم میشود که تا میلیاردها سال نور (۱) در فضای لایتناهی، ثوابت پراکنده است و هر ثابتی را سیاراتی است و هر سیاره را اقماری که علم منجمین قدیم و احکامیین

(۱) نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلو متر طی مسافت میکند و مقدار مسافتی که در یکسال می پیماید آنرا یکسال نور گویند

با آنها راه نداشت پس اگر بنا باشد تمام سیارات و ثوابت را در امور عالم ارضی خود مؤثر بدانند باید همه آنها را دخالت دهند و نه تنها علم ایشان با آنها راه ندارد بلکه معلومات منجمین اخیر هم با تمام ترقیات و وسعتی که پیدا کرده است نمیتواند بهمه آنها احاطه نماید و چون صغری و کبری قضیه صحیح و کلی نباشد پس نتیجه آن نیز صحیح و کلی نخواهد بود بهمین جهت است که حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام در باب احکام تنجیم میفرمایند.

كثيرٌ هالایدُ رَكٌّ و قَلِيلٌهَا لَا يَنْفَعُ (۱)

شاید بعضی از مردم ایراد کنند که چون رؤیت هلال و خسوف و کسوف و تقویم سیارات مرثیه ای که منجمین استخراج میکنند ما برای العین می بینیم که مطابق واقع است پس چرا سایر احکام ایشان را حق ندانیم؟ باید این بیت مشوی را در جواب ایشان گفت:

آن یکی در وقت استنجا بگفت	که مرا با بوی جنن دار جفت
شیخ گفتا خوب ورد آورده ای	لیک سوراخ دعا گم کرده ای
آندعا که ورد بینی بود چون	ورد بینی را تو آوردی به ...

موضوعات رؤیت هلال و خسوف و کسوف و امثال اینها عینی بر يك سلسله معاسبات و فضایی ریاضی است و البته آنچه اساسش بر علوم ریاضی باشد حاق واقع است و خدشه بردار نیست اما آنچه مورد انتقاد ما است احکام نجومی است مثلاً وقتی که منجمی بگوید فلان روز در فلان ساعت آفتاب خواهد گرفت اگر در معاسبه اشتباه نکرده باشد با کمال اطمینان باید پذیرفت و هیچ شک و تردید در آن راه ندارد اما وقتی بگوید

(۱) بسیارش قابل ادراک نیست و اندکش بی فایده است.

که بر اثر این کسوف پادشاهی خواهد مرد و یا حادثه عظیمی واقع میشود
 ابدأ قابل پذیرش نیست و اگر هم احیاناً بعد از وقوع کسوف پادشاهی
 بمبرد یا امر مهم دیگری در جهان رخ نماید بکسوف ربطی ندارد چنانکه
 حضرت نبی اکرم ﷺ میفرماید لا مؤثر فی الجود الا الله (۱)

تعیین ساعت وقوع کسوف و حدود حادثه‌ای از حوادث بواسطه
 نظری از نظرات کواکب هر دو از احکام نجومند. و همین اشراك لفظی
 است که مایه گمراهی و اختلاط حق باطل گردیده است.

بهمین جهت ما در این رساله اولی را حکم نجومی (۲) و دومی
 را حکم تنجیمی (۳) استعمال کرده ایم.

حکیم فارابی در رساله النکت میگوید: مثلاً کسیکه از محاسبات
 زیجها آگاه باشد و ابعاد و اجرام کواکب و استخراج خسوف و کسوف و
 غیره را بداند و آنها را قبلاً بیان نماید حکم نجومی کرده است و این
 امر از ضروریات است چرا که حالت کواکب همواره بر یک نسق است
 و نیز کسیکه اطلاع از علم هیئت داشته باشد می داند که چون شمس بسمت
 الراس مکان مفروض نزدیک گردد بر حرارت آنجا میفزاید پس اگر این
 مطلب را بیان نماید يك حکم نجومی کرده است و دلالتش حتمی است
 و اگر کسی بگوید که چون کوکبی با کوکب دیگر مقارن گردد و یا نظر
 دیگری پیدا کند حادثه‌ای روی خواهد داد (خوب یا بد) باز هم يك حکم
 نجومی کرده است که از جمله ظنیات است ولی نوع هر یکی از این احکام
 را با دیگری تفاوت کلی است و فقط در اسم اشراك دارند بهمین جهت امر
 بر بیشتر مردم مشتبه و همه این احکام را یکسان می پندارند ...

(۱) هیچ چیزی نمی تواند در عالم کون و فساد مؤثر باشد مگر باراده

حضرت حق (۲) Astronomie (۳) Astrologie

لذا باعث گمراهی و تباهی امور آنان گشته و رفته رفته موجب فساد ملت و ملت میگردد و همین قسمت اخیر است که در دیانت اسلام هم شدیداً تکذیب و احتراز از آنرا تاکید نموده اند چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

كذب المنجمون ورب الكعبة و چون ماسابقاً هم باین موضوع اشاره کرده ایم در اینجا احتیاجی بتفصیل آن نداریم.

آنچه مسلم و آشکار است تاثیر جاذبه ماه در
جزر و مد قمری
آبهای دریاها است بقسمی که چون بوسط آسمان

هر نقطه ای از بحار رسد آب دریا بالامی آید و مد حاصل میشود و بالعکس در نقاطیکه آبشان بسمت موضع مد هجوم آورده است لابد آب آنجا پائین میرود و لذا جزر واقع میشود (رجوع شود بفصل هفتم از مقاله ششم هیئت ما) اثر جاذبه قمر نسبت بآبهای زمین بطوری محقق و مسلم است که منجمین قبلاً ساعت مد را حساب کرده و درجد اول دریا نوردی ثبت و منتشر میکنند. این جدولها مینماید که ارتفاع مد در هر یث از بنادر مهمه دنیا در هر روزی از ایام ماههای قمری چقدر خواهد شد.

همچنین نور قمر در کیفیت نباتات و حیوانات نیز تاثیر دارد. این احکام صحیح و کلی و طبیعی است قمر در هر برجی باشد نه اینکه در برج عقرب واقع شود اثرش غیر از وقتی باشد که در بروج دیگر است و برای بودن قمر در هر یث از بروج دوازده گانه احکام خاصی قائل باشند که هرگز باعالم خلقت و حقیقت مصابقت نکند.

باران و سنگ
آسیابان

از شیخ بهائی علیه الرحمة نقل میکنند که در
سفری شب تاریک در رسید و شیخ بمنزل نرسید
با آسیابانی که در بین راه بود پناه برد و چون هوا
گرم و آسمان صاف بود در پشتم آسیابان خواید. آسیابان بشیخ گفت.
چون احتمال باران میرود خوب است توی آسیابان بخوابید.

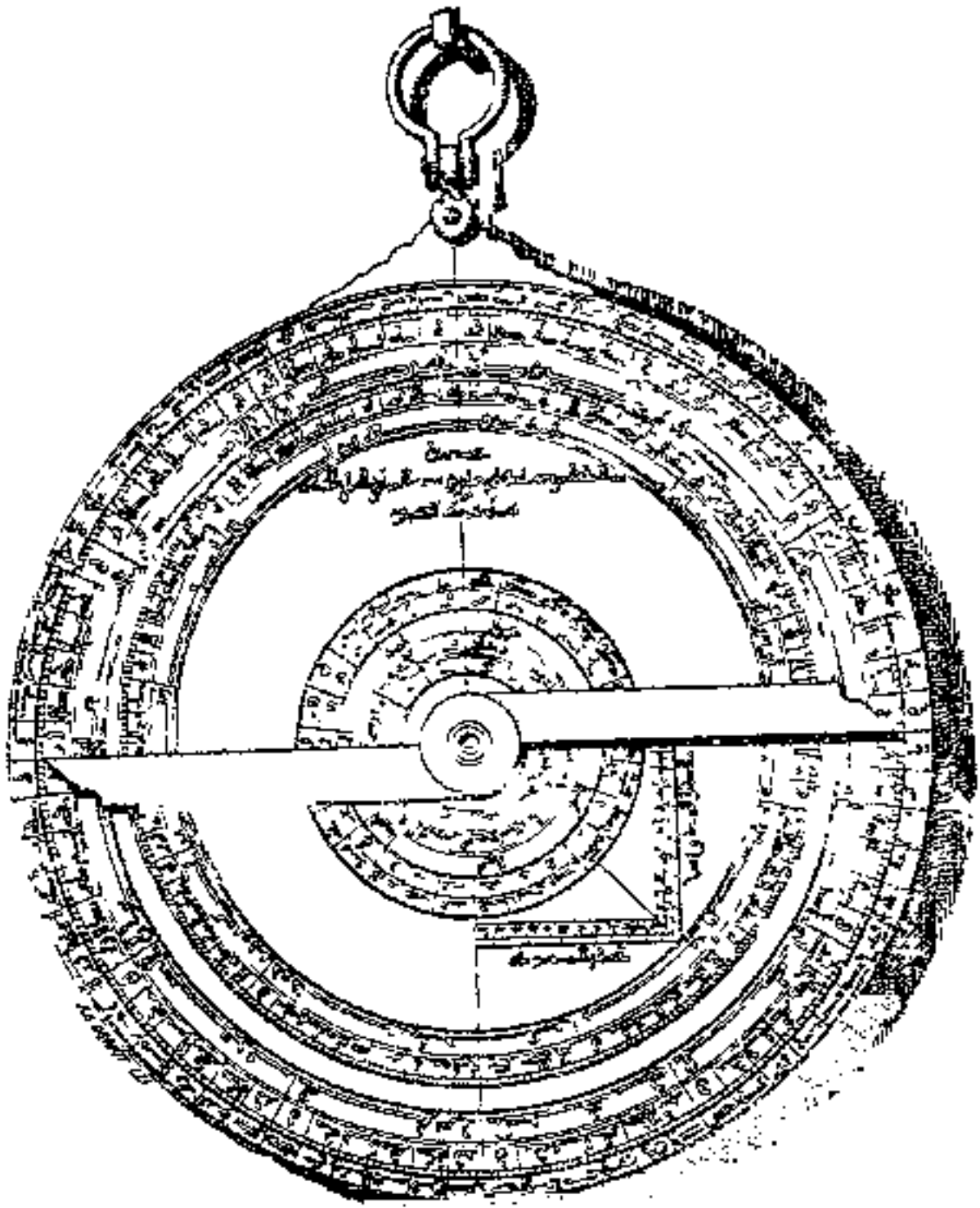
شیخ دوباره آسمان را نگاه کرد ابدأ اثری از ابر نیافت تقویم دید
هیچ احتمال بارندگی مشاهده نمود. اسطراب بر آورد و ارتفاع ستاره‌ای
گرفت و محاسبه‌ای نمود دلالتی از بارندگی نداشت و لذا اعتنائی بگفتار
آسیابان ننموده در بیرون آسیابان خوابید چون پاسی از شب گذشت
صدای غرش رعد شیخ را بیدار نمود و پس از چند دقیقه باران شدیدی
باریدن گرفت

شیخ هر قدر در آسیابان را کوید از آسیابان جوابی نرسید شیخ
در کمال سختی و عسرت شب را بسر آورد تا صبح شد و آسیابان بیدار
گشت و بیرون آمد.

شیخ از پرسید تو از کجا دانستی که شب باران خواهد آمد
آسیابان گفت من سگی دارم که هر وقت احساس بارندگی کند توی
آسیابان می‌آید تا از باران محفوظ باشد.

دیشب دیدم که سگ داخل آسیابان شده است و ساین جهة بشما
گفتم که خوب است توی آسیابان بخوابید اما توجهی بعرض من ننمودید و
باران خوردید شیخ فرمود :

حقا که فضاوت سگ آسیابان بهتر از حکم نجومی ما است.



اسطرلاب - اسبایکه قدما بوسیله آن کواکب را رصد میکردند

اهل تنجیه برای سیارات سبعة احکامی وضع
 نموده و در تقویم آورده اند ام چون خودشان
 ملاحظه کرده اند که اغلب احکامشان بوقوع
 نمیرسد و در انتظار مردم کاذب و بازاریشان کاسد میشود پس برای رفع
 این عاجزها بجهت هر یک از سیارات سعه خلفی قائل گشته و آنها را

خلفای سیارات
 سبعة

سبعه منحوسه نامیده و هر کدام را اسمی نهاده اند از این قرار

اکید غطیط عزیز سرموش کلاب ذوذوابه

لحیانی .

این خلفا نه خودشان معلوم اند نه مکاتشان معینا هر يك از اهل تنجیم بمیل خود آثاری برای آنها قائل و احکامی وضع کرده اند بعضی آنها را در تحت فلک آتش دانسته اند و برخی فوق مدار قمر و متحرك بهرکت معکوس !! و حال آنکه نه فلک آتشی جز آفتاب وجود دارد و نه در تحت مدار قمر کوکبی یافت میشود .

خلفای سیارات کفایت از حاجات اهل تنجیم نموده آمدند و سکزیدوز (هشت سیاره) را وضع کردند که هیچ علامت و نشانه ای در آسمان

سکز
یلدوز

ندارند .

معینا حرکت خاصی بجهة آنها قائل گشته و احکامی بر آنها بار کرده و در تقاویم مینگارند و بازار ترویج اوهام و خرافات را گرم مینمایند .

چنانکه سابقاً اشاره نمودیم عموم احکامین معاصر میدانند که وقتی این احکام وضع میشد ابدأ نام و نشانی از دو سیاره عظیم اورانوس و نپتون و بطریق

تناقضات
اهل تنجیم

اولی از سیاره جدید پلوتن در میان نبود و بنا بر این واضعین احکام که سیارات را در وقایع عالم مؤثر دانسته اند چون آثار نجومی این دو سیاره را در احکام تنجیمی دخالت نداده اند پس احکامشان مخدوش و بی اعتبار است اما وقتی همین موضوع عقلیرابا احکامیهای معاصر در میان

میگذاریم و نقص احکامشان را مورد ایراد قرار میدهیم جواب میدهند
سیاره ای که بچشم دیده نمیشود حکمی ندارد. گوئیم پس چگونه اساتید
شما برای چیزهایی که ابدأ وجود خارجی ندارد مثل خلفای سیارات و
سکزیلدوز احکامی وضع کرده اند؟ آیا این تناقض نیست؟

با اینکه سالها از کشف اورانوس و نیپتون میگذرد

اورانوس

و تقویم ایندو ستاره همه ساله در کنسانس -

و نیپتون

دتان (۱) (معرفة الاوقات) و تقویم علمی دیگر

منتشر میشود متأسفانه اغلب تقویم نویسان و احکامیان معاصر ما آنقدر

معلومات ندارند که بتوانند از آنها استفاده نمایند و اقلاً تقویم ایندو ستاره

را در تقویم خویش بیاورند تا اگر کسیر احتیاجت افتد با آنها رجوع نماید

گویا در مذهب ایشان وجود ایندو ستاره هنوز مقبول نیست و معلومات

ایشان از معلومات زمان بطلموس نباید تجاوز کند.



(۱) Connaissance des temps تقویمی است علمی که بجهت منجمین

و مهندسیین و ملاحان از رصدخانه پاریس همه ساله قبلاً طبع و منتشر میشود

اختیارات احکام تنجیم

اهل تنجیم برای هر کاری اوقات خاصی اختیار میکنند که ما بعضی از آنها را مینگاریم تا خوانندگان باین اقوال پریشان بیشتر آشنا شوند . چنانکه مینویسند :

هنگام شروع بتعلیم و تربیت و کتابت باید قمر در بروج هوائی (۱) باشد و بنا بر این هر گاه در اول سال تحصیلی (مهر ماه) قمر در بروج آبی یا خاکی یا آتشی باشد باید مدارس آنقدر در حال وقفه بمانند تا ماهی یکی از بروج هوائی منتقل شود .

اما برای تعلیم علم موسیقی باید قمر در خانه زهره یا عطارد باشد (۲) و متصل بیکی از ایندو . زیرا که ایندو کوکب را پدیدار عیش و نشاط میدانند و حال آنکه هر يك كره می هستند شبیه بزمین ما هستند اما مرتب گریز مینمایند . برای حمام رفتن باید قمر در بروج آبی یا آتشی باشد خصوصاً حمل و عقرب بشرطی که بزحل متصل باشد بلکه بسعدین متصل شود بانظر دوستی .

(۱) سه برج جوزا - میزان - دلو را که هر يك تا دیگری ۱۲۰ درجه است مثلثه هوائی گویند

(۲) هر قسمتی از بروج دوازده گانه را بیکی از سیارات داده و آنرا خانه آن سیاره گفته اند چنانکه خانه زهره را میزان و ثور و خانه عطارد را سنبله و جوزا قرار داده اند و هر برجی که مقابل خانه سیاره ای باشد آنرا وبال آن سیاره گویند .

خیلی مضحك است که اگر کسی مدتی بحمام دسترسی پیدا نکرده باشد و یا حیثاً غسلی بر او واجب گردد و اتفاقاً ماه در بروج خاکس یا هوایی باشد باید آنقدر در کثافت یا جنابت بسر برد تا ماه یکی از بروج آبی یا آتشی متصل شود؛

برای اصلاح سر و صورت: باید قمر در بروج ذوجس دین باشد الا سنبه و در بروج میزان و دلو و بروج آبی شاید، خاصه اگر متصل بمشتری بوده و یا زهره در برج میزان باشد.

برای نوره کشیدن: باید قمر تحت الشعاع (۱) و در بروج آبی باشد... و بهتر آنست که زایدالنور باشد.

شما را بخدا قسم ملاحظه فرمائید که برای یل عمل اصلاح یا تنویر چه شرایطی تعیین نموده و انسان را دچار چه تکلفاتی کرده اند؟ کیست که بتواند این نکات را مراعات کند و کیست که از عدم مراعات این نکات ضرری برده باشد؟

بلکه هر گاه انسان بخواهد این شرایط را رعایت کند باید چشمه از زندگی و حیات خود بیوشد مضافاً باینکه ما چشم از سایر شرایط تنجیمی پوشیدیم تا باعث ملال خوانندگان نشود.

ساعت خرید اشیاء: باید قمر زایدالنور باشد و متصل بکواکب سعد و مریخ از عطارد ساقط باشد اما نباید قمر مجاسد (۲) ذنب یا ناقص النور و یا متصل بستاره نحس باشد که عاقبتش بنزاع انجامد

(۱) اوقاتی از اواخر هر ماه قمری است که ماه دیده نمیشود.

(۲) یعنی ضول نجومی آنها متساوی باشد و اصطلاحاً در این مورد کوکب سفلی را بطوی خود متصل میخوانند.



تا شخص کاسب یا تاجر در موقع معامله بخواهد این شرایط را ملحوظ دارد متاع منظور هفتاد دست گشته است .

ساعت فروش اشیاء : باید قمر از ستاره سعدی منصرف (۱) و بکوکب نحسی متصل و نورش رو بنقصان باشد .
واضح است که تا این شرایط موجود شود خریداران فرسخها از فروشنده دور شده اند .

ساعت گریختن و پنهان شدن : وقتی خوب است که ماه در محاق و متصل بخداوند خویش باشد .

اما تا شخص منتظر فرا رسیدن چنین ساعتی باشد در زمره زندانیان در آید .

ساعت شرکت کردن : باید ماه در برج ذوجسدین باشد و یا در برج اسد و جدی بود ولی در حمل و ثور نباشد و لازم است که زایدالنور باشد .
واضح است که با چنین شرایطی هر گز شرکت تشکیل نخواهد شد .
ساعت نقل مکان : اگر قمر در نور یا اسد یا دلو و یا حوت باشد بسیار خوب است و اگر در برج ذوجسدین باشد میانه است .

بدیهی است که هر گاه مستاجری محکوم بتخلیه خانه شده باشد و بخواهد منتظر فرا رسیدن چنین ایامی باشد مأمورین مربوطه تمام اسباب و اثاثیه او را بکوچه و خیابان خواهند ریخت .

برای بنا نهادن باید قمر زایدالنور باشد و در یکی از برج ذوجسدین

(۱) چون کوکبی سفلی از علوی در گذرد آنرا منصرف از علوی خود گویند

و متصل بکوکبی که در شرف (۱) بوده باشد و لازم است که ماه در هبوط (۲) نباشد و نسبت بمشتری یا زهره نظر تثلیث یا تسدیس داشته باشد.



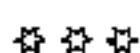
تا شرایط فوق موجود و موانع کار مفقود گردد فصل بنائی منقضی گشته صاحبخانه باید فصل زمستان را در خانهای موهومی تنجیم بسربرد. برای خراب کردن و بنا ساختن باید قمر هابط باشد در جنوب و از نحوستها منصرف و سعادت متصل باشد و بغداد و ندخانه خویش بدوستی اتصال یابد و نیز لازم است که زحل ضعیف باشد. اگر هنگام خراب کردن؛ طالع (۳) اسد باشد و قمر در عقرب و از آفتاب ساقط (۴) جانی که خراب کرده اند آباد نشود.

ملاحظه کنید آیا اینهمه خرابیهایی که در بلاد مختلفه دنیا میشود و بجای آنها بنیادهای نوین برپا مینمایند، ساعت شروع همه آنها مطابق این احکام است؟ (نه والله)؛ آیا کسانی که ابدأ معتقد باین احکام نبوده و اینها قدیمه را کوبیده و بجای آنها کاخهای کوه پیکر و آسمان خراش بنا نهاده اند با تمام فرسیده است؟

ساعت مباشرت: باید قمر در حمل یا اسد یا میزان یا جدی و متصل بزهره و نسبت بمریخ بانظر دوستی بنگرد و اگر بخواهند که اولادشان

- (۱) اهل تنجیم بهر سیاره ای دو خانه داده اند (از بروج دوازده گانه) یکی از آن دورا که با طبع ستاره موافقت دارند شرف آن کوکب گویند
- (۲) برج مقابل شرف راهبوط کوکب نامند.
- (۳) جزئی از منطقه البروج که در وقت منظور از افق ضوئ می کند.
- (۴) چون کوکبی اول و هله ساعتی از افق طلوع کند که هنوز سپیده صبح نور او را نتواند محو نماید آن ساعت را طلوع آن کوکب گویند و غروب کردن آنرا هنگام سپیده ده سقوط آن ستاره نامند.

نشود باید قمر در یکی از بروج عقیم (جوزا و اسد و سنبله) باشد و ساقط از سعدین و اگر قمر متصل بزحل باشد مباشرت نشاید.



آیا اهل احکام خودشان در موقع مباشرت این شرایط را مراعات میکنند. اگر این احکام را پایه و مایه‌ای بود و اهل تنجیم اعتقادی با احکام خویش داشتند باید تمام فرزندان ایشان از نوابغ دنیا باشند. هر ماه قمری اقله هفت روزش ماه درسه برج عقیم واقع میشود. آیا در این هفت روز مباشرت واقع نمیشود؟ و آیا هر چه مباشرت واقع شود اولادی بوجود نمی‌آید؟ بدیهی است که زن بچه مرده هم بساین افکار و عقاید می‌بخندد!

برای طلب فرزندان باید قمر در یکی از بروج کثیرالاولاد باشد مانند سرطان، عقرب، حوت و باید طالع نیز از همین بروج بود و بانظر دوستی بمریخ بنگرد پس اگر پسر خواهند لازم است که قمر در برجی مذکور درمناشه آفتاب و خداوند طالع و صاحب بیت و خداوند خامس در بروج مذکور یارب مذکور بود و اگر دختر خواهند این دلالات باید در بروج مؤنث یا ربع مؤنث باشد.

شما را بخدا درست در این بیانات دقت کنید و بخندید. امروز با اینهمه انکشافات و تحقیقات علمی و عملیات و آلات طبی و جراحی و بهشهای راجعه بمعرفت النفس که نصیب انسان کشته است هنوز بزرگترین علمای فن با تمام نبوغ خود نمیتوانند اعمالی در نطفه بجا آرند که اولادشان بمیل خود آنها پسر یا دختر باشد پس چگونه فلان برج یا فلان ستاره که جمادی بیش نیست میتواند مولد پسر یا دختر در رحم فلان زن گردد؟!

آری این اراده و دانش مخصوص ذات واجب الوجودی است که این بروج و کواکب را آفریده است چنانکه قرآن مجید نیز مؤید این مقال است :

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ رِيعُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ (۱) و باز میفرماید : هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (۲) ما نمیدانیم که صانعین تنجیم چه میگویند و چه می اندیشند! نه روی موازین علمی و عقلی حرف میزنند و نه بآیات الهی اعتقاد دارند . افکار اینان بگفتار ستاره پرستان بیشتر شباهت دارد تا پیروان اسلام چه آنها هم مانند ایشان آفتاب و ماه و ستارگان را در عالم وجود مؤثر میدانستند و بهمین جهت حضرت ابراهیم سالها با آنان مبارزه کرد تا عده را از شرک و بت پرستی نجات داد .

در نو بریدن و نو پوشیدن : باید قمر در بروج منقلب یا ذوجسدین باشد نه ثابت و هم زاید النور و متصل بزهره باشد بنظر دوستی و نیز اینکدر باید در یکی از ساعات منسوب بمشتری بود .

اگر صنف خیاط میخواستند این حکم را رعایت کنند نه خود میتوانستند کسب معاش نمایند و نه مردم صاحب لباس میشدند ساعت دندان کردن باید : قمر در بروج ثابت باشد نه نور و زاید - النور بود .

کسیکه مبتلا بدرد دندان باشد و بخواهد بدستور ارباب تنجیم رفتار کند باید آنقدر درد دندان بکشد تا جانش در آید :

-
- (۱) برآستی که فقط خدا روز قیامت آگاه است و باران را نازل میفرماید و میداند که در رحمتها چیست .
 (۲) اوست خدایتیکه هر طور اراده فرماید شمارا در رحمها می آفریند

ساعت ختان - باید قمر در بروج آتشی و صاحب خانه و طالع او در بروج هوایی و نیز ماه زایدالنور و متصل یکی از کواکب سعد باشد بنظر سعد ولی کوشیار میگردد قمر باید ناقصالنور باشد



تا این شرایط جمع شود و خشانهم بموقع حاضر گردد بچه مرد شده است و دیگر نمیتواند متحمل درد ختان گردد و تازه معلوم نیست که باید بفتوای کوشیار رفتار کرد یا بفتوای دیگران ؟؟

ساعت جنک رفتن: باید طالع یکی از خانهای ستارگان علوی مخصوصا مریخ باشد و خداوند (۱) طالع در طالع یا وسط السماء یا حادی عشر باشد (۲) و اگر طالع خانه مریخ باشد باید مریخ با ناظر بود بدوستی و ماه در برج آبی و منصرف از ستاره سفلی باشد.

تا ستاد آرتش و فرمانده لشکر منتظر شوند که طالع خانه مریخ شود و مریخ ناظر بود با بدوستی و... دشمن سرتاسر کشور را اشغال کرده و کار از کار گذشته است.

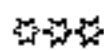
سفر خشکی کردن: باید قمر در بروج خاکی باشد و منتقلب و طالع از نهوس خارج باشد و قمر ناظر بنحسین (۳) نباشد بلکه نظر بسعدین (۴) داشته باشد و بهتر آنست که ماه بمشتري یا آفتاب ناظر باشد

(۱) هر برجی را به پنج قسمت نامساوی تقسیم کرده و هر قسمتی را یکی از سیارات داده و آنرا خداوند آن قسمت دانسته اند اما خود این قسمتها در نزد مصریان و بطلمیوسها مورد اختلاف و همین اختلاف خود بهترین دلیل بررد آنها است

(۲) برج یازدهم است در صورتیکه بعکس ترتیب بشمارند

(۳) مریخ و زحل (۴) زهره و مشتري

در سفر بحری: باید قمر در بروج آبی یا خاککی (۲۱) باشد و بهتر آن است که آبی بوده و منقلب و دوجسدین با همان شرایط



آیا تمام این مسافر تهائی که مردم با قطار بلاد دنیا مینمایند و هیچکس توجهی بچنین شرایط عاطل و باطل ندارد هزار يك این سفرها دچار خطر میشود؟

ساعت دخول بشهر: باید قمر در بروج ثابت باشد اگر شخص بخواهد در آن شهر بماند. والا باید قمر در بروج دوجسدین و ناظر بکوکب سعد و آفتاب بروش دوستی باشد و ساعت دخول باید ساعت منسوب بسعدین بود.

واضح است که هر گاه ساعت دخول بشهر مساعد نباشد باید مسافر بیچاره آنقدر در بیرون شهر بماند و غلیه انتظار بخورد تا دستورات این حکمای خرافی در عالم خیال از قوه بفعل آید.

در جلوس سلاطین بتخت: باید ماه زایده النور باشد و در یکی از بروج ثابت (غیر از عقرب) خاصه اسد و ناظر بسعود و ایمن از نحوس و طالع برج ثابت باشد پس اگر عقرب بود بهتر باشد بجهت آنکه دهم آن اسد است (۱) که خانه سلطان است و خداوند خانه ماه و صاحبش از نحوس ایمن باشد و باید خداوند خانه در برج ثابت باشد و آفتاب در بروج ناری (آتشین) یا در وسط السماء باشد و سهم السعاده نیز قوی حال بود و ناظر بسعود یا نظر دوستی و هم چنین قمر باید از عطارد و زهره منصرف و با آفتاب و مشتری ناظر باشد یا نظر دوستی.

(۱) یعنی اگر بروج دوازده گانه را ابتدا از عقرب بشماریم دهمی اسد است.

ملاحظه فرمائید که این مجاز گویان و احکام بافان که بنام منجم دور
 سلاطین و امراء جمع میشدند برای يك امر جلوس چه شرایط غریب و
 عجیبی وضع میکردند تا بدینوسیله بازار متاع خویش را هر چه بیشتر رونق
 دهند و خود را مشیر و مشار گردانند و زمامداران کشور را منظر خویش
 سازند. اگر ما میخواستیم تمام مہملا تیکه این جماعت برای امور و شئون
 مختلفه حیاتی بهم بافته اند در اینجا بنگاریم موجب ابطال وقت خود و
 کسالت خوانندگان میشدیم لذا بهمین اندازه قناعت نمودیم. فقط برای
 اثبات بی اساسی احکام و پرمدعائی آنهائی که همیشه صحت استخراجات
 خود را بر رخ مردم ساده لوح میکشند و احکامشانرا معتبر می شمارند و این
 اباطیل را وحی آسمانی میدانند و از مختصات شئون علمی خویش جلوه
 میدهند سؤال میکنیم.

آیا از سانحه ۱۵ بهمن سال ۲۷ که پشت تمام ملت ایرانرا بلرزه در آورد
 کوچکترین اشاره ای از رشحات این علوم غیبیه بآن واقعه شده است.
 آنهائی که برای حمام رفتن و حتی مسهل آشامیدن ساعت نیک و بد وسعد
 و نحس استخراج میکنند چگونه نتوانستند اقلا قران نحس ۱۵ بهمن را
 نسبت بشاهنشاه ایران اعلیحضرت محمدرضا شاه

سانحه ۱۵ بهمن

۱۳۴۷

پهلوی پیش بینی نمایند و بدبختانه یا خوشبختانه
 آنچه را هم که احکام ایشان دلالت میکند
 خطایش بظهور میرسد مگر وقایعی که بمناسبت اقتضای فصل یا ماههای
 قمری در تقویم مینویسند آنها هم از جمله اموری است که هر شخص عامی
 میداند و احتیاج بسر صفحه های تقویم ندارد و اگر گاهگاهی یکی از

پیش بینیهای آنها وقوع می‌یابد بقول عرب رمیه من غیر رام میباشد
چنانکه گفته‌اند :

گاه باشد که کودک نادان بغلط برهنگی زند تیری

خود ایشانم میدانند که بفرموده حکیم ابوریحان بیرونی اعتقادشان
در باب احکام خویش بقدر اعتقاد کمترین مردم است .



دلیل بطلان احکام تنجیم

اگر دو بچه در يك آن بدنیا آیند که یکی از آنها شاهزاده باشد و دیگری رعیت زاده چون طالع آیند در تمام جزئیات یکسان است لابد احکام تنجیمی آنها نیز باید بی تفاوت باشد و این منتهای بطلان احکام تنجیم را میرساند چه شاهزاده و رعیت زاده هرگز در اوضاع حیاتی و جزر و مد روزگار یکسان نمیشوند .

بهترین دلیل بر اسکات اصحاب تنجیم اینست که
دلیل دیگر بر فساد
اقوال تنجیمی
يك چیز خوردنی بردارید و از منجمی که داعیه
احکام دارد سؤال نمائید آیا من این را خواهم
خورد یا دیگری؟ پس اگر بعد از اسطرلاب گرفتن و زایجه کشیدن و
حساب کردن گفت خودت خواهی خورد فوراً بدهید بدیگری بخورد و
اگر گفت دیگری میخورد فی الفور خودتان بخورید تا نقض حکمش را
برای العین مشاهده نماید و متفعل گردد (نقل از بیان مرحوم سیدمرتضی
اعلی الله مقامه در کتاب غرر و درر) اما ممکن است آن غیب گو زرنگ
و طرار باشد و جواب دو پهلو بدهد باین معنی که بگوید: آنچه از محاسبات
و استخراج من برمی آید اینست که یا خودت میخوری و یا دیگری در
اینصورت شما میتوانید فوراً آنرا لگدمال کنید که نه خودتان خورده باشید
و نه دیگری تا در هر صورت بطلان حکم او ثابت گردد .

چنانکه اشاره نمودیم استاد نابغه زمان ابوریحان
ریاضی دان را ابدأ اعتقادی با حکام تنجیم نبوده
است معیناً اقوالی چند از اصحاب این فن در

دلالت بروج بر
شهرها و نواحی

کتاب التفهیم آورده که از آن جمله دلالت بروج است بر شهرها و نواحی
دنیا و ما بایک تصرفات جزئی که موافق زبان امروز باشد ذیلاً نقل میکنیم
برج حمل دلالت دارد بر بابل، فارس، فلسطین و آذربایجان

د تور دلالت دارد بر سواد عراق، همدان، کردانکوه، مدین، جزیره
قبرس، اسکندریه، قسطنطنیه، عمان، ری، فرغانه، و آنراش کتی است
دره‌ری (هرات) و سیستان.

برج جوزا دلالت دارد بر مصر و شهرهای برقه و ارمینیه، گرگان،
گیلان، برجان، موقاق (مغان) و نیز در کرمان و اصفهان شرکت دارد.
د سرطان « بر آنچه از آن سوی موقان است از ارمینیه کوچک،
قسمتی از آفریقا، هجر، بحرین، دیل (؟)، مرو و مشرق خراسان و در
بلخ و آذربایجان هم شرکت دارد.

« اسد » « بر ترک قابه یا جوع و مأجوج، عسقلان، بیت المقدس
نصیبین، هداین، حلطیه، میسان، مکران، دیلم، ابوشهر (بوشهر)،
طوس، سغد و ترمد.

د سنبله « بر اندلس، شام، جزیره افریطی، فرات جزیره
جرامقه (؟) مملکت حبشه، صنعا، کوفه و آنچه از شهرهای پارس سوی
کرمان است، و سیستان تا کرانیهای سند

برج میزان « بر روم تا آفریقا، صعیب مصر (سعید) تا کرانه حبشه،
انطاکیه، کشمیر، ختن (قسمتی از چین شرقی)، طرسوس (؟) مکه

طالقان ، بلخ تخارستان ، هری سیستان ، کابل ، چین و کرمان .
* * * * *
عقرب * * * * * زمین حجاز ، یادیه عرب تا یمن ، مدینه ، طنجه ،
قباد و قبا (۱) ، خزر ، ری ، آمل ، ساری تهاوند ، نهر وان و در سغد هم
شرکت دارد .

* * * * *
قوس * * * * * برجیل ، دینور ، اصفهان ، بغداد ، ری ، صباوند ،
در بند ، فرزانه ، جند شاپور و در بخارا و گرگان و کرانه دریای ارمنیه
و تا مغرب بربرستان شرکت دارد .

* * * * *
جدی * * * * * مکران ، سند ، جوی مهران ، میانه دریای عمان
تا هندوستان ، چین ، مشرق زمین ، روم ، اهواز و اصطخر (۱)

* * * * *
دلو * * * * * سواد تا ناحیت کوه ؟ و ناحیت های کوفه ، سواحل
حجاز ، زمین قبطان ، مغرب سندیان و در پارس نیز شرکت دارد .
* * * * *
حوت * * * * * طبرستان ، قسمت شمالی گرگان ، بخارا ، سمرقند
و در روم و قالیقلا ؟ تا بشام ، جزیره ، مصر ، اسکندریه ، دریای یمن و
مشرق زمین هندوان .

این بود دلالت هر يك از بروج دوازده گانه بهر يك از بلاد و
نواحی که اسانید این فن از قدیم الایام نوشته اند تا بزمان ابوریحان
رسیده است .

چنانکه ملاحظه میشود ابدأ نام و نشانی از بر عظیم امریکا و استرالیا
یا اقیانوسیه در میان نیست چرا ؟ برای اینکه قدما تا قرن پانزدهم مسیحی
از این نواحی اطلاع نداشتند . در اینجا خواهی نخواهی این سؤال پیش
می آید :

(۱) اصطخر مغرب استخر است

آیا با اینکه اصحاب تنجیم از جغرافیای زمین خود بیخبرند چگونه
از خصوصیات عوالم سماوی دم میزنند و اوضاع و احوال جهان را بر صفحات تقویم
مینگارند. بقول سعدی علیه الرحمه :

تو بر اوج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست
پس بهتر آنست که از این اوهام و خرافات دست بشویند و اذهان
مردم را باین باطیل و اقاریل مشوب نسازند و بمصداق آیه کریمه «هو الذی
جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر» (۱) توجه مردم را
به حقایق علم هیئت و نجوم معطوف دارند تا هم توحید و خداپرستی آنان
محکم و استوار گردد و هم از این علم شریف استفادات فنی بنمایند.



(۱) او چنان خدا نیست که گواکب را برای شما مقرر داشت تا بوسیله
آنها در اعماق بیابانهای تاریک و دریاهاى بی کران رهنمائی شوید.

بازهم تکذیب اصحاب تنجیم در شرع مقدس اسلام

در احتجاج از سعید بن جبیر روایت شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عازم جنگ نهر وان شد در اینموقع دهقانی (۱) از عجم پیش آمد و پرس از تقدیم تهنیت عرضه داشت: چون امروز کواکب منحوسه در طالع اند و ستارگان مسعوده در نحوسه آنها محاط میباشد شرط عقل نیست که در همچو روزی اقدام بچنین امر خطیری فرمائید چه اوضاع و احوال سخت پریشان است و کواکب در حال انقلاب و در برج شما آتش فتنه و فساد شعله ور میباشد و لذا پرهیز از جنگ و جدال سزاوارتر است

امیر مؤمنان علیه السلام در جوابش فرمودند: ای بیچاره تو از آثار کواکب گفتگو مکنی و از قضا و قدر مرا میترسانی؟! آیا حکایت صاحب میزان را میدانی و از قصه صاحب سرطان خبر داری؟ آیا میدانی که همین کواکب درخشنده و خفیه (۲) چه نسبتی است؟

دهقان گفت الان رصد میکنم و عرضه میدارم فوراً اسطرلاب از

(۱) بنظر ما دهقان قابل چنین اشاراتی نیست مگر آنکه موبدی بلباس دهقان درآمده باشد.

(۲) شاید منظور حضرت از کواکب درخشنده کواکبی باشند که با چشم غیر مسلح دیده میشوند و کواکب خفیه آنهایی که بدون دوربین نمیتوان مشاهده کرد.

بغل در آورد و نظر کرد حضرت از اعمال وی تبسمی فرمود و باز خطاب بدهقان کرده فرمودند :

آیا میدانی که دیشب خانهای در چین خراب شده است و در ماچین (۱) برجی شکافته است و در جزیره سرانندیب حصارى فرود آمده و بطریق روم (۲) در ارمینیه منهزم گشته است و در وادی نمل مورچها شورش کرده اند . و پادشاه افریقا فرمان یافته است (؟) آیا از اینوقایع اطلاع داری؟ عرض کرد خیر یا امیر المؤمنین و باز فرمودند امشب بواسطه وجود هفتاد هزار عالم (۳) شب سعدی شد و در هر يك از اینعالم هفتاد هزار نفر متولد شده اند و امشب هم هفتاد هزار نفر خواهند مرد که این یکی از ایشان است (با دست خود بسعدبن حارثی اشاره فرمودند (۴) چون سعد دانست که حضرت او را شناخته اند پنداشت که قصد گرفتن و بند کردن ویرا دارند فوراً خنجری بر کشید و چنان بر سینه خویش فرو برد که دردم هلاک گشت .

دهقان چون این اوضاع و احوال را مشاهده کرد فوراً به خاک افتاد و سجده بجا آورد حضرت مولا بوی فرمودند که آیا بدیده تحقیق دیدی و حقیقت امر در یافتی عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین سپس آنحضرت فرمود من و مولا یم رسول الله ﷺ لا شرقی ولا غربی نحن ناشئة القصب و اعلام

(۱) مقصود هندچین است .

(۲) رئیس کنسلیهای ارمنیه

(۳) عدد هفتاد هزار که در اینمورد و موارد دیگر ذکر فرموده اند

علامت تکبیر است به عین آن عدد

(۴) این شخص از طرف خوارج در میان عساکر حضرت امیر جاسوسی

می کرد .

الفلك (۱) اما بقول تو که میگوئی از برج طالع من آتش شعله‌ور است بهتر این بود که از آن آتش بنفع من حکم میکردی نه بزبانم چه نور و ضیاء آن پیش من است و شراره سوختش دور از من و این موضوعی است بسی شگرف و عمیق که اگر اهل تحقیق باشی میتوانی تحلیل نمائی .

عبدالله بن العوف الاحمر روایت کرده است که وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عازم جنک نهران گردید یکی از نجو میهای احکامی عرض کرد ای امیر مؤمنان در این ساعت حرکت خوب نیست بلکه سه ساعت از روز گذشته خوب است حرکت فرمائید . حضرت فرمودند این ساعت چه عیب دارد ؟ عرض کرد در این ساعت عازم میدان کارزار شوید شکست خواهید خورد و تفرقه در اصحاب شما خواهد افتاد و زیانی عظیم خواهید دید ولی هر گاه در آن ساعت مروضه حرکت فرمائید نصرت و ظفر می یابید و بدانچه منظور دارید موفق میشوید . سپس مولی علیه السلام در جواب وی فرمودند آیا در شکم این حیوان چیست ؟ نر است یا ماده ؟ عرض کرد اگر حساب کنم خواهم فهمید . امیر المؤمنین فرمودند هر کس چنین قولی را تصدیق کند مثل اینست که قرآن را تکذیب نموده باشد !

كما قال الله تعالى (۲) ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث و يعلم ما

(۱) من و آقایم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نه شرقی هستیم و نه غربی ما برانگیختگان قطب حقیقتیم و هادی سالکان طریقت

(۲) چنانچه خداوند تعالی در قرآن مجید فرموده است : برآستی و درستی که فقط خداوند از روز قیامت آگاه است و باران را نازل میفرماید و میداند که در رحمتها چیست .

فی الارحام و ماتدری نفس هادانکسب غذا و ماتدری نفس بای ارض
تموت . (۱)

آنچه تو ادعا میکنی حضرت رسول اکرم ﷺ ادعا نکرده است !
آیا گمان میکنی که هر گاه من در ساعت مشخصه تو حرکت کنم فاتح
خواهم شد و اگر در ساعت دیگری عازم گردم شکست خواهم خورد و در
لشگریان من تفرقه خواهد افتاد . هر کس قول تو را باور کند از استعانت
و استمداد خداوند تعالی مستغنی است . در حال دست بدر گاه حضرت
احدیت بلند کرده و فرمود :

اللهم لا ضير الاضيرك و لا خير الاخيرك و لا اله غيرك (۲)

بعد از ایندعا فرمودند من گفتار تو را تکذیب میکنم و اقوال تو
را مخالفت مینمایم و در همین ساعتی که تونهی کرده ای عازم جنگ میشوم .
روایت فوق شبیه خطابه ایست که حضرت امیر علی علیه السلام در
نهج البلاغه ایراد فرموده و ما فقط ترجمه آنرا در اینجا هینگاریم .

حضرت علی بن ابیطالب هنگامیکه عازم حرکت برای جنگ
با خوارج بود بعضی از اصحاب خویش فرمود که شخصی بمن گفت : اگر
در اینوقت حرکت نمائید میترسم ظفر نیابید و بمقصد نرسید چون گفتار
وی از طریق احکام بود آنحضرت در جوابش فرمود آیا تو گمان میکنی

(۱) هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد شد و در کج خواهد مرد .

چه داند کسی غیر پروردگار که در دایه بازی کند روزگار
(فردوسی عمیه المرحمه)

(۲) بارالها هیچ خوب و بدی در عالم وجود ایجاد نمیشود مگر
باراده تو هرچه خیر و نیکو است از جانب تو است و غیر از تو هیچ خدائی
نیست .

که حقیقه ساعتی تعیین مینمائی که هر کس در آنوقت سفر کند ازهر گزندی مصون خواهد ماند و میتسانی از ساعتی که هر کس در آنوقت عزیمت کند در ضرر و زیان فرو خواهد شد. هر کس این احکام تو را تصدیق کند در حقیقت قرآن را تکذیب نموده است و در نیل بمقصود و دفع مکرره از استعانت خداوند متعال خود را بی نیاز دانسته است !

افراز زمین مشاع بین
حضرت امام حسین و
یک منجم

در کتاب اصول از حضرت ابی عبدالله علیه السلام

روایت است که حضرت فرمودند من در قطعه

زمینی با منجی شریک بودم کسه قرار بود آنرا

مفروز نمایم لذا وقتی تعیین کرده بود تا با نجا

رویم و زمین را تقسیم نمایم چون بر سر زمین رفتیم و آنرا تقسیم نمودیم

مرغوب ترین قطعه آن نصیب من شد منجم متحیر گشت و دست حسرت

برهم میزد بطوریکه من از کثرت تعجب و تحیر وی متعجب گشتم . چون

علت اینحال ازو پرسیدم گفتم یا اباعبدالله من یک منجم زبردستی هستم

و با کمال دقت ساعت سعد را برای خروج خود و ساعت نحس را برای

خروج شما اختیار کردم و با اینوصف نمیدانم چه شد که بهترین قطعه

این زمین بشما اصابت کرد و آنچه من خرم کرده بودم بیاد رفت . حضرت

فرمودند من حدیثی که از پدرم شنیدم اکنون برای تو نقل میکنم .

پدرم علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمود که هر گاه

کسی بخواهد خداوند تبارک و تعالی نحوست آنروز را از وی بردارد اول

آنروز صدقه بدهد و اگر خواهد که نحوست شب از وی رفع شود در

اول آنشب صدقه در راه خدا بدهد و من در ساعتی که از خانه بیرون

آمدم صدقه دادم پس این صدقه دادن من از احکام آموختن تو بهتر شد.

ابو خالد کالبی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود . از جمله گناهانی که سبب ظهور و بروز غضب خداوند میگردد یکی سحر است و دیگری کهانت و بعد اعتقاد با حکام تنجیم و تکذیب قدر .

بنا بر روایت فوق ما امیدواریم آقایانیکه سرصفحات تقویم استخراج میکنند و یا ساعات سعد و نحس تعیین مینمایند ایمان با استخراج خود نداشته باشند .

شخصی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد در باب احکام تنجیم چه میفرمائید ؟

قلت نفع و کثرت
ضرر در احکام

فرمودند علمی است کثیر الضرر و قلیل النفع زیرا که بقول اهل احکام دفع بلائی که مقدر باشد نتوان کرد و اگر منجمی از بلائی و یا امر خیری خبر دهد نه از قضایای الهی میتوان گریخت و نه در وصول نخیرش تعجیل توان کرد و هر که را برخلاف این عقیده باشد با علم خدای تعالی ستیزگی کرده است .

در کتاب خصال از نضر بن قباوس روایت است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که فرمودند اهل تنجیم و کاهن و ساحر ملعونند و مغیبه (۱) ملعونه است و کسیکه در پی آموختن کسب آنها برود نیز ملعون است در کافی از هشام بن حنف (۲) روایت است که

روایت

هشام بن حنف

حضرت ابو عبدالله از وی سؤال فرمودند آیا میدانی روز زهره چندین نور قمر است ؟ عرض کرد این

(۱) زنانیکه فل میگیرند و از منیبات خیر میدهند .

(۲) یکی از منجمین عراق هرب است که در نجوه و احکام تنجیم

معروف بوده است .

سئوالی است که جز خدای عزوجل کسی نمیداند .

فرمودند آیا میداننی نور قمر چنديك ضوء شمس است . عرض کرد
نمیدانم سپس فرمودند هر وقت دولشگر متخاصم بعزم محاربه مینخواهند
وارد میدان کارزار شوند اصحاب تنجیم هر يك از طرفین برای آنپاساعت
سعد تعیین میکنند معدلك یکی از آن دو لشکر منہزم میگردد و دچار
نحوست میشود آیا سبب این نحوست چیست ؟ (۱)

عرض کرد علت آنرا نمیدانم . فرمودند علتش آنست که مبنای
احکام شما صحیح نیست .

از عبدالملك بن اعین روایت است (در فقیه) که
حضور ابو عبدالله عرض کردم من با حکام نجوم
اشتغال دارم و هر وقت در صدد انجام امری

سوزاندن کتب
احکام تنجیم

برمی آیم نظری بطالع می اندازم بس اگر سعد باشد بآن امر اقدام میکنم
و اگر نحوستی بدید آید فسخ عزیمت مینمایم آیا این رویه مرا می پسندید؟
فرمودند آیا برای سایرین هم حکم میکنی عرض کردم بلی فرمود بسوزان
کتب خود را (۲) .

(۱) بهترین دلیل برد احکام تنجیم خود این دلیل است (آفتاب آمد
دلیل آفتاب)

(۲) اگر این روایت صحیح باشد اولاً بطلان و حرمت این صنعت
از آن هویدا و آشکار است ثانیاً منظور آنحضرت این بوده است که از
سایر مردم نیز دفع خرافات و موهومات شده باشد .

فصل دیگری از مبنای احکام

باز هم برای اینکه مطالعه کنندگان محترم فی الجمله ای از مبنای و اساس احکام تنجیم مستحضر شوند لازم دانستیم شمه‌ای در این باره بنکاریم تا هم از اصطلاحات این فن که بعداً مورد گفتگوی ما خواهد شد واقف شوند و هم از پایه و اساس این احکام مطلع گردند.

ارباب احکام هر یک از ایام و لیالی را جدا جدا
 ساعات
 بدوازده جزء مساوی قسمت نموده و هر یک را
 معوجه
 ساعت معوجه اصطلاح کرده‌اند.

از این تعریف واضح میشود که مقدار زمان یکساعت معوجه امروز با امشب و یا امشب با فردا و... مساوی نیست بلکه در فصل تابستان و زمستان ساعات معوجه شب و روز تفاوت فاحش دارند فقط روز اول بهار و اول پائیز که شب و روز تقریباً مساویست ساعات معوجه آنها نیز تقریباً برابر خواهند شد.

اصحاب صنعت تنجیم هر یک از ساعات معوجه را
 رب
 یکی از کواکب سبعة (قمر - عطارد - زهره - شمس) (۱)
 ساعات
 مریخ - مشتری - زحل) نسبت داده و او را رب آن

(۱) چون در هیئت بطلیموس شمس را بدور زمین متحرک می‌پنداشتند لذا او را در تعداد سیارات شمرده‌اند و هیچ معنوی نیست که بخش این ساعات هر یک از سیارات از روی چه مأخذی است.

ساعت گفته‌اند باین ترتیب:

ساعت اول روز یکشنبه و شب پنجشنبه را (۴) منسوب بآفتاب دانسته‌اند.

ساعت اول روز دوشنبه و شب جمعه را بقرنسبت داده‌اند.

ساعت اول روز سه‌شنبه و شب شنبه را منسوب بمریخ داشته‌اند.

ساعت اول روز چهارشنبه و شب یکشنبه را بعطارد داده‌اند.

ساعت اول روز پنجشنبه و شب دوشنبه را بمشتري منسوب داشته‌اند.

ساعت اول روز جمعه و شب سه‌شنبه را بزهره نسبت داده‌اند.

ساعت اول روز شنبه و شب چهارشنبه (۱) را بزحل داده‌اند.

و همینطور ساعت دوم هر روزوشبی را بستاره دیگری نسبت میدهند

که فلکش (یعنی مدارش) در تحت فلک ستاره ما قبل آن باشد.

حال برای هر يك از این ساعات احکام خاصی وضع نموده و در دست

وبای مردم انداخته‌اند و همین احکام از قدیم الایام موجب رونق بازار اهل

این صنعت و باعث گمراهی جمع کثیری از مردم گشته است و هنوز که

هنوز است این اوهام و خرافات در دماغ بعضی چنان ریشه کرده است که

عبث عبث نمیتوان از بین برد و افکار آنان را از قید این تخیلات آزاد ساخت

پس اگر چنانچه قبلاً مذکور شد بنا بر روایت گذشته حضرت ابو عبدالله

بعبدالمملک بن اعین فرموده باشند بسوزان کتب احکامت را فلسفه‌اش

معلوم است که منظور آنحضرت دفع خرافات و موهومات از مردم بوده است

اصحاب تنجیم دور منطقه البروج را بدوازده جزو

بیوتات دوازده گانه
و دلالات آنها

نا مساوی قسمت میکنند و هر يك را بیت (خانه)

مینامند. اینخانه‌ها را از درجه طالع ابتدا می‌کنند

(۱) شاید علت اینکه شب چهارشنبه را بعضی بد می‌شمارند از این جهت

باشد که منسوب بزحل است.

و بتوالی بروج دوازده گانه می‌شمارند .

بیت اول را خانه حیات - نفس - جسد - ابتدای کارها و کیفیت زندگی از حیث سعادت و شقاوت دانند و از اعضا دلالت دارد بر سر و صورت بیت دوم را خانه مال و معاش و اعوان و انصار و حمل زنان دانند و از اعضا نسبت می‌دهند بگردن .

بیت سوم را خانه برادران و خواهران و خویشان و نقل مکان و اخبار و اسرار و عبادتگاهها و سفرهای نزدیک دانند و از اعضا دلالت دارد بر دستها و شانهها .

بیت چهارم خانه مقام و املاک و عواقب کارها و جای گنج و دزدی و ضیاع و عقار و مکان و از اعضا دلالت میکند بر سینه و پهلو و معده بیت پنجم خانه فرزندان و شادیا و اخبار و تحف و هدایا و بدیها و اثر غایب و عشق و جاهای دور دست و اکل و شرب و ملبوسات و ضیافات است و از اعضا دلالت دارد بر پشت و دل

بیت ششم خانه فکر و ربخوریها و بندگان و خدمتکاران و چهار پایان فرد و تهمت و حسد و دروغ و فسق و زندان و ستم و بیماریها است و از اعضا دلالت دارد بر نای و شکم

بیت هفتم خانه زنان و همسران و خصمان و غیبیان و دزدان و شرکت و گرانی و ارزانی نرخیها و کم شدن خرید و فروش است و از اعضا دلالت دارد بر سرین و زیر نای

بیت هشتم خانه ترس و خوف و نکبت و مرگ و میراث و اموال و عورات و غم و اندوه و فقر و فاقه است و از اعضا دلالت دارد بر آلات شهوت و مقعد و رحم .

بیت نهم - خانه سفر و علم و مذهب و وفاداری و احوال غایبان و زهد
و عقل است و از اعضا دلالت دارد بر دان پا

بیت دهم - خانه عمل و سلطان و مادران و صنعت و رخوت و شهرت
یافتن است و از اعضا دلالت دارد بر زنانوها .

بیت یازدهم - خانه امید و سعادت و دوستان و یاران و وزراء و بیت -
المال سلطان است و از اعضا دلالت دارد بدو ساق پا

بیت دوازدهم - خانه دشمنان و بدبختی و بند و زندان و چارپایان
بزرگ و نکبت و غرامت و امراض مزمنه است و از اعضا دلالت دارد بدو قدمهای پا

زحل را کوكب پيران و دهقانان و قلعه بانسان و
خاندانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرا نشینان و

دلالات
کواکب

مردم خسیس و زاهدان بی علم دانسته اند و از اخلاق
و رفتار علامت مکر و کینه و حمیق و تکبر و ستیزگی و کاهلی و هزن و اندوه
بسیار شمرده اند - مشتری را کوكب اعیان و اشراف و علماء و فضلاء و قضات
و امرای با عدل و داد و وزراء عالی مقام و اغنیاء و زهاد بلند مرتبه دانسته اند
و از حیث اخلاق دلالت دارد بر علم و سخاوت و علو همت و حیا و تواضع
و وفا .

مریخ را ستاره نظامیان و امرای جابر و دزدان و اتراک و عامیان و
مفسران و آشکاران و بت پرستان و اهل فتنه و فساد شمرده اند و از اخلاق
دلالت دارد بر قهر و غلبه و جنگ و جدال و شجاعت و خسارت و سفاهت و
لجاجت و دروغ و ایذاء مردم و اهانت و خیانت .

آفتاب را کوكب سلاطین و خداوندان امر و نهبی و اهل رای و تدبیر
و آتش پرستان میدانند و از اخلاق دلالت دارد بر تکبر و عجب و الفت

زهره را کوکب خادمان و زنان و مردان و ظرفا و اهل زینت و مسلمانان
میشمارند و از حیث اخلاق دلالت دارد بر لهو و لعب و عیش و طرب و عشق
و ظرافت و سوکند دروغ

عطارد را ستاره دیران (منشیان) و خواجگان و بزرگان و اهل
دیوان و علما و اکابر و حکما و شعرا و بزرگان و منجمان و نقاشان و اهل بازار
و تجارت دانسته اند و از اخلاق دلالت دارد بر دین و علم و پاکبازی و نطق و
ادب و صنایع و فقه

قمر را کوکب رسولان و پیاده روان و صاحب خیران و مسافران
و اطفال و چهارپایان و سیاحان و ایلچیان و عوام الناس میدانند و از اخلاق
دلالت دارد بر عفت و جمال و سلامت طبع و بلند نظری و بسیار گومی و
تندرستی و سخن چینی .

کوکبی را قوی گویند وقتی که در بیت یا شرف
یا حد یاد داشته یا در فرج و با کوکبی بنظر سعد
ناظر باشد .

قوت و
ضعف کوکب

کوکبی را ضعیف نامند هر گاه در هبوط یا وبال یا تحت الشعاع و یا
ناظر بس کوکبی باشد با نظر عداوت



در بیوتات و دلالات آن با دقت کنید افکار و عقاید عهد هجر و یا الاقل
چند هزار سال قبل در نظر مجسم میگردد. در آن ادوار بنی نوع انسان در
مقابل جزو رومدهای طبیعت بقدری ناچیز بوده است که بهره شیشی متشبهت
میشده است چنانکه هنوز هم در نواحی دور از علم و تمدن ملاحظه میکنید
که هر جا در میان بیابان اگر درختی روئیده و یا چشمه آبی جوشیده است

مردم عوام آنرا نظر کرده می پندارند و حاجات خود را از آن میطلبند یعنی چنین تصور میکنند که ایندرخت یا آن چشمه و یا فلان تخته سنگی که فرورفتگی یا برجستگی مخصوصی در آن پدید آمده است دارای عقل و اراده و قدرتی است که میتواند حاجت کسرا روا کند .

گویا احکامیین مانیز مانند بشر قبل از تاریخ چنین پنداشته اند که فلان سیاره یا بهمان نایبه که ترکیباتش از عناصری شیه عنصرهای کره ارضی ماست دارای قدرت قاهره و رحمت و اسعه است و بر همین نظر بعضی را عادل و مهربان و بر خیر اجابر و ستمکار دانسته اند. پاره ای راستاره سلاطین و عدده را ستاره دهاقین پنداشته اند. جاهائی از آسمان را کاخ سلاطین و امیران و مکانهایی را بیغوله دیوان و ددان شمرده اند .

بعضی از نظرات را نظر بغض و عداوت پنداشته و برخی از آنها را نظر لطف و محبت انگاشته اند .

آیا سنگ و آب و خاک و هوا و فلزات و بطور کلی عناصری که يك سیاره یا نایبه ای را تشکیل میدهند با عداوت و محبت یا سعادت و شقاوت و یا اعضاء بشریت چه مناسبت دارد ؟ بروج دوازده گانه ای که هر يك از ثوابتی میلیاردها کیلومتر از یکدیگر دور افتاده اند با خانه های سلاطین یا لانه های شیاطین چه شباهت دارد؟

در کره بیجان فرح و شادی یعنی چه؟ غم و اندوه چه معنی دارد؟

همین عقاید غلط و افکار بوج و ناروا بوده است که پیشوایان دین- مبین اسلام را وادار نموده است که آثار و احکام تنجیمی را با آن شدتی که قبلا ملاحظه فرمودید تکذیب نمایند تا گریبان مردم را از چنگال این اراجیف و خرافات عهد عتیق برهانند،

چقدر خوب بود که آقایان تقویم نویسان و احکام نگاران بجای این سرلوحهای تقویم مطالبی از انکشافات و اختراعات و اطلاعات مهمه علمی و کلمات قصار بزرگان که موجب تصفیه اخلاق جامعه باشد مینگاشتند تا عوض آنکه مردم را بخرافات و کفایت تبلیغ کنند بحقایق و معارف و اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده رهنمون گردند.

گویند معتصم خلیفه عباسی در سال ۲۲۳ هجری
جنگ معتصم عباسی
واهل تنجیم
 عازم جنگ عموره و فتح آنجا شد تمام منجمین آن عصر
 از طالع حرکت معتصم و سایر اوضاع کواکب حکم
 کرده بودند که در این جنگ خلیفه شکست خواهد خورد و لشکر پانش متلاشی
 خواهند گشت اما از حسن اتفاق و کج فهمی ایشان فتح عظیمی نصیب معتصم
 گشت که دشمن را بزانو در آورد بصوریکه ابو تمام از شعرای معروف عرب
 بایک قصیده غرائی خلیفه را تبریک و تهنیت گفته و چون این قصیده عربی و
 خیلی مفصل است ما از بیان آن خودداری مینمائیم .

با اینکه همواره فحول اهل تنجیم و درجه اول مستخر جین در
 حواشی دربار امر و خلفا اظهار وجود میکردند و برای تسبیت مقام و ارزش
 خویش از هیچ فداکاری در فن خود کوتاهی نداشتند معینا نتیجه افکار و
 محاسبات آنان معکوس گشت تبطلان احکام آنان بر خود ایشان معلوم
 و مسجل گردد .

جنگ سلطان محمود هم چنین روز حرکت سلطان محمود غزنوی برای
غزنوی
واحکام منجمین
 جنگ خوارزم بنا بر اقوال اهل تنجیم نحس بوده است
 در صورتیکه سلطان غزنوی را سعدی نمایان و فتحی
 شایان نصیب گشت چنانکه چند بیت حکیم عنصری شاهد بر این مقال میباشد:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
 چنین نماید شمشیر خسروان آثار
 تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان
 که راستگوتر از آن نامه تیغ او بسیار
 نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گیر
 نه فال گوی بکار آیدش نه فال گذار

گویند در اوایل سلطنت محمد بن ملک‌شاه
 صدقه ملك عرب نسبت به المستظهر بالله خلیفه
 عباسی علم طغیان برافراشت و با پنجاه هزار سوار
 از حله رو به بغداد گذاشت خلیفه نامه‌ای بملک‌شاه نوشت و از او مددخواست
 سلطان از منجمین طلب ساعت سعد نمود اما منجمین ساعت سعدیکه
 مطابق طالع سلطان باشد نیافتند چه کو کب طالعش را راجع دیدند (۱).
 سلطان گفت جستجو کنید شاید ساعت سعدی بیابید گفتند هر چه تجسس
 کردیم نیافتیم سلطان متغیر گشت و بر تشدد خویش بیفزود منجمین از
 تغیر شاه فرار را برقرار ترجیح دادند .

شخصی بود غزنوی نام که بر در کنبد دکانی داشت و فالگیری میکرد
 و دعای دعا علمی. نداشت ولی بایکی از غلامان دربار آشنائی و سابقه‌ای داشت
 لذا بوسیله او خود را بدربار شاه رسانید و زمین ادب ببوسید و گفت من
 ساعت سعدی بجهة قبله عالم معین میکنم که هر گاه حضرت ظل الله بدان ساعت
 حرکت فرمایند اگر ظفر نیافتند گردن مرا بزنند . سلطان شاد و خندان

(۱) وقتی ستاره‌ای برخلاف توالی بروج حرکت مینماید ستاره را
 راجع گویند.

گشت و برای ساعتی که غزنوی اختیار کرده بود دوستان دینار نیشابوری بوی اعطا فرمود .

بالاخره ملک‌شاه در ساعت اختیاری غزنوی حرکت نمود تا با صدقه مصاف داد و لشگریانش را تارو مار نمود و خود ویرا گرفته بقتل رسانید و مظفرانه باصفهان باز گشت .

فی الحال غزنوی را بحضور خواسته او را با تشریفات زیادی نوازش کرد و در زمره مقربان دربار مقرر داشت .

سپس منجمین را احضار کرده گفت . من هرچه از شما ساعت سعدی خواستم شما اختیار نکردید و این شخص اختیار نمود منم متوکلا علی الله در ساعت اختیری او عازم جنگ شدم و غلبه نمودم پس معلوم میشود که صدقه رشوه‌ای برای شما فرستاده بوده است که ساعت سعد اختیار نکنید تا او بمقصد خود برسد . همگی زمین ادب بوسیدند و با کمال عجز و لایعرضه داشتند . قبله عالم زنده و جاوید باد در آن موقع که امر مبارک شرف صدور یافت ابداً ساعت سعدی در عالم انجمن وجود نداشت اگر باور ندارید فرمائی بنهراسان بنگارید و از خواجه حکیم عمر خیام سؤال فرمائید . سلطان از قرائن بیانات ایشان دریافت که دروغ نمیگویند و حقیقت امر چیز دیگری است . لذا مدبری از ندیمان خود را امر داد که غزنوی را بخانه خود دعوت نما و او را ملاطفت کن و از باده ناب و سقایه شراب مکیفش ساز و چون بغایت مستی رسید و از خود بیخود گشت از وی سؤال کن که این ساعت را چگونه اختیار نمودی و ساعت سعد را از چه روی آوردی ندیم شرط ادب بجا آورد و فرمان پادشاه را مبری داشت چون غزنوی بنهایت درجه مستی رسید از او پرسید: وجه اختیار بکه

تو کردی چه بود و ستاره سعد در کداهین برج میدرخشید . فالگیر گفت:
دانستم که این امر از دو حال بیرون نیست یا سلطان غالب میشود و یا
مغلوب پس اگر غالب آید حق بجانب من است و اعزاز و احترام خواهم
دید و اگر مغلوب گردد قدرتش معدوم خواهد شد و مجال خشم و غضب
بر من نخواهد یافت . روز بعد ندیم بخدمت پادشاه تشریف جست و ماجرا
بگفت و حقیقت حال بر سلطان هویدا گشت .

مقصود ما از بیان حکایت فوق اینست که اولاً ملاحظه فرمائید
پادشاه در ساعتی آهنگ رزم کرد که بر طبق استخراج تمام منجمین نحس
و غیر مسعود بود و معیناً بتصویب يك فالگیر بی سواد عازم میدان کارزار
گردیده با خصم مصاف داد و او را از پای در آورده بقتل رسانید تا آنجا که
حکم منجمین را حقیقتی بود میبایست ملکشاه مغلوب و منهزم شده باشد
پس از اینجا معلوم میشود که احکام ایشان را ابداً اعتباری نیست .

حکیم موصلی از طبقه منجمین و اهل نیشابور
بود و در خدمت خواجه نظام الملک بسر میبرد
خواجه در امور مهمه با وی مشورت میکرد و

نظام الملک
و حکیم موصلی

رای و تدبیر از او میخواست .

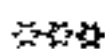
موصلی را چون ضعف و سستی پدید آمد در آثار پیری و ناتوانی ظاهر
گشت از سفرهای درازیکه در خدمت خواجه میکرد عاجز ماند لذا از
نظام الملک استعفا خواست تا به نیشابور رود و بقیه عمر را بیاساید خواجه
استعفای وی پذیرفت . حکیم گوشه عزلتی در نیشابور اختیار نمود و
هر سال تقویم و تحویلی استخراج میکرد و برای خواجه میفرستاد نظام الملک
به حکیم نوشت که در احکام بنگر آخر عمر من کی خواهد بود و آن قضاء

حتمی از درگاه الهی درجه تاریخی نزول خواهد کرد. حکیم موصلی جوایب‌داد: شش ماه پس از وفات من. خواجه موجبات ترفیه و آسایش و برایش افزیش فراهم ساخت و هر وقت که از نیشابور کسی بخدمت خواجه میرسید اول سئوالی که ازو میکرد این بود که موصلی چطور است؟ و چون خبر سلامت و حیات وی می‌یافت بشاش و خرسند میشد تا در سال چهار صد و هشتاد و پنج مسافری از نیشابور بخواجه وارد شد خواجه جوایب‌داد حال موصلی گشت مسافر شرط ادب بجا آورد و گفت:

عمر خواجه دراز و طولانی باد موصلی در گذشت و بدرگاه ایزدی پیوست. پرسید کی؟ عرض کرد نیمه‌ماه ربیع‌الاول عمر خویش بصدر اسلام داد.

خواجه نخست غمین و اندر هگین شد و از خواب غفلت بیدار گشت و بکبر خود اندیشه کرد و امور اوقاف و معونه اعضای دولت را تویع نمود و وصیت نامه خود را بنوشت و قروض خویش را ادا ساخت و هر که را دست رسید بخشود کرد و بالاخره تمام امور خود را بیار است تمامه رمضان در رسید و در بغداد بدست آن جماعت شهید شد (۱).

(نقل از چهار مقاله عروضی سمرقندی با تصرفات جزئیه انشائی که مطابق زبان امروز باشد).



پیش‌بینی و حکم حکیم موصلی هر که متر از اخبار غزنوی نیست چه یقین داشت که چون فوت خواجه را معلق بمرک خویش نماید خواجه برای حفظ وجود خود کمال سعی و کوشش را در ترفیه حال او مبذول

(۱) مقصود تابعین حسن صباح ند که چندین قرن ایران را متشنج

خواهد داشت و چنانکه دیدیم نظام‌الملک دائماً مراقب احوال او بود و هر که از نیشابور می‌آمد اول تحقیق از حالات موصلی میکرد اما اگر اصحاب تنجیم و یا بعضی از خوش‌باوران بما ایراد کنند که استخراج حکیم موصلی از روی بصیرت و واقع نفس‌الامر بوده است چرا که درست بعد از شش ماه خواجه را بقتل رسانیدند گوئیم اولاً حکیم موصلی زمان قتل خواجه را استنباط نکرده بود ثانیاً این ششماهیکه گفته است صرفاً علی‌العمیا بوده و اتفاقاً درست در آمده است نه اینکه از روی علم و تحقیق چنین حکمی کرده باشد چنانکه اشیاء و نظایر آن نیز دیده شده است که از جمله آنها قضیهٔ لوثی یازدهم و منجم در بسار اوست که بعد ذکر خواهیم کرد .

چنانکه مرحوم اعتضاد السلطنه وزیر معارف

مغلطه و سفسطه

دوره ناصری مینویسد، بعضی از اصحاب تنجیم

اهل تنجیم

در کتب اختیارات برای اثبات مدعای خود

نوشته‌اند که روزی یکی از بزرگان بعزم سفر از شهر بیرون رفت اتفاقاً

یکی از خاندان ویرا مصاحبت باجمعی از اهل احکام دست داد پرسید

امروز سفر کردن چطور است ؟

ایشان نظر کردند تریع بحسین بود و مریخ روی بانصراف داشت

ولذا گفتند سفر کردن شایسته نیست. سائل گفت ای وای که فلانی امروز

بمسافرت رفت ! پرسیدند چه وقت ؟

گفت بامداد . چون دوباره نظر کردند بامداد ساعت مریخ و قمر

در طالع وقت و خداوند ثامن مریخ، و او نزدیک باحتراق بود. و چون دقیق

شدند ده درجه از طالع وقت گذشته بود که مریخ باحتراق رسید

بسائل گفتند کار از کار گذشته و بالاخره خبر برگشتن او خواهد

رسید سائل دلتنگ از محضر ایشان برخاست و چون نحوست آفرود بر وی مسلم گشت کسی بعقب مسافر فرستاد تا او را باز گرداند روز دهم خبر بازگشت مسافر و شخصی که عقب وی فرستاده بودند رسید. اصحاب تنجیم نقل این حکایت را دلیل بر صحت مدعای خود داشته اند.

اما این ادعا وقتی صحیح بود که مسافر را به حال خود گذاشته و کسی از عقبش نفرستاده باشند ولی همین که قاصدی بدتبال وی روانه داشتند و او را از نحوست ساعت حرکت ترسانیدند مراجعت را بر ادامه مسافرت ترجیح داد. لذا موجب برگشت مسافر پریشانی خاطر او شد نه آثار فلکی

چنانکه هر گاه آن شخص در روز سعدی مسافرت میکرد و بعد قاصدی در عقبش روانه میشد و او را از نحوست آن سفر بر حذر میداشت مسلم از این سفر صرف نظر میکرد و مراجعت مینمود. در هر صورت نه مریخ را از آن سفر خبری است و نه مشتری را در این سفر اثری.

امروز بطالان صنعت تنجیم باد لایل منطقی و

زیان انتشار

براهین ریاضی در نزد خواص ثابت و محقق است

احکام تنجیم

ولی چون هنوز توده عوام را توجهی بآن هست

مضار انتشار این احکام نیز مدلل و مسلم میباشد چه اگر اهل این صنعت ملاحکم کنند که امسال احتمال قحطی میرود محتکرائیکه در پی بازار آشفته میگردند و همیشه مترصد فرصت اند تا مانند زالوشکمهای خویش را از خون مردم پر کنند و جیب مردم بیچاره را خالی کرده بیانکها بریزند بمحض اینکه چشمشان بیک چنین اخبار تقویم افتد مانند آیه ما انزل الله پنداشته تمام مایحتاج و قوت لایموت مردم را فوراً احتکار میکنند و مستمندان را طمعه خاک میسازند پس اگر قحطی طبیعی هم مقدر نباشد

بایوسیه قحطی مصنوعی ایجاد میشود و این بزرگترین زیان انتشار احکام تنجیم است .

زیان دیگری که بر انتشار چنین احکام مترتب است اینکه چون شخصی شروع بانجام امری کرد و بعد متوجه شد که ساعت شروع باینکار یا اقدام بفلان عمل بد بوده است همیشه اوقات خیالش مشوش و قلبش مضطرب و دلش چرکین است و همین بدبینی و تشویش خاطر وی برای عدم پیشرفت کارش کافی است .

مثلاً فرض کنید که ازدواجی مابین زن و مردی واقع شد و بعد از چندی متوجه شدند که ساعت عقد و زفاف آنها نحس بوده است و بعد اتفاقاً مختصر کدورتی مابین این زن و شوهر پیدا شد فوراً فکر و خیالشان آن نحوست را تقویت کرده و مادام العمر از این وصلت ناراحت خواهند بود و هر اولادی که از این زناشوئی بوجود آید دائماً افکارش طوفانی و متلاطم است و بسا باشد که در اثر همین تشمت افکار و تموج خیال فرزندان شروری از آنها بوجود آیند که جامعه ای را تباه نمایند در صورتیکه نه مرتباً در این ازدواج شری است و نه مشتری را در آن خیری جاخط (۱) کنانی نتایج تنجیم را بیک جمله مختصر و مفیدی بیان کرده است :

« تقدیم هم و تاخیر ا هم » (۲)

سید مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب غرر و درر بعد از آنکه از رد بر احکام تنجیم فراغت می یابد چنین میفرماید « یکی از امراء بل الوزرا

(۱) از شعرا و نویسندگان دوره خلفای عباسی است که در سنه ۲۵۵

هجری بسن ۹۰ سالگی در بصره وفات نموده و در زشنی و کراهت منظر ضرب المثل بوده است.

(۲) یعنی غم و غصه را جلو می اندازد و امور مهمه را در بوته تاخیر

میگذارد .

بمن گفت که تو آنقدر منکر احکام نجومی (۱) که در وقت سفر هم تعیین ساعت نمیکنی و در نکاح و پوشیدن البسه جدیده تعیین وقت نمینمایی ! گفتم بحمدالله تعالی باینکه تمام این اعمال را بدون تعیین ساعت کرده‌ام و در خانه ما اصلاً تقویمی یافت نمیشود معیناً جز خیر و سعادت از گردش افلاک ندیده‌ام .

اگر از باب صناعت تنجم بامر حوم سید مرتضی و سایر علماء و نویسندگان بزرگ هم عقیده شده و این احکام سست را از تقویم خود بشویند و در عوض بمطالب علمی و اخلاقی و اندرزهایی که سودمند بحال عامه مردم باشد تقویم خود را زینت دهند هم مردم را از این تخیلات بی‌موضوع راحت مینمایند و هم زحمت آنها کمتر میشود مضافاً باینکه هم میهنان خود را باین وسیله بابت سلسله از حقایق عامیه و اخلاقی ستوده آشنا مینمایند .

اما مسئله تفال و تطیر (۲) که در افواه خاص

تفال

و تطیر

جریان دارد و بعضی از باب احکام دلیل مستندات

خود میداند باید ادخلی باوضاع کواکب و حرکت

افلاک ندارد و مثل اینست که دفعه بانسن الهم میگردد و هاتمی از عا نه غیب بکوش کسی میخواند .

چنانکه در تاریخ آل برماک نوشته‌اند : چون جعفر برمکی ب

هارون الرشید در سفر اخیر عازم بیت الله گردید بجهت خروج از شهر ساعت

سعدی معین کرد و در قصر خود که رود دجله از کنار آن جریان داشت

اسطرلاب گرفت تا طالع وقت را نیز تعیین کند چون طالع بدست آورد

(۱) مراد همان احکام تنجیمی است .

(۲) اغذب اولی بفال نیک گرفتن و علامت سعادت و خوشی است و

دومی بفال بد گرفتن و نشانه شامت و بدی است

ناگهان شخصی از داخل کشتی که در روی دجله حرکت میکرد بدون آنکه برمکی را مشاه نماید و از عمل او اطلاع یابد این بیت را با آواز بلند بخواند .

تَدْبَرْتُ بِالنَّجْمِ وَ لَسْتُ تَدْرِي وَ رَبُّ النَّجْمِ يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ

یعنی با انجم و ستارگان تدبیر میکنی و مشورت مینمائی و نمیدانی که این پروردگار انجم است که آنچه اراده فرماید اجرا مینماید. جعفر از شنیدن این شعر حالش برهمه خورد و خیالش پریشان گشت. چه خواندن و شنیدن این بیت را بقال شوم گرفت و اضطراب را بر زمین زد و بحکم خلیفه آهنگ سفر نمود و بدبختانه در همین سفر بود که هارون از برامکه روی بر تافت و نسل آنها را بر انداخت



بانیفوذ تمام و علو مقامیکه جعفر برمکی در دربار هارون الرشید داشت و منجمین و احکامیین به معاضدت یکدیگر ساعت سعد برای مسافرتش تعیین کرده بودند معیذا اوضاع روزگار باختیار تنجیمی آنان خندیده بنخت از جعفر رخت بر بست و بساط عیش و نشاط او و خاندان برامکه را درهم پیچید و جعفر (۱) بامر هارون الرشید بقتل رسید

حذف حواشی تفاوتیم باینکه دوره ناصری دوره جهالت و نادانی بشمار
بامر ناصرالدین شاه می رود و معروف است که ناصرالدینشاه بدانش
قاجار مردم التفات نداشت و همواره میل داشت که

(۱) جعفر بن یحیی برمکی وزیر اعظم هارون الرشید بود و بقدری در دربار وی محبوبیت و قرب منزات داشت که در مجالس عیش و نشاطش او را احضار میکرد. جعفر در فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان و عز و بت بیان و سخاوت طبع از جمیع همکنان خود کوی سبقت ربوده بود. رجوع شود ماخبار برامکه تالیف آقای عبدالعظیم قریب استاد ادبیات فارسی از صفحه ۷۸ پیوست

ملتش نادان و چشم و گوش بسته بار آیند مع هذا چنانکه هر حوم اعتضاد السلطنه
مینویسد فرغانی بتمام ممالک محروسه صادر کرد که منجمین خرافات
قدیم را باید از تفایم موقوف دارند تا مردم را دچار قلق و اضطراب ننمایند.

این حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأثور است که
منجمی در مکه مکرمه حکم کرده بود که
بقدری باران خواهد آمد که خانه کعبه را آب
فرا خواهد گرفت از قضا این خبر راست آمد و خانه کعبه را آب فرا گرفت
نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حالیکه خود در آب راه میرفتند مکرر این عبارت را
می فرمودند.

کذیب المنجمون و ریب الکعبه. (قبلا هم باین موضوع اشار شده
است) واضح است که اولاً مقصود حضرت رسالت پناه از کلمه منجمون
کسانی هستند که اخبار تنجیم استخراج میکنند نه علما علم نجوم که حرکات
کواکب را محاسبه می نمایند بدون آنکه آثاری برای آنها قائل باشند ثانیاً
مراد آنحضرت این بوده است که با امت بهم مانند این قبیل اخبار جز حدسیات
و خرافات چیز دیگری نیست و چون پیغمبر (ص) عامود بود که گریبان مردم
را از تخیلات و تقولات خرافاتی و تفالات و تطیبات موهومی آزاد سازد و
یک ملت زنده و امت آزاده ای بوجود آورد با اینکه در میان آب قدم میزد
عبارت فوق را تکرار میفرمود تا مردم جزذات واجب الوجود هیچ موجودی
را مؤثر در عالم تکوین ندانند و مانند زمان جاهلیت بکثرت آله نگرانید
در تاریخ این خلکان و بعضی از کتب ادویه نوشته اند
که منجمی یهودی از زایچه ای که برای هارون
الرشید خلیفه عباسی کشیده بود بطور رمز حکم
کرده بود که خلیفه در سال حاضر دارفانی را وداع

خبر منجم یهودی از
فوت هارون الرشید
و قتل خود آن منجم

و بر خمت ایزدی خواهد پیوست. این خبر بگوش خلیفه رسید و بی نهایت محزون و پریشان خاطر گردید. در خلال این احوال جعفر بر مکی خدمت هارون رسید و احوال ویرا دگرگون دید چون سبب این احوال پرسید و ازهاجرا آگاه شد فوراً آن منجم را احضار کرد و تفصیل زایجه خلیفه را از وی پرسید یهودی گفت بلی امیرالمؤمنین امسال انتقال نشسته خواهد فرمود و راه بسرای جاودانی خواهد پیمود جعفر پرسید تو خود چقدر عمر خواهی کرد یهودی پس از دقت بسیار عمر درازی برای خود قائل شد جعفر بخلیفه عرض کرد امر فرمائید الآن یهودی را گردن بزنند تا خلاف حکم او در باب عمر وی بشوت رسد و یقین کند که در حکم فوت شما نیز کاذب است. هارون امر بقتل او داد و خلیفه هم در آن سال فوت نمود بلکه چندین سال بعد هم خلافت نمود.

در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اند که منجمین انتشار دادند : آثار انجم و قرانات کواکب علویه و سفلیه دلالت دارد بر زوال شخص عظیم الشانی

قران شاه عباس
کبیر

که از منسوبان آفتاب است و چون آفتاب ستاره مخصوص سلاطین میباشد ممکن است که این نحوست در ایران واقع شود و از زایجه طالع اعلی حضرت همایون استخراج کرده بودند که ترییع نحسین در خانه طالع او واقع میشود چنانکه اختر طالع در حوض زوال و وبال است. لذا مولانا جلال الدین یزدی که در فن نجوم و احکام مهارتی بکمال داشت و سرآمد قران بود رفع این نحوست باین طریق نمود.

حضرت اعلی در سه روز که مدت تأثیر این قران و ترییع نحسین است از مقام سلطنت بر کنار باشند و آنرا بمجره می که مستوجب اعدام است تفویض

نمایند و در این سه روز افراد لشکر و اعیان کشور در تمت او امر او باشند بقسمی که اطلاق پادشاهی بروی صدق نماید و پس از سه روز ویرایشحه نحوست قرآن و جلاد حادثه زمان بسیارند تا بقتلش اقدام کند .

عموم همکاران و فحون درباریان این رای را پسندیدند و قرعه اینکار نصیب استاد یوسف ترکش دوز شد که در شیوه کفر و الحاد از همکنان خود کوی سبقت ربوده بود. لذا استاد یوسف را از مجلس باردوگاه خاصه همایونی آوردند و حضرت اعلی خود را از مقام سلطنت خلع و تاج پادشاهی را بر سر این بخت برگشته نهاده البسه فاخره بر قامتش پوشانیدند و بر هر کبی که بازین ولگام مرصع آراسته بود سوار کرده پرچم پادشاهی بر سرش افراشتند و جمیع امراء و وزراء و عقربان با گروه لشکریان کمر بخدمتش بستند و تا در برابر اعلی ملازم رکابش گشتند و او را با هیمنه ای هر چه تمامتر آوردند تا بکاخ همایون فرود آمد. اطعمه و اشربه بعد افراط می خوردند و مینوشیدند .

شبها پاسداران گارد همایونی بنعسا کمر منصوره سلطنتی بمحافظت و نگهبانی قیام داشتند .

استاد یوسف بیچاره که از عاقبت و خیم خود آگاہ شده بود این سه روز را در کمال لاقیدی متلذذ بود و حضرت اعلی فقط بدو سه نفر جلودار و خدمت گذار سوار گشته خود را از تصدی و تمشیت امور سلطنت فارغ می داشتند .

استاد یوسف در هنگام سواری مولانا جلال الدین را دیده و گفته بود «ای حضرت ملا : چه بخون ما کمر بسته ای»

در حال یکی از نظر فابا مولانا خوش طبعی کرده گفت: «یکی از آنقدر

وعلامت پادشاهی اجرای احکام اوست و تاغایت هر حکمی از این پادشاه
مصنوع مجرتی نشود مصداق پادشاهی دروی تحقق نیاید. پس اگر قبل از
آنکه او بقتل رسد فرمان قتل تورا صادر کند ناچار باید این فرمان اجرا
گردد تا عنوان پادشاهی وی تحقق یابد.

از بیان این مرد شوخ طبع بیچاره مولانا دچار اضطراب سختی شد
و حواسش پریشان گشت و آن دو سه روز را با کمال پریشانی خاطر در گوشه
و کنار میگذرانید تا روز سوم پیمان رسید و امراء و رجال و قضات یوسف را
بقتل رسانیدند و قرآن نحس از ذات حضرت اعلیٰ باین ترتیب مرتفع گشت
حکیم رکن الدین کاشانی قصه ذیل را در باب این حکایت تاریخی
انشاء کرده است:

تنها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت
هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
فتد در دلمه از یوسفی و سلطنتش
دو بیت قصه مثالی که شرح نتوان کرد
نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان
ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

از حکایت فوق چنین استنباط میکنیم که ترییع نحسین در درجه
ضالع کسی ابداً موجب هلاکت او نیست و قرانات نحوستی ندارند چه اگر
این ترییع باعث مرگ پادشاه بود با این حیلله های شیطانی و تزویرهای انسانی
رفعش ممکن نبود چنانکه جمعه یا من لا یرد فی قضائه در شان پروردگار
شاهد بر این امر است

و اگر هر تسجیه برای برمی احکام کادیه خود بگویند که شاید
جلال الدین منجه در حسدش اشتباه کرده و یا در ضالع شاه بعضی نظرات

سعد بوده که بحساب او نیامده است و همین نظرات سعد، نحوست تریب را مضمحل نموده است باور نتوان کرد چه بیک چنین اهل فنی آنهم در باب یک چنین حکمی که باجان پادشاهی مانند شاه عباس کبیر بازی میکند اسناد خطا و اشتباه دادن خطا است.

تا پنج قرن قبل که هنوز ممالک اروپا وارد
 منجم لوئی یازدهم
 و قدیسات او
 شاهرآه ترقی و تعالی نشده بودند اهالی آن دیار
 مانند ساکنین آسیا نیز بتأثیر نظرات کواکب

معتقد بودند و باینجهت ارباب صنعت احکام تنجیم حواشی دیوان سلاطین را اشغال و در دربار آنان قرب و منزلتی بکمال داشتند و مصادراهور بدستور و احکام تنجیمی آنها رفتار میکردند از آنجمله لوئی یازدهم پادشاه فرانسه (۱) را منجمی بود که در مبهه گومی (۲) و اشتباه کاری و چاپلوسی مهارت کامل و بد طولانی داشت بطوریکه لوئی او را کاشف مغیبات میپنداشت و فوق العاده محل وثوق و اعتمادی وی بود.

پادشاه فرانسه نظر باطمینان کاملی که با احکام او داشت از او ساعت سعدی خواست تا بجنکی مبادرت کند و رقیب خویش را از پی در آورد منجم ساعتی تعیین کرد و بعرض شاه رسانید لوئی با اطمینان خاطر فرمان جنت داد و از قضا مغلوب شد و در انظار ملت خوار و خفیف گشت و چون این پادشاه مرد سفاک و خونخواری بود که قتل منجم بر همین بست ولی قبل از آنکه منجم از نیت او آگاه شود بر حسب معمول و عادت مأیوس منجم را الحضار

(۱) از سال ۱۶۶۱ - ۱۶۸۱ مسیحی در فرانسه سفیرت کرده است

(۲) مانند فالگیران و رمالان که بری جیب توجه مشتریان حرفهای

چند پند میزنند تا مخاطب را بجمالات فریبده خود جلب نمایند

کرد و بعضی پرسشها از وی نمود تا بالاخره با کمال تلافی و مهربانی از او سؤال کرد:

راستی بگو آیا تاکنون پایان عمر و حیات خود را حساب کرده‌ای؟
 منجم که مرد زیرک و شیادی بود بفرست نیت پادشاهرا دریافت و از ضمیر او آگاه گشت و لذا در پاسخ عرض کرد: حکمت ازلی و مشیت لم یزلی چنین اقتضا کرده است که منجمین از میزان عمر و سرنوشت خویش نتوانند آگاه شوند.

و بی چون فدوی در این باب زیاده از حد زحمت کشیده و تجسسها کرده ام همیتقدر دانسته ام که خوشبختانه مرگ اعلی حضرت را نخواهم دید و بدون تردید اقلای بیست و چهار ساعت قبل از فوت و لینعمت خود خواهم مرد.

این گفتار منجم چنان افکار نوئی ساده لوح را پریشان ساخت که بجای اعداد او نسبت مراقبت را در حفظ آن منجم مرئی میداشت.
 آری این حکایت خینی شبیه بحکایت حکیم موصولی منجم و خواجه نصره المندک است که سابقاً بیان نمودیم



فصل دیگری از احکام ورد آنها

برای اینکه خوانندگان را بازهم بافکار موهومی
و تخیلات بی اساس اهل تنجیم متوجه سازیم
دلالت هر يك از بروج دوازده گانه را بر بعضی
خوبها و روشها ذیلا مینگاریم تا بیشتر از بیشتر باین احکام خرافی آشنا
گردند.

برج حمل = فروردین : خندان (۱) سخن گوی - ملک طبع
بزرگدعوت - خشم آلود (۲) - مردانه - شهوتران و سفر دوست .
برج ثور = اردیبهشت: دوراندیش - کاهل - دروغ‌زن - مکار
جماع دوست و احمق .

برج جوزا = خرداد : کریم و پاکیزه - خداوندپو - دوستدار
حکمت و علمهای آسمانی - با سخاوت - حافظ و باسیاست .

برج سرطان = تیر : کاهل - گنگ - متلون و بی ثبات
برج اسد = مرداد : ملک طبع - با هیئت - خشم آلود - لجوج
جانی - مکار - دلیر - متکبر - فراموشکار - خفا کار .

برج سنبله = شهریور : سخی طبع - نیکخو - راست و درست
دانشمند - حکیم و پراندیشه - سبکی و سبکسازي و بازی گری و پای
کوبی و حافظ .

(۲۰۱) هم خندان و هم خشم آلود؛ جمع ضدین!؟

برج میزان = مهر : خداوند اندیشه و ادب - سخی و کاهل - بددل
دادرس - بر طبع عامیان - شاعر - سرود گوی و حافظ .

برج عقرب = آبان : بدخوی - باندمه و سخاوت - دلیر - فریبنده
ترش روی - خشم آلود - کشنده - حافظ - بی شرم - نادان - کاهل - متفرعن
برج قوس = آذر : ملک طبع - رازدار - بخشنده - پراکنده
خواسته - مکار - متعصب - شناگر - پاکیزه خورش و پوشش - مردانه
متکبر - مهندس - گردنده بجهان - فراموشکار - بسیار اندیش بکار
انجهان - حریص بر اسنان - بسیار خطا کار .

برج جدی = ددی : متکبر - دروغ زن - خشم آلود - کج خیال -
غمگین - جماعت دوست - خموش معیشت - فراموشکار - پر خاشاچو
سخت گیر - دوستدار حکمت - خداوند لپو و لعب - بسیار خطا کار .

برج دلو = بهمن : نیک خو - سبت - بر تحمل - با فروت - حریص
پاکیزه خوار - پر گو - سریع الحریکه - راجح طلب - کاهل و بطیعی در کار -
دورانندیش در امور - محسوس و بخیل - بر ضمع و بددل - کفن دزد مردگان
برج حوت = اسفند : نیک خو و سخی و پاکیزه - خداوند آرزوها
هتئون المزاج - بسیار خطا کار - نادان - در امور میانه رو - با وفا و
مردانه - محیل و فریبنده - فراموشکار

بزه برای مزید اطلاع مطالعه کنندگان محترم
دالات بروج
قسمت دیگری از دالاتهای بروج دوازده گانه
بر صورتها
را ذیلا مینگاریم .

حمن : دالات در رمینه بالا - لاغر گونه - بلند نگریستن - سرمه
چشمه یا گریه چشمه یا پیش چشمه - بزرگ گوش و بینی - زشت دهان - جعد
موی - سرخ و موی

نور : تمام قد - درازبالا - بزرگک پیشانی - خرد ابرو - سیاه چشم
پائین نگریستن - دراز گردن - پهن بینی و سرش بر آمده - فراخ دهان -
سطرب لب و گردن - سیاه موی - بزرگشکم .

جوزا : میانه قد - نیکو بدیدار - خوب و راست گردن - خوش
معاسن و خوب روی - تیزنگر - میان دو کتفش پهن و ساقش درازتر
از ساعد .

اسد : تمام بالا و دراز - فراخ بر (؟) - پهن روی - سطرب انگشت -
باریک دوران (؟) بلند بینی - فراخ دهان - دندانها فاصله دار - خوب روی
گر به چشم - میگون موی - شکم آور .

سنبله : قد بدرازی نزدیکتر - در فریبی میانه - کشیده موی - خوب
روی با خالهایی بر سینه و شکم و نشان بر گردن :

میزان معتدل اندام - نیکوروی - سپیدتن و بگندم گونی وزردی
مایل - سر مه چشم - قشنگ بینی - علامتهایی بر گردن و پایی

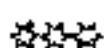
عقرب : نیکوروی - چشمه ریز که اندر او زردی است - گرد صورت
تنگ پیشانی - باریک دراز - بزرگ پاشنه - مین دو کتف فراخ - دراز دست
و پایی - پهن بینی - شکم آور و بر پشت نشان .

قوس : سبک تن - خوب و تمام قامت - نیکوروی و پشت بهتر از
جلو - خوش چشم - کشیده ریش نه پر موی - صبر بینی - رنگش بسرخ
مایل - شکم و دو ساقش بزرگ و نشانها بر پا و بر بزرگ

جدی . راست قد - لاغر تن - صورت او مانند صورت بز - گربه
چشم - کج گوس - دراز ریش - فراخ چشم - بدایت دراز و ساق - سبک رو
و غمگین .

دلو : میانه بالا و بدرازی نزدیکتر - تنگ پیشانی - سر مه چشم
سطرباب - زیر نگر - آکنده تن - دو ساقش یکی درازتر از دیگری -
نیکو روی - پهن سینه -

حوت : خوب تن - نرم اندام - نرم پوست - خوب روی - میانه
قد - پهن سینه - میان دو کتف تنگ - خودسر - تنگ پیشانی - فرونگر
سیاه چشم و نمکین .



چنانکه ملاحظه میکنید دلالت هر یک از این بروج چه در اخلاق
و صفات وجه در صورتها و چهرهها منسبت تام دارد با اسم و رسم آن برج
و بعلاوه بعضی از صفات و صورتهای نامبرده مابین یکدیگرند
اگر این صورتهای واقعاً در آسمان موجود بودند، در دلالتهای آنها
چندان ایرادی نداشتیم .

مثلاً اگر صورت جدی (بز) وضع و نفس الامر در آسمان وجود
میداشت دلالتهای برج جدی بر آنچه تشبیه با خلاق و رفتار و ساختمان بدنی
بز میباشد - بی منسبت نبود - در حرف اینجا است که آن دسته‌ای از کواکب
که از قدیم تشبیه به بز کرده‌اند هیچ چهار عند آنها در یک سطح گروی
نمیکنند و بلکه تمامه ثوابت را در یک سطح گروی نیابگون مشاهده
میکنیم - صریحاً خسی با صرور است و حال آنکه اختلاف فواصل آنها
ز چشم متجاوز از میون کیسومتر است . آری این آسمان بخلمیوسی است
که تمامه ثوابت را در یک سطح گروی به هم فندک ثوابت پنداشته است امروز
دیگر ثوابت ثوابت وجود خارجی ندارد . مخصوصاً از وقتی که دوربینهای
قوی اختراع شده و بلاخص از روزیکه دوربین عظیم رصد خانه پالمار

در ایالت کالیفرنیا بکار افتاد بطالان فلک شوابت بیشتر از بیشتر محقق گشت و پنبه افلاک بطالموسی زده شد .

پس وقتی که شکل جدی باین کیفیت که منجمین قدیم تصور کرده اند وجود خارجی نداشته باشد و بصورت عقربیکه مصنوع ذهن خود آنها است در خارج موجود نباشد بطریق اولی اخلاق و صفات و صورتها و چهرههایی که باین اشکال نسبت داده اند تصوراتی دور از حقیقت است. بنابراین هرگز نمیتوان یک سلسله امور و قضایای کلیهئی که محور حیات یک کشور بر آنها دور میزند و یا دست کم سعادت و شقاوت اشخاص و خانوادههایی بر آن امور استوار میگردد معلق بیک دسته احکام موهومی و خرافی گردانید .

مرحوم سید مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب غرر و درر مینویسد : بهترین دلیل بر بطالان تنجیم اینست که چون برای اثبات و محقق است که اخبار بمغیبات یکی از معجزات و خوارق عاداتی است

اخبار بغیب یکی از مختصات انبیاء است نه از باب تنجیم

که مختص انبیاء عالم اسلام می باشد (مثل احیاء اموات و معالجه کمه (۱) و ابرص (۲) پس اگر علم بمغیبات از طریق نجوم میسر میشد نباید آنرا از معجزات شمرد بلکه باید در ردیف احکام تنجیم قرار داد و این خلاف ضرورت اسلام است و با وجود اخبار و احادیث بسیاری که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و پیشوایان دین و جانشینان آنها رحمة الله علیهم از قدیم و جدید در تکذیب اهل تنجیم وارد شده است کسیکه متدین بدین مذهب اسلام باشد هرگز متابعت آن نمیکند و اقوال و احکام آنها را بیچیزی نمیشمرد و اگر هم بعضی اخبار از طریق ائمه

(۱) کور مادرزاد (۲) مبتلا مرض پیسی



این طرح فکرت که ما در ادب می بینیم فانوس خیالی از ادب می آید
 خورشید چراغدان عالم فانوس ما چون صوریم کاندرا و کردار

بر کراهت نکاح و مسافرت در هنگامی که قمر در عقرب یا در محاق است (۱) وارد شده باشد اولاً احادیث نقیض آنهم از فریقین (شیعه و سنی) بر بطالان صنعت تمجیم بسیار رسیده است چنانکه امام فخر رازی در یواقیت العلوم چند حدیث از حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله نقل می کند که یکی از آنها اینست .

من اتی کاذباً او کاهناً او عرفاً او منجماً فصدقه فقد کفر بما اُنزل علی محمد صلی الله علیه و آله (۲)

ثانیاً از کجا معلوم که این احادیث مجعوله معاندین دین نباشد که نسبتش را بمعصومین داده اند .

ثالثاً اینکه در کافی از ابو عبدالله (ع) روایت شده است که هر گاه کسی سفر کند یا تزویج نماید هنگامی که قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید. صاحب عوالم در ذیل تفسیر این حدیث میفرماید مقصود از بودن قمر در عقرب محاذی واقع شدن قمر است با کواکب صورت عقرب و حال آن که ثوابت برج عقرب بجهت حرکت طبیعی‌ای که در همه ثوابت است اکنون انتقال بهمیزان کرده اند (۳) و علاوه بر این همه منجمین بودن قمر را در عقرب منع از سفر تکرده اند چنانکه باخرزی و بعضی دیگر گفته اند وقتی که تمام کواکب منحوس باشند (۴) و مریخ مسعود بودن قمر در

(۱) سه شب آخر ماه که قمر دیده نمیشود

(۲) هر کس بدروغ گو یا کاهن یا رمال یا تنجیمی رو آورد و اعتقاد بآن

نماید پس کافر است یا آنچه بر محمد (ص) نازل شده است

(۳) مقصود صاحب معالم از حرکت بطیئه ثوابت حرکت نقطه اعتدالین

است که در هر سالی ۲۰۲ و ۲۰۳ بار برخلاف توالی بروج متحرك است

(۴) یعنی در خانه‌ها یا منازل یا بروج نحس باشند

عقرب بهتر از سایر بروج است و همچنین نهی تزویج در موقع محاق که در حدیث وارد شده است غیر از اصطلاح اهل تنجیم است ؟ و در بالا نیز مذکور شد که اخبار هبطل آنهم رسیده است .

همچنانکه پادشاه هر کشور را پایتختی است که

شرف و هبوط

در آنجا با کمال حشمت و جلال بر اربکه سلطنت

کواکب

جلوس مینماید هر یک از کواکب سیار نیز از

بروج دوازده گانه دارای کاهی هستند که آنجا شرف آن ستاره نامیده اند

و اعتقاد منجمین در آنها مختلف است بعضی گفته اند که شرف هر ستاره

در یک درجه مخصوصی از یک برجی است و بس برخی شرف را چند درجه

پیش از آن درجه دانسته اند و جمعی شرف را از اول برج تا درجه شرف

دانند و ما بر عقیده ایرانیان و یونانیان برج و درجه شرف را در جدول زیر

نقل نمودیم .

زحل	مشتری	مریخ
میزان ۲۱ جه	سرطان ۱۵ جه	جدی ۲۳ جه
شمس	زهره	عطارد
حمل ۱۹ جه	حوت ۲۷ جه	سنبله ۱۵ جه
قمر	رأس	ذنب
ثور ۳ جه	حوزا ۳۱ جه	قوس ۳ جه

درجه هبوط کواکب عیناً

درجه مقابل شرف آنست مثلاً

درجه هبوط زحل ۲۱ درجه

حمل است باین قیاس درجه

هبوط سایرین معلوم میشود .

چنانکه در جدول مشاهده می شود برای هر یک از کواکب پنجگانه

متحیره و ماه و آفتاب درجه شرف و هبوط تعیین کرده اند . بسیار خوب ،

اما درجه شرف و هبوط عقده رأس و ذنب چیست ؟ اینها که جز در نقطه و

موهوم چیز دیگری نیستند پس درجه شرف وهبوطشان یعنی چه؟ و بحسب مثل معروف: حوضی که آب ندارد غوربانغه لازم ندارد و تازم عقیده مصریان وهندیان درباب درجات شرف وهبوط باجدول فوق اختلاف دارد و خود ایرانیان ویونانیان نیز در این باب مختلف اند پس تمام اینها دلیل است بر این که احکام تنجیم را ابدأ اعتباری نیست.

از ابان بن تغلب روایت است که در خدمت ابا
 عدم نحوست زحل
 بنا بر خبر
 عبدالله (ع) بودم شخصی از اهالی یمن بر آنحضرت

وارد شده سلام کرد حضرت پس از جواب سلام

فرمودند: مرحبا بر تو ای سعد یمانی عرض کرد مرا فقط مادرم باین اسم نامیده و کمتر کسی اطلاع از این اسم دارد (۱) بالاخره حضرت سؤال فرمودند شغل توجیست؟

عرض کرد: از خاندان نجومم و کسی در یمن مدعی آن نیست

که در این علم برتر از ما باشد. سپس ابا عبدالله (ع) پرسیدند

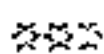
ستاره زحل بعقیده شما چگونه است؟ عرض کرد کوی است

نحس حضرت فرمودند از این سخن پرهیز و از این نسبت در گذر چه

زحل ستاره امیر المؤمنین علیه السلام و کوكب اوصیاست (زیرا که زحل

بنا بر هیئت قدیم مافوق تمام سیرات محسوب میشد. مؤلف) ونحوه کوكب

که در کلام الله مجید است اشاره بهمین کوكب میباشد.



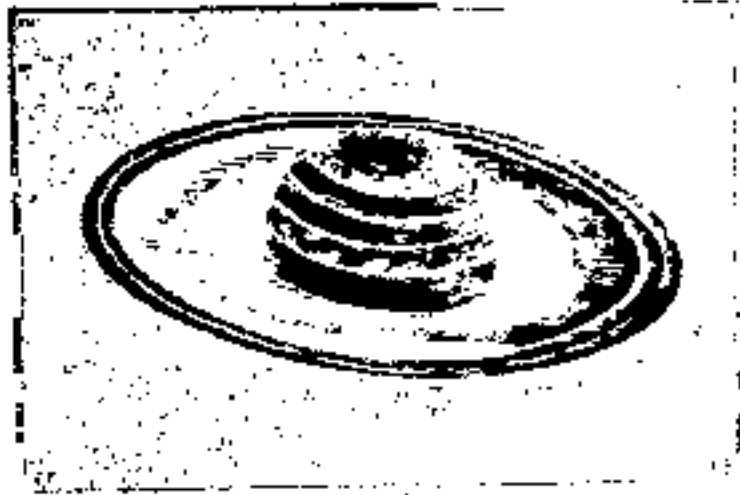
اگر چه عموم اهل تنجیم ستاره زحل را نحس دانسته اند و بلکه

نحس اکبر هم نامیده اند معینا اگر خبر فوق صحیح باشد بر منجمین

(۱) گویا تعجب یمانی از این بود که باینکه من بچنین اسمی معروف

نیستم حضرت از کجا دانستند که مادرم مرا سعد نامیده است

مسلمان و مخصوصاً شیعه مذهب لازم است که از نهجش شمردن زحمت



ساره رحل و حلقاب آن



عقیده من - حقیقت رحمت رحل موحی انبوه زیاد است

عدول کنند و احکام

تنجیمی را برهم زنند

حضرت موسی

و فرعون

چنانکه از آیات

کریمه قرآن مجید در

باب بیدایس حضرت

موسی علیه السلام در

رحم مادر و هر اهل

مختلفه زندگی وی

در دوره فرعون پادشاه

مصر بر می آید سحر

و کفایت و احکام تنجیم

در نهایت قوت و کمال

بوده است و بهمین

جهت خداوند متعال

معجزه موسی را در

عصای او و ارداد تا

بدینوسیله هم اعمال

ساحران را بطل کند

و هم به منجمین بفهماند

که احکام تنجیمی شما

در عالم انجم ، ابدأ اصل ثابت و ریشه محکمی ندارد چنانکه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز در کتاب مثنوی میفرماید .

وقتی منجمین و کهنه ستاره موسی را قبل از تولدش در آسمان مشاهده کردند بحکم فرعون در صدد جلوگیری از میلاد و رشد وی بر آمدند و ابدأ کازی نساختند «رجوع شود بسنوی مولوی دفتر سوم» .

ممکن است در این مورد ارباب صنعت تنجیم همین حکایت را حربه نموده بر ما بتازند که اگر اخبار تنجیم را اصل و حقیقتی نیست پس اخبار منجمین بر پیدایش حضرت موسی چیست؟ حنان که مولوی میفرماید

بر فلک پیدا شدن آن ستاره اش	کوری فرعون و مکر و چاره اش
هر منجم سر برهنه جامه چاله	همچو اصحاب عزا بر فرق خاک

عذر آوردند و گفتند ای امیر	کرده را دست تفدیرش اسیر
این همه گردیم و دولت تیره شد	دشمن شه هست گشت و جیره شد

اگر حنین ایرانی بر ما کنند گوئیم اولاً پیدایش ستاره موسی بهمین معنی ظاهری امری نیست که فوالت عت عت آسان باشد

ثانیاً بفرض صحت موضوع و بهمین معنی ظاهر شدن یث ستاره جدید در آسمان ربضی با حکم تنجیم ندارد بلکه صرفاً عمل ربضی است که غالب منجمین را صد در آسمان مینمایند ثانیاً بفرض اینکه ما تسبیح نظر آنها شده و این موضوع را یث امر تنجیمی بدانیم پس جلوگیری کردن آن یعنی چه عبارت روشتر اگر پیدایش ستاره موسی را در اثر نظری از نظرات کواکب می دانستند و اگر ارباب تنجیم نسبت با حکام خود ایمان

داشتند دیگر در صدد چاره جوئی کردند و جاوگیری بر آمدن چه حاصل !! که گفته اند :

وقت میلادش رصد بندیم ما تا نکردد فوت و نجهد از قضا
 آری انعقاد نطقه موسی در رحم مادر اعم از این که در اثر نظرات
 تنجیمی باشد یا اراده سنیه الهی در هر دو صورت امری است لایبذل و
 حکمی است لایرد چنانکه فرموده اند یا من لاراد لقضائه و وقتی منجمین
 در صدد جلوگیری آن بر آمدند دلیل بر آنست که خودشانهم نسبت
 با حکام خویش اعتقاد نداشته اند زیرا که مخالفت در این موضوع یا معارضه
 با آذر است که بقول ایشان از اوضاع مختلفه کواکب حاصل میشود و یا
 معارضه بزمؤثر کل که ذات یازیتعالی است و بالبداهه هر دو صورت فکری
 است سفیهانه و عملی است کبود کانه . چرا که نه حرکت کواکب را می
 توانند تغییر دهند و نه عشیت ازای را می کنند است برهم زنند چنانکه آخر
 هم هیچ کاری از آنها ساخته نشد و موسی تولدیافت و در خانواده فرعون
 رشد کرد و بعد هم بمقام نبوت رسید و تازویود سلطنت و ریاست فرعون
 و فرعونین را بیداد .

یکی دیگر از اوضاع فلکی که صناعت تنجیم

بر آن قضاوت میکند و اسرار غیب را از پرده

سهم
 السعاده

استتر فاش می نماید سهم السعاده است و ما بی

مناسبت نمیدانیم که برای استحضار خوانندگان عزیز این سهم را بیسان
 نمائیم .

تعریف : سهم السعاده نقطهئی از منطقه البروج است که بعدش از

درجه طالع شخص بتوالی بروج مسازی باشد ببعد قمر از شمس در
 همان جبهه

طریق استخراج - تقویم آفتاب را در ستون اول و تقویم قمر را در ستون دوم و طالع شخص را در ستون سوم مینویسیم بعد تقویم آفتاب را از تقویم ماه تفریق می‌کنیم (اگر تفریق ممکن نباشد ۱۲ برج بر تقویم قمر می‌افزاییم) و تفاضل را در یک ستون دیگر ثبت می‌نمائیم حال تفاضل را با ستون سوم (طالع) جمع می‌کنیم و اگر مجموع از ۱۲ برج

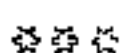
مجموع	خالع	تفاضل	۱ ۲ ۳		
			تقویم شمس	تقویم قمر	خالع
۲ برج	۵ برج	۹ برج	۳ برج	۱ برج	۵ برج
۲۶°	۸°	۱۷°	۲۷°	۱۵°	۸°
۱	۲۰	۴۱	۴۴	۲۵	۲۰

زیادتر شد ۱۲ را از حاصل می‌اندازیم و باقی را مینویسیم و آن سهم السعده است.

مثال - فرض کنیم طالع شخصی سنبله ۸ درجه و ۲۰ دقیقه باشد و آفتاب در سرطان ۲۷ درجه ۴۴ دقیقه و قمر در ثور ۱۵ درجه و ۲۵ دقیقه (جدول سمت راست) و چون بر وفق دستور بالا عمل نمائیم سهم السعده مطلوب در جوزا ۲۶ درجه و ۱ دقیقه خواهد شد (جدول وسط و سمت چپ) اما این دستور بندبرای بضامیوس است که همواره چنین رفتار می‌کرده است لیکن گروهی از منجمین دیگر گفته‌اند که رنی بضامیوس برای روز صواب است ولی بجهت شب باید تقویم قمر را از تقویم آفتاب تفریق کرد نه تقویم آفتاب را از ماه. و باقی عمل مانند فوق است.

بضامیوس بجز سهم السعده سهم دیگری بکار نبرده است اما

گروهی از منجمین دیگر مانند ابو معشر بلخی و غیره سهمهای دیگری از قبیل سهم الغیب و سهم القران و غیره بکار بسته اند تا جائی که هر کس برای خود سهم تازه ای وضع نموده و چیزی بر پیشینان افزوده است چنان که بقول استاد معظم ابوریحان « افراط کردند اندرین موضوع و سهم هائی که بجهت مسائل مختلفه و نرخهای اشیاء و تحویل سال عالم و غیره نموده اند شماره نمی توان کرد » و باز هر يك از منجمین را در این ابواب طولانی عقیده خاصی است که با عقاید دیگران اختلاف دارد . ولی مهمتر از همه اینها سهم السعادة است که دلیل برجاء و مال می باشد و پس از آن سهم الغیب است که دلیل بر فراست و فهم و خوی و علم دین می دانند



آیا با این همه اختلاف اقوال و تشتت عقاید می توان از راه این سهمها بحقیقت امری برد ؟ اگر سهم السعادة یا سهم الغیب را حقیقتی بود و بر یک اساس عامی و منطقی قرار داشت پس این همه اختلاف برای چه ؟

بجهت يك افق و در یک ساعت معین با این که طالع و تقویم نیرین (خورشید و ماه) هر يك بیش از یک عدد نیست و با اصطلاح ریاضی فرضیات مسئله اعداد معینی هستند و بقول منطقیین ، قضیه دارای يك صغری و يك کبری معنومی است پس اینهمه آراء گوناگون و نتایج مختلف چیست ؟ آری این اختلافی عقاید و سلیقه های رنگارنگی که آقایان احکامیین در باب يك موضوع (که بمنزله يك مسئله ریاضی است) ابراز میدارند خود دلیل بر بطلان احکام ایشان است .

نقیب الاشراف سید مرتضی طیب اله تربته در کتاب
غرز و درر نقل می کند که روزی ابوالهدیل در

تخطئه
اصحاب تنجیم

فم الصلح (۱) بر حسن بن سهل وارد شد جوان محترمی را در مجلس وی دید که توجش را جلب نمود چون مجلس خاتمه یافت و جمعیت متفرق گشت ابوالهذیل معرفی آن جوان را از حسن تقاضا کرد حسن گفت شخصی است از اهل نجوم، هذیل گفت آیا از ارباب محاسبات نجومی است یا از اصحاب احکام آن حسن گفت اهل احکام است.

ابوالهذیل گفت علمی است باطل و عمری در آن ضایع کرده است در حال از او تقاضای سئوالی کرد. منجم او را اجازه داد. هذیل سیمی از پیش خود برداشته پرسید آیا من این سیب را خواهم خورد یا نه از احکام خود چه استنباط می کنی؟ جوان گفت آری سیب را خواهی خورد هذیل فوراً سیب را در ظرف خود گذاشت. جوان گفت مجدداً سیب را بردار تا تجدید نظر در احکام کنم و جواب گویم. ابوالهذیل آهسته سیب دیگر برداشت. منجم گفت نخواهی خورد. پس ابوالهذیل فوراً آن را تناول کرد. حسن از او پرسید برای چه سیب دیگری برداشتید؟ هذیل گفت: برای آن که نگویید اگر حکم دوم خطا کرد حکم اول صحیح آمد.

حاتم نیریزی کتاب قرآنی بنام مکتفی خنیفة

عباسی تالیف نموده و در آنجا می نویسد: نظر

بقران زحل، و مشتری در برج عقرب بودن و

صاحب قران که هریخ است و بعضی نظریات و دلایل دیگری که قبل از

تولد حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه واقع شده است بید شریعت آنحضرت

تاسال (۶۹۴) ششصد و نود چهار هجری برقرار باشد سپس بواسطه

(۱) موضعی است در واسط که شهری است از عراق عرب در سر

راه مکه.

و موجباتی که از ذکرش معذورم منقرض خواهد شد .

اکنون شایسته است که تمام مسلمین زنده دنیا بر این حکمی که فضل بن حاتم نموده است بخندند و نوع احکام تنجیم را مسخره و استهزاء نمایند چه خود برای العین مشاهده میکنند که تاحال بحمدالله و المنة و کوری چشم دشمنان اسلام شریعت حضرت خیر الانام پاینده و استوار است و بزعم عقلای عالم باید این دین مبین در جهان بشریت عالم گیر شود شاید بعضی از اهل تنجیم در صدد اصلاح حکم فضل بر آیند و چنین وانمود کنند که مقصود از این انقراض منقرض شدن دیانت و امت آنحضرت نبوده بلکه مرادش انقراض دولت عرب بوده است .

گوئیم اولاً هر لفظی قالب معنای معینی است پس اگر چنین مقصودی داشت نباید بکلمه انقراض شریعت بیان کند . ثانیاً بفرض این که ما مقصود فضل را انقراض دولت عرب انگاریم باز هم حکم فضل غلط فاحش است زیرا که انقراض خلافت بنی عباس در سال ششصد و پنجاه و شش هجری ۶۵۶ هجری بوده نه ششصد و نود چهار (۶۹۴) و اگر باز هم صدق گفتار خود را رعایت نکرده بگویند پنجاه سال خطا در استخراج اهمیتی ندارد آنوقت مانچاریم بگوئیم : بپسین دلیل هیچیک از اقوال و گفتار ایشان را اعتبار و اهمیتی نیست در این حکم هم مانند حکایت ذیل است که گفته اند

در کتب قصص العلماء حکایت می کند که چون
هلاکوخان دارالخلافه بغداد را مفتوح ساخت
خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه (۱) در

حکایت ابن حاجب
و طوسی علیه الرحمه

(۱) هلاکوخان در سال ۶۵۶ هجری بغداد را فتح کرد و خواجه نصیرالدین
طوسی مقدم حضرت او را دانست

ملازمت وی وارد بغداد شد این حاجب نحوی نظر بسابقه عداوتی که باخواجه داشت خود را از نظر وی پنهان کرد و از ترس این که عبادا خواجه او را بوسیله زایچه پیدا کند طشتی را خون ریخت و هاون طلائی در میان خون نهاد و خود بر روی هاون نشست، خواجه زایچه می کشید و چون استخراج کرد مقر او را در کوهی از طلا دید که در میان دریای خون قرار دارد. خواجه دانست که این حاجب حیلای بکار بسته است و لذا او هم باید تدبیری بکار بندد. بنابراین حکم کرد که بهر صاحبخانه ای در بغداد گوسفندی دادند تا پس از مدتی بهمان وزنی که ابتدا تحویل گرفته است تحویل دهد. صاحبخانه ای که این حاجب در آن پنهان بود نزد او آمد و شرح حال را با این حاجب در میان گذاشت و چساره از او خواست. این حاجب گفت بچه گرگی تهیه کن و هر روز مقداری معین علف بگوسفند بده پس از آن بچه گریک را با او بنما تا گوشتی که از چرمیدن علف بر او اضافه شده است از ترس دیدن او آب شود و همواره بیست منوال بماند. صاحبخانه همه روزه بدستور این حاجب رفتار می کرد تا پس از چند روز دیگر که مأمورین خواجه بنای تحویل گرفتن گوسفندها را از صاحبخانه ها گذاردند. از هر خانه ای که تحویل می گرفتند با مقداری سنگین تر از اول شده بود یا قدری سبکتر تا نوبت بخانه این حاجب رسید و صاحبخانه گوسفند را تحویل داده چون وزن کردند درست هم وزن او لش در آمد و چون خواجه از این خانه آگاه شد فوراً امر داد که تمام آنجا را بازرسی کنند پس بتجسس پرداختند و این حاجب را در آن خانه یافتند و وی را به حضور هلاکوخان و خواجه آوردند و چون خواجه از موضع او سؤال کرد در تفصیل را بیان نمود هلاکوخان غرق تعجب و حیرت گردید

صانعین احکام تنجیم این قضیه را بر صحت و استحکام مبانی احکام خویش استناد کرده هر که ها می آریند و سخنها میسر آیند .

اما حقیقت امر اینست که عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی ملقب به ابن حاجب در سال ۶۴۶ هجری در اسکندریه وفات کرده است در صورتی که خواجه در ۶۵۶ وارد بغداد شده و از اینرو معلوم است که هنگام ورود خواجه ببغداد اصلا ابن حاجب حیات نداشته است و لذا این حکایت را باید از بیخ و بن تکذیب کرد و بسازندگان آن خندید .

باز صانعین احکام تنجیم حکایت ذیل را بخواجه

حکایت ابراهیم بن مهدی و مامون الرشید

نصیرالدین طوسی نسبت داده و نوشته اند که خواجه طوسی آیه الرحمن در شرح کلمه

شصت و یکم از نمره بضامیوس می گوید : وقتی ابراهیم بن مهدی (۱) از مامون الرشید پنهان شده بود در بغداد یکی از منجمین مخفیانه با او رفت و آمد داشت . روزی مامون از منجمین خواست که مکان او را بوسیله زایچه بدست آرند . آن منجم گفته بود طشتی از آب پر کنند و کرسی در میان آن گذارند و ابراهیم بر آن کرسی بنشیند . منجمین چون در طالع وقت نظر کردند گفتند ابراهیم در کشتی نشسته و بجانب هندوستان رفته است .

این حکایت نیز مانند حکایت خواجه نصیرالدین طوسی بالین - حاجب نحوی از جعلیات صانعین تنجیم است و کذیب اضحی من الشمس

(۱) عموی مامون الرشید است که وقتی شنید مامون در خراسان حضرت رضا را بولیعهدی خود برگزیده است در بغداد علم ضغیان بر عذیه مامون بر افراشت و مردم با او بیعت کردند و خود را خلیفه مسلمین خواند لذا مامون سپاهی بجنک وی فرستاده او را مغلوب کرد و مدتی محظی شد تا در سال ۲۲۴ هجری وفات کرد «تولد ۱۶۲»

می باشد چه نوع این حکایات بگفتار رمالان و کف‌پیشان شبیه‌تر است تا بکوچکترین موضوعی که با علم و عقل ارتباط داشته باشد مضافاً باینکه مقام خواجه بالاتر از آنست که بتوان این اراجیف را به نسبت داد.

چون در دو حکایت قبل گفتگو از تعیین جا و

دلالات بروج

مکان بوسیله احکام تنجیم بمیان آمد لذای

بر موضعیها

مناسب نمی دانیم که دلالات بروج را بر جایگاهها

بیان کنیم و برای این منظور عین جدول ابوریحان بیرونی را در اینجا

نقل می کنیم تا موجب مزید اطلاع خوانندگان شود. (جدول ذیل

نقل از کتاب التفسیر است)

بروج	دلالت بروج بر جایگاهها
حمل	صحرایا و جایگاه خریدن گوسفندان . خانهای صنایع گوهر جایی که آتش بکزد درزند . آرامگاه دزدان و خانهای که ب چوب پوشیده باشند
ثور	آنچه نزدیک گاو باشد . بستن . جایگاه گیاه . انبارهای طعام . جای بیابان و گوان
جوزا	کوهها و تنگها و توددها و جوی صیدان و صید گدهای براب آب و جای بازیگران و قمار بازان و خیاگران . کوشکهای پادشاهان
سرطان	خزیندهای آب ، نیستان . لپهای آب . جایی کشت و درخت جایگاههای عبادت . جویهای عمیق

<p>بقیه دلالت بروج بر جایگاهها</p>	<p>بروج</p>
<p>کوهها و قلعهها و بناهای بلند . گوشکهای ملوک . بیابانها سنت ریزهها و زمینهای شوره زار .</p>	<p>اسد</p>
<p>تزهتگاهها . خانه زنان . خانهای لهو و لعب . جای خرمن زمینی که در آن کشت کنند</p>	<p>سنبله</p>
<p>مساجد و خانهای عبادت . گوشکها و آبادانی . جای شکار رصدگاههای بلند . دشتها و بستانها . نخلستانها . کوههای دیمزار .</p>	<p>میزان</p>
<p>جاهای بلند . آبریزهای بلند . زندانها . جاهای اندوه و ماتم وشیون . سوراخهای کژدم . ویرانهها و مزبلهها . جای رز وتوت</p>	<p>عقرب</p>
<p>دشتهای هموار . عبادتگاه مغان و کلیساها . جای سایجستور و کفران و جاهای صابون کرده و بستانها که آب دیر پذیرند و دیر بندیر یابند</p>	<p>قوس</p>
<p>کوشها و صنایعهای کهن . آرامگاه کشتیها . جای غریبان و آتش افروختن . جای گریستن و خفتن بندگان . جای سگ وروبه</p>	<p>جدی</p>
<p>جای آب روان و ایستاده . آنجا که در آن آتش بکار برند مثل کرمها و خانه مغان . خانهای شراب فروشان و بدکاران کاریزه و آنچه با کلنگ و تیر بکنند . جای مرغان</p>	<p>دلو</p>

بروج	بقیه دلالت بروج برجایگاهها
حوت	جایگاه فرشتگان و عابدان و هیر بدان . جای گریستن . نیستان . لب آب ایستاده . شورستان و هرچه شور است . خزینها

چنانکه در جدول فوق مشاهده میشود اغلب جاهاییکه به بروج دوازده گانه نسبت داده اند بستگی و ارتباط دارند با طبع و مزاج جاندارانیکه آن بروج را بآنها تشبیه کرده اند و جاهاییکه آن جانداران در آنها زندگی میکنند .

مثلاً برج حمل که بمعنی گوسفند است و گوسفند هم در صحراها و چراگاهها چرا میکند و در آغلهایی که اگر دارای سقف باشد از چوب و نی و پوشال پوشیده اند لذا گمان کرده اند که برج حمل دلالت دارد بر صحراها و جایگاه چریدن گوسفندان الی آخر بهمان شرحی که در جدول مذکور است . غافل از اینکه این صور تصورات ذهنیه انسان است نه اینکه ثوابتی در آسمان باین کیفیتیه که ما می پنداریم واقعاً چنان در پهلوئی یکدیگر چیده شده باشند . که شکل حمل (گوسفند) از آنها درست شود و چنانکه سابقاً هم اشاره نمودیم اختلاف فواصل آنها از چشم میلیونها کیلومتر است پس چگونه میتوان اوصاف و اوضاع حیاتی جانداران را بآنها نسبت داد و از آنها چنین دلالتهایی توقع داشت .

چنانکه تنوخی (۱) مینویسد سلطان عضدالدوله
بسناری عضدالدوله
دیلمی میگوید : وقتی بمرض سختی مبتلا شدم
دیلمی و شایا یافتن او
بصوریکه تمام اصب از معالجه من عاجز گشتند

۱- ابوعلی محسن بن علی تنوخی مورخ عرب و معاصر عضدالدوله دیلمی است و در سنه ۳۸۴ وفات کرده است .

منجمین نیز در طالع تحویل سال من نحوست کلی دیده و حکم انتقال را از این نشئه داده بودند بقسمی که یأس و توهمیدی سراسر وجودم را فرا گرفته بود و دیگر هیچ امیدی بحیات خود نداشتم لذا بدربان مخصوص امر کردم که من بعد بدون استئنا احدیرا در نزد من راه ندهد و در سرای بروی خود بستم و بدون اینکه هیچ از کاخ بیرون روم در کنج انزوایی نشستم و در نهایت یأس مدت چهارروز با کمال ضعف و پریشانی برخویشتن گریستم روز چهارم حاجب داخل شد و گفت ابوالحسین عبدالرحمن صوفسی (۱) منجم از طلوع فجر تا حال در سرسرای قصر ایستاده میگوید بطور حتم باید بحضور سلطان مشرف شوم و من هرچه خواستم او را رد کنه قبول نکرد و چون ویرا در پیشگاه اعلیحضرت همایون قرب و منزلتی بکمال است نخواستم بدون اجازه شاهنشاهی بعنف از این در- کاعش برانم . میگوید مرا برای سلطان بشارتی است که از مشرف بحضور ناچارم اکنون چه امر میفرماید . من باصدای نحیف و کلام خفیف گفتم بابوالحسین بگو اگر مقصودت از دیدن من اینست که بگوئی فلان کو کس بفلان برج تحویل کرده و این دلالت بر خوبی و بهبودی حال تو دارد یا فلان حکم اصحاب تعجیم بر مرگ تو خطا بوده است چون میدانم که مقصود از تمام این حرفها حصول یث آسایش فکری و آرامش حیاتی برای من است لذا مینویشتیدن این کلمات و خرافات ندارم البته بمنزل خود باز کرد و مرا بحال خویش باز گذار .

حاجب رفت و بتعجیل باز گشته گفت : ابوالحسین عرض میکند که اگر حکم بقتل من دهی باز گشت نخواهم کرد تا شرفیاب حضور شوم

۱- در سال ۲۹۱ متولد و در ۳۷۶ هجری وفات یافته است و عضدالدوله دبلمی

در ۳۷۲ هجری فوت نموده است

والله يك كلمه صحبت از نجوم و احکام نخواهم کرد .

از این اصرار و ابرام از فوق العاده متعجب گشتم با کمال یاس و تعجب
 او را اجازه دخول دادم چون داخل شد و زمین ادب بوسه داد ابتدا گریه
 شدیدی گلو گیر او شد تا بالاخره گفت : ای سلطان عصر والله تو در کمال
 امنیت و عافیتی و هیچ خطری از برای وجود مقدست نیست ، همین امروز
 از مرض شفا خواهی یافت . چه غلام را در این عرایضی که معروض میدارم
 معجزه ای مشهود گشته است .

گفتم قضیه چیست و حال از چه قرار است ؟ گفت دیشب حضرت
 مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام را در خواب دیدم بطوریکه مردم در
 اطراف آن حضرت حلقه زده و هر يك حوائج خود را مسئلت میکردند .

پیش رفتم و عرض کردم یا امیر المؤمنین من مردی هستم در این بلاد
 غریب همه چیز را ترك گفته و باستان تو شتافته ام فقط تعلق خاطر بامیرم
 دارم که الان از زندگانی بکلی مایوس میباشم . حاجت و تمنای من آنست
 که از درگاه الهی مسئلت نمائید که او را شفای عاجلی عنایت فرماید .

مولی فرمودند آیا مقصود تو از این امیر محبوب خسرو بن حسن
 بن بویه است ؟ عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین .

فرمودند بامداد نزد وی میروی و میگوئی : آیا فراموش کرده امی
 آنچه را که مادرت در عالم خواب از قولها تو را خبر داد و از عمر و حیات
 تو پرسیده بود ؟

اگر فراموش شده است تو را بیاد می آوریم که مادرت در عالم
 رؤیاء بتو گفت که در فلان سال ضوری مریض خواهی شد که هیچ امیدى
 برای توبقی نخواهد ماند اما نباید مایوس باشی که از آن مرض شفاهی

خواهی یافت. حال بامیرت بگو که فردا بهبودی می یابی و تدریجاً مزاجت رو باعتدال می رود و بصحت کامل می گراید .

البته از زندگانی مایوس مباش تا وقتی که مادرت باز در عالم خواب از قول ما تورا خبر دهد .

چون من این بیانات ابوالمحسین را اصفا کردم خوابی که در چندی پیش دیده بودم بنخاطر آوردم و با کمال وجد و شادی از جای برخاستم . گفتم عبدالرحمن را در پهلوی من بنشانید .

غلامان دست او را گرفته نزد من رسانیدند . گفتم یک مرتبه دیگر آنچه مولای متقیان در عالم رؤیا بتو فرموده اند باز گوی .

عبدالرحمن مجدداً آنچه در خواب دیده بود بیان نمود . فوراً برای من نیروئی پدید آمد و میلی بغذا حاصل شد فی الحال از اطبا غذا خواسته و ایشان تجویز نمودند زفته زفته مرض مرتفع گشت و همانطوریکه حضرت مولی فرموده بودند مزاجه باعتدال گرایید و بصحت کامل حاصل شد .

در حدیث است که حضرت مولی الموالی علی
 یک روایت دیگر در
 باب احکام تنجیم
 علیه السلام روزی لشکریان خود را مجهز ساخته
 آهنگ جهاد فرمود در این اثنا منجمی به پیشگاه
 حضرتش تشریح جسته معروض داشت .

صالح امروز فرین نحوست است و بیه آن می رود که فتح و فیروزی
 نصیب لشکر اسلام نگردد پس بهتر آنست که عزیمت را بروز سعدی
 موکول فرمائید

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند وای بر تو آیا گمان میکنی
 که باین معومات خود میتوانی برای من روز سعد و نهی تشخیص

دهی در این حال بشکر فرماداد !

توکل بخدای متعال کنید و بنام اقدس وی پیش روید .

لشکریان براه افتادند و وارد رزمگاه شدند و پیروز ماندانه

مراجعت نمودند .

و نیز ضراوه (۱) حکایت کرده است که روزی بخدومت امام جعفر

صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم من در احکام نجوم مطالعات بسیار

نموده و کتب عدیده در این فن جمع و بررسی کرده‌ام . هر وقت در عدد

انجام امر مهمی بر آیم اول طالع آنروز را می‌بینم اگر سعد بود اقدام

مینمایم و اگر نحس بود دست نگه میدارم تا نحوست مرتفع گردد . امام

فرمودند وای بر تو حرق کتابك (یعنی کتابهایت را بسوزان) .

پس وقتی امام صادق علیه السلام که خود علمدار معدی الهیه است

میفرماید بسوزان این کتابهای احکام را دیگر جای هیچ تردیدی بجهت

بطلان احکام تنجیم نیست .



۱- ضراوه بن‌اعین معاصر امام جعفر صادق علیه السلام و یکی از روایات موقوف

است .

افکار و تخیلات قدما
در باب کواکب

قدما کواکب را اجسام ذی شعوری میدانستند و تصور میکردند حوادثی که در زمین روی میدهد بازاده آنها است و آنها هستند که سر نوشت

انسان را در دست دارند.

در دوران گذشته این تخیلات بقدری توسعه یافته بود که یکی از سلاطین بابل (چهار هزار سال قبل) فرمانی قریب باین مضمون صادر نمود: « پزشکی که قبل از اقدام بعمل جراحی با ستارگان مشورت و مصلحت نکند بسختی مجازات و دستهایش قطع خواهد شد ».

منجمین خورشید و ماه را جزء سیارات میدانستند و باینجهت فقط هفت سیاره در آسمان منظور میکردند و هر يك از ایام هفته و فلزات و رنگها را بایننسوب میداشتند از اینقرار:

ایام هفته	سیارات	فلزات	الوان
شنبه	زحل	سرب	سیاه
یکشنبه	خورشید	زر	زرد
دوشنبه	ماه	نقره	سبز
سهشنبه	مریخ	آهن	سرخ
چهارشنبه	عطارد	جیوه	فیروزه
پنجشنبه	مشتری	مس	صندل
جمعه	زهرة	قلع	سفید

امروز بطور قطع و یقین مسلم شده است که :

اولاً آفتاب کره‌ای است ثابت و نورانی کسه تمام سیارات با اقمارشان بدور آن میگردند

ثانیاً سیارات از حیث ساختمان و ترکیبات عنصری کمال شباهت بزمین ندارند و دارای هیچ قوه ملکوتی نیستند که نسبت بدنای خاکی ما صاحب اراده و مشیتی باشند .

ثالثاً تعداد سیارات منحصر بآنهایی نیست که قدمات تصور میگردند بلکه تا حال سه سیاره عظیم اورانوس و نیپتون و پلوتن نیز بعد از اختراع دوربین بآنها اضافه شده است

رابعاً زمین ما نیز سیاره ایست متحرك و عقیده منجمین قدیم که آنرا مرکز عالم و ثابت میدانستند بطالانش محقق گشته است حال بادرنظر گرفتن مراتب فوق ملاحظه فرمائید آیا هیچ وجه مشابهتی مابین روزشنبه و سرب ورنك سیاه با زحل میتوان یافت؟ و آیا عطارد را باروز چهارشنبه و جیوه ورنك فیروزه‌ای مناسبتی هست؟ و همچنین آیا سایر روزهای هفته و فلزات و رنگها با سیارات نظائرشان مناسبتی دارند؟ گیرم که در یونان قدیم هر يك از ایام هفته را بنام یکی از سیارات پنجگانه و آفتاب و ماه نامیده باشند چه ارتباطی باین امور دارند؟

عجب اینجاست که افکار و تخیلات منجمین حشوی در پاره‌ای از بزرگان علم و ادب نیز سرایت کرده است چنانکه ویکتور هوگو شاعر و نویسنده عالی‌مقام فرانسه که در قرن نوزدهم مسیحی میزیسته است معتقد بسعد و نحس کواکب بوده و فلان‌زیون منجم شبیر فرانسه بزحمت او را از این عقیده منصرف نموده است

رومیان قدیم هر يك از سیارات را بنام یکی از خدایان و رب النوعهای تصویری خود نامیده‌اند چنانکه مرکوری (عطارد) را خدای تجارت

نام سیارات با اعتقاد رومیان قدیم

می خواندند.

ونوس (زهره) الهه عشق و زیبایی

مارس (مریخ) خدای جنگ

ژوپیتر (مشتری) خدای آسمانها

ساتورن (زحل) خداوند زمان

سه سیاره اورانوس و نیپتون و پلوتن اگرچه در قرن اخیر کشف شده‌اند ولی در اسم گذاری اینها نیز سنت قدیم را جاری کرده و هر کدام را بنام یکی از خدایان افسانه‌ای قدیم نامیده‌اند چنانچه اورانوس نام یکی از رب النوعهای یونانیان قدیم است و نیپتون نام رب النوع دریاها است و پلوتن خدای سایه و زیر زمین است

بعقیده ایرانیان قدیم زمین بر شانهای يك فرشته و

فرشته بر روی شاخ گاو و گاو بر پشت ماهی و

ماهی در دریای پهناور کائنات شناور است و حشره

بزرگی در اطراف این گاو پرواز میکند و گاهی آنرا میگذرد و در اثر این

گزش گاو خود را تکان میدهد و لذا زمین حرکت میکند و زمین لرزه

تولید میگردد

این قبیل افکار و تخیلات ناصواب سالهای متمادی

در مغزهای مردم بصوری نقش بسته و در قلوب

آنان ریشه دوخته بود که احدی را قدرت

عقیده ایرانیان قدیم در باب زمین

هیئت بطلموسی

مخالفت آن نبود و حتی بعضی از این تخیلات در عداد عقاید مذهبی آنها بشمار می رفت بطوریکه هر کس برخلاف آن تفوه می کرد حکم الحاد و ارتدادش از مقام روحانین صادر می گشت. چنانکه هیئت بظلمیوسی (۱) بقسمی در اذهان اهل فن جایگیر شده بود که هر کس اظهاری مخالف آن می کرد حکم تکفیرش از جامعه کلیسا صادر میشد.

اول کسیکه پای شجاعت بمیدان علم گذاشت
 دستگاه
 و ظنم بظلمیوسی را درهم شکست کپرنیک
 کپرنیک
 (Copernic) منجم بود. (۲)

این دانشمند از چندین ازمایشی سال مطالعه و رصد کواکب و مشکلاتی که در حرکت سیارات مشاهده میشد هیئت افلاک را چنین تشریح کرد:
 ۱- کره آفتاب ثابت است و زمین و هریک از سیارات در مدت های مختلف بدور آفتاب میگردند و چون دایره را کاملترین و مقدسترین اشکال می پنداشت چنین انگاشت که هریک از سیارات در روی محیط دایره ای بدور آفتاب دور میزنند بطوریکه شمس در مرکز مشترک آنها قرار دارد فقط ماه بدور زمین میگرد و ضمن آن در همان مدتی که زمین بدور آفتاب دوره خود را طی میکند ماه هم یک دور در حول آفتاب میگردد. (۳)

۱- بظلمیوس و شاگردان مکتب او معتقد بودند که زمین در مرکز این عالم است و خورشید و تمام سیارات در زمتهای مختلف بدور آن میگردند و نیز کره آسمان در هر شب و روزی یک مرتبه بدور این کره خاکی ما دور میزند و مدت ۱۵ قرن این عقیده در میان اهل فن حکمفرما بود

۲- منجم شهیر لهستانی است که در سال ۱۴۷۳ میلادی متولد و در ۱۵۴۳ وفات یافته است

۳- ابوسعید احمد بن عبدالجلیل سجزی که مخترع اسطرلاب ذوقی و مؤلف زیج شاهی است معتقد بحرکت زمین بوده است. این منجم عظیمه ایرانی در حدود سنه ۶۰۰ هجری میزیسته است نقل از کتاب التمهید ابوریحان تصحیح و تحشیه آقای جلال همایی است در دانشگاه راپرستان نظام تهران

۲- گردش فلک ثوابت یا کره عظیم آسمان بدور زمین در ۲۴ ساعت امری نیست که قبولش آسان باشد بلکه این زمین است که هر شبانه روزی یک مرتبه از مغرب به مشرق بدور خودش میگردد.

انتشار عقیده کپرنیک در هیئت سیارات عالم شمسی چنان ولوله و هیاهویی در میان اهل علم انداخت که مدتها هدف تیرهای ملامت و سرزنش مردم واقع شد اما پس از نشر این افکار و آراء خوشبختانه عمرش سپری گشت و از نکوهش مردم و عذاب کلیسا رهایی یافت ولی کسانی که پس از درگذشت کپرنیک طرفدار و مروج تئوری او بودند شکنجه های بسیار دیدند و حتی بعضی از آنها جان خود را در ایشراه از کف دادند.

از آن جمله جورج دانو برونو (۱) فیلسوف شبیر

جوردانو

ایتالیایی بود که بعد از کپرنیک با بعرصه کارزار

برونو

گذارد و با یک دنیا جرئت و تهور نظریه او را

تایید و ترویج میکرد چه کپرنیک چندان در صدد انتشار عقاید خویش در میان عوام نبود حتی افکار و نظریات خود را بزبان لاتین و بطور رمز مینوشت که فقط متخصصین اهل فن میتوانند مقاصد او را دریابند اما جوردانو با صراحت هر چه تمامتر و نطقهای آتشین خود هیئت پاپالیموسیرا تخطئه میکرد و نظریه کپرنیک را ترویج مینمود.

جوردانو پس از فراغت از تحصیلات ابتدائی در

شرح زندگانی

یکی از مدارس ایتالیا با آموختن فلسفه یونان

جوردانو

پرداخت و باینکه در حکمت ارسطو که پیروان

کلیسا جداً طرفدار آن بودند وقوف کامل یافته بود معیناً چه در فلسفه

۱- Giordano - Bruno در شهر نولا (Nola) از مضافات ایتالیا

پس از ۱۵۵۰ مسیحی متولد شد.

ارسطو وجه در احکام کلیسا تردید کرد و بواسطه تالیفات مضحکه آمیزیکه مخالف شعائر دینی و اعتقادات مذهبی مسیحیان بود مورد تنفر کلیسا واقع شد و مدتی او را نفی بلد کردند و شهر بشهر و دیار بدیار متفرداً بسر میبرد تا آنکه از ایتالیا بفرانسه فرار کرد و از آنجا بانگلستان و بازا از انگلستان بفرانسه مراجعت نمود و چون در مکتب روحانیت برای خود هم عقیده‌ای نیافت از زی کلیسائیان بیرون آمد و از قلمرو ایتالیا خارج گشت. برونو نتوانست در ممالک دیگر هم چندان توفقی کند ولی بهر کجا که میرفت بانطقهای آتشین خود عقاید کثیفها را طعنه میزد و نظریات خود را ترویج و تأیید مینمود و چون روحانیون نمیتوانستند در مقابل اظهارات اوساکت بنشینند لذا کمر مبارزه با وی بستند و ویرا شدیداً تکفیر و حکم توقیفش را صادر کردند اما تا مدتی بدستگیری وی نایل نیامدند لذا متشبث بحيله و نیرنگ گشتند تا بالاخره بانواع حیل و تدابیر او را به ایتالیا بازگردانیدند و در آنجا محبوسش ساختند و با تمام شکنجه و آزاری که در زندان بوی رسانیدند نتوانستند او را از این افکار و عقاید بازدارند. خلاصه مدت هفت سال برونو بانواع آلام و مصائب در زندان بسر برد و از عقاید خود دست نکشید تا بالاخره محکمه تفتیش عقاید (انکیزیسیون Inquisition) رای داد که زنده زنده او را بسوزانند.

هنگامیکه حکم اعدام برونو بوسیله یکی از قضات قرائت میشد این دانشمند فداکار خطاب به حضار چنین گفت:

«خوشوقتیم که من این حکم را با کمال آرامش خاطر استماع میکنم در حالیکه شما آنرا در نهایت تشویش و اضطراب اعلام میدارید».

پس از قرائت حکم محکمه برونو را زنده زنده با حضور جمع کثیری از اهالی ایتالیا در شهر رم سوزانیدند. ۱۷ فوریه ۱۶۰۰ میلادی.

نصب مجسمه
برونو

با اینکه برونو را سوزانیدند شعله افکار و نظریات ویرا نتوانستند خاموش کنند بلکه روز بروز بیشتر در میان اهل علم و دانش زبانه میکشید و صحت و درستی خود را آشکار میساخت تا کار بجایم رسید که بعد از سه قرن مجسمه برونو را در میدان گلپایه یعنی همان میدانیکه او را آتش زده بودند برپا کردند و این شهامت و فداکاری ویرا در راه ترویج علم و دانش ستودند.



ابطال احکام تنجیم

مقصود از بیان حکایت فوق اینست که هیئت
بطلیموسی و فلسفه یونان چنان درگوشه و
پوست اهل فن و جامعه کلیسا ریشه دو اند، بود
که نه تنها آنها را از اصول مسلمة علمی میدانستند بلکه جزء آئین و رسوم
مذهبی بشمار می آوردند و ستارگان را اجسام مقدس آسمانی می پنداشتند
و بهمین جهت از نظرات مختلفه آنها تأثیرات گوناگونی نسبت بعالم ارضی
قابل بودند .

در همان اوانیکه طومار هیئت قدیم پیچیده شد و تجزیه طیفی (۱)
ثابت کرد که ساختمان عوالم علوی از همان عناصری است که کره زمین
را تشکیل داده اند کوس رسوائی احکام تنجیمی نیز بر سر بازارها
فواخته شد .

عجب اینست که تا دوره معاصر نیز پاره ای از خوشباوران و سده -
لوحان هائیز طرفدار اساس مندرس بطلیموسی بوده و میباشند چنانکه
یکی از اقطاب و پیشوایان در کتاب خود با اصرار هرچه تسمیر میگوید
که سکون زمین و حرکت آفتاب و ستارگان را بدور کره کوچک ما
ثابت نماید و سعی دارد که آنچه در کتاب الهیة و الاسلام شهرستانی نوشته
شده است رد نماید چه کتاب اخیر بر رد هیئت بطلیموسی و اثبات درستی

۱- نوربکه ازینک کو کب بسمت مامیتابه چون از منشور بنوری عبور دهیم
بچندین رنگ تجزیه میشود که مجموع آنها را طیف آن کو کب گویند

هئیت جدید تدوین گشته و مؤلف عالمقام این کتاب همه جا آیات و اخبار اهل بیت را مؤید حرکت زمین و سکون و مرکزیت آفتاب میدانند و مؤلف کتاب مزبور از مکتب بطلامیوسی است و معتقد است که زمین ثابت شمس و سیارات بدور آن میگردند و بقدری در این زمینه پافشاری مینماید که در قرآن کریم هم قائل بتحریف میگردد. تبیان این بیان آنکه وقتی بنا باشد که ستاره‌ای در محیط دایره‌ای دائماً بدور مرکز آن بگردد دیگر قرار گاهی برای آن معنی ندارد و چون قرآن مجید میفرماید: «والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم» (۱) در کلمه لمستقر لها بدست و پاهای افتد تا راه حلی بدست آرد و بالاخره میگوید در اینجا قرآن تحریف شده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود این کلمه را لامستقر لها قرائت میفرموده است !

غافل از اینکه شمس با تمام سیارات جهان خود بسمت کواکب نسر واقع متحرک است و این آیه مبزر که مؤید همین نظریه است نه مقصود آن باشد که شمس در محیط دایره‌ای بدور زمین میگردد تا بمحظوری برخورداریم که قائل بتحریف و تصحیف کلام حق گردیم آری حب الشیخی یعنی ویسم وقتی شخص میخواهد امر غلطی را صحیح جلوه دهد مرتکب چندین غلط دیگر میشود که اصلاح پذیر نمیباشد و بقول معروف شغلتنارا شدزنا میکند تا بخیال خود غلط قرآن را تصحیح کرده باشد.

۱- یعنی شمس در فضای پهناور جهان شناوری میکند تا بقرار گاهی که بجهت آن مقدر است برسد و این امری است که از جانب قادر متعال و حکیم عسی الاطلاق مقدر شده است.

فصل دیگری از جنابیت گلیشان

بعد از جو ردانوه برونو گالیه منجم و ریاضی دان
 عالی مقام ایتالیائی در تثبیت دستگاه کپرنیک
 خدمات وارده بر او

زحمت زیاد کشیده ورنج فراوان برده است (۱)
 گالیه به محض اینکه از نظریات کپرنیک در باب عالم شمسی مطلع
 شد آنرا پذیرفت ولی در کنفرانسهایی که در این باب میداد جانب احتیاط
 را از دست نمیداد و تا اندازه ای از متابعت رای کپرنیک صریحاً اظهاری
 نمینمود تا سال ۱۶۰۹ میلادی که در شهر ونیز (Venise) تلسکوپ
 معروف خود را ساخت و با آسمان متوجه داشت اوضاع تازه ای مشاهده کرد
 که خود و دیگران دچار بهت و تحیر گشتند. در همین موقع بود که گالیه
 بوسیله دوربین خود اقمار چهار گانه مشتری و حلقات زحل و اهله زهره را
 مشاهده کرد و بدیگران نیز ارائه داد.

گالیه از روی حرکت کلفهای آفتاب ثابت کرد که در عین آنکه
 شمس ساکن است معیناً در مدت ۲۵ شبانه روز نیم یک مرتبه بدور محور
 خود می گردد.

این را صد عالی مقام وقتی دوربین خود را بسمت ماه متوجه کرد

۱ - گالیه ابتدا در او نیورسیه (Université) پیز (Pise) از استانهای
 ایتالیا تربیت یافته و بعد در او نیورسیه دو مقام شایسته بدست آورد بطوریکه
 میتوان ویرا مؤسس علم تجری دانست.

مشاهده نمود که برخلاف آنچه بطلمیوسها تصور می کردند و ماها را جسم شفافی میدانستند بقدری پستی و بلندی در این کوه موجود است که او و رفقایش را بتعجب آورد.

گالیله از روی طول سایه این کوهها ارتفاعات بعضی از آنها را محاسبه کرد و نیز حرکات نوسانی چندی در ماه بوسیله رصد استنباط نمود. اگرچه این ارساد و مطالعات نام بلندی در عالم علم و دانش برای گالیله باقی گذاشت ولی از طرف دیگر ویرا دچار یک سلسله رنج و عذابی نمود که او را ق تاریخ علوم هرگز از خاطرها نخواهد زدود.

دورین گالیله نه تنها تصورات مکتب بطلمیوسی و ارسطو را برهم زد بلکه تعداد نوابتی را که با چشم غیر مسلح سابقاً مشاهده کرده بودند چندین برابر ساخت. چنانکه وقتی کواکب سحابی جوزا و ثریا (۱) را با دوربین مشاهده کرد در اولی ۸۰ و در دومی ۴۰ کواکب متمایز دید و چون دوربین را متوجه کپکشان نمود هیلیونها کواکب ملاحظه کرد و حال آنکه با چشم ساده مانند کمر بند سفید رنگی که بدور کره آسمان پیچیده است مشاهده می گردد.

اما چون طرفداران هیئت بطلمیوسی جدا عقیده داشتند که فقط زمین می تواند مرکز دوران اجرام فلکی باشد وقتی گالیله اقمار مشتری را کشف کرد و با آن بآرامه داد که همگی بدور مشتری می گردند علمای مکتب بطلمیوسی را با شکست فاحش مواجه ساخت و از همینجا گالیله را جادوگر و دورین ویرا ابزار سحر و جادو خواندند و هم چنین طرفداران افلاک بطلمیوسی می گفتند که اگر زمین بدور آفتاب بگردد پس ماه که

۱- کواکب سحابی کواکبی هستند که مانند آنکه ابر رقیقی بنظر می آیند. و چون بدورین قوی ملاحظه کنیم کواکب پیشمارتمایزی بنظر میرسند.

محققاً بدور زمین گردش مینماید چگونه ممکن است، آن همراه شود. گالیله در ضمن کشف اقسام مشتری با آنها نمودار ساخت که هم مشتری بدور آفتاب میگردد و هم اقسامش او را همراهی می کنند و زمین نیز مانند مشتری است.

ولی با همه این براهین روشن و دندان شکن علمی نصارا و به خصوص جامعه کلیسای روم نرفتند و سخنان گالیله را لباس کفر و الحاد پوشانیدند تا جایی که حکم تکفیر وی از کلیسای کاتولیک صادر گشت و این پیرمرد هفتاد ساله را زندانی کردند و مدت بیست روز از نظریه خود دفاع کرد و آخر بجائی نرسید.

گالیله پس از آنکه مدتی در حبس و تحت نظر بسر برد بالاخره از اینوضع بستوه آمد و اظهار داشت که من حاضر از تر (These) (نشریه) خود استغفار نمیه و از این رای عدول کنم.

لذا، او را در محکمه حاضر کردند و بشرح زیر از عقیده خویش توبه و استغفار نمود.

عقیده مرا کثرت آفتاب و سکون آن در وسط عالم، محقول و در فلسفه غلط و مضروب است زیرا که صریحاً با کتب مقدس مخالفت دارد.

فوقی کلمه: یا
رای محکمه

از همین جا بیدود با عیسی بن کش مقدس بهستی آید. مؤلف (من که گالیله و Galileo) گالیله فرزند ابراهیم ولسون که در ژانویه ۱۵۶۴ در پیزا ولسون هفتاد ساله می باشد. نسخه در حضور قضاوت شده.

توبه نامه
گالیله

(۱) یکی از شهرهای ایتالیا که در ۴۲ درجه و بیست دقیقه شمالی

واقع است

کشیشان عالیجناب و مقدس مآب جمهور جهان مسیحیت و کافر خواهان
از کفار و زنادقه بزانو در آمده‌ام در پیشگاه مقدس و متبرک اناجیل



من تری میجوید و لغت میفرستم و اِرازا تفر میشاید اربعقیده کفر آیمز حرکت زمین
مقدسه‌ای که بادت عظیم خود آنها را لمس می‌کنم سوگند یاد مینمایم
که همیشه هو من بوده و الان هم ایمان دارم که خداوند متعال یاری کننده
بندگان است و من نیز بتمام آیات مبارک که انجیل مقدس کاندوایک و
روحانیت جامعه روم ایمان کامل خواهم داشت. اما از آنجایی که این مقام
مقدس بنا بر اصول قضائی مرا ملزم ساخته است که نظریه مرکزیت
آفتاب و سکون آنرا باطل بدانم و مرکزیت زمین را قبول نمایم و حال

آنکه بدور شمس می گردد؛ چون من نمی توانم این تزلزل (These) خود را حفظ نموده و از آن دفاع کنم و نظر باینکه از هیچ طریق کتبی و شفاهی قادر باشاعه و انتشار نظریه خود نمی باشم چه بمن اخطار شده است که این نظریات برخلاف نص صریح انجیل مقدس می باشد باین که من کتابی در این باب که مطرود شمرده شده است نوشته و دلایل متقنی در این موضوع آورده ام که کسی را مجال انکار نیست من در این دادگاه از این جهت مکفر و محکوم گشته ام که آفتاب را مرکز عالم و بدون حرکت دانسته و زمین را بدور آن متحرک شناختم.

اکنون من می خواهم این سوء تفاهماتی که بشدت هر چه تمامتر در افکار شما عالیجنابان و عالم عیسویت کاتولیک بر علیه نظریات علمی من ایجاد شده است باحجت و دلیلی که از یک قلب صادق و صاحب یت ایمان بی تظاهری اقامه می شود از خاطر هر بزدایم لذا من لعنت می فرستم و تنفر می جویم از کایه گناهان و عقاید مطروده و مخصوصاً هر قسم رأی کفر آمیز و مسلکی که مخالف انجیل مقدس باشد. و نیز سوگو کند یاد می کنم که در آیه هیچ نگویید و ننویسید و بالاخره کوچکترین اظهاری که موجب سوءظنی نسبت بمن باشد ننمایید و اگر به بعضی از افکار و عقایدی که موافقتش ب مذهب کاتولیک مشکوک من باشد برخورد نماییه باینمقام مقدس ب بزرگان عقاید مذهبی و ب بکشیش محای که من در آن ساکنم عرضه بدارم بضافه من عهد می کنم که نسبت بتوبه ها و سعفا زهدی که از طرف اینمقام مقدس بر من التذام می شود و یا من بعد التذام خواهد شد وفودار و ثبت قده باسم من هیچ ازاده و قدرتی از خود ندارم مگر آنچه خدا بخواهد.

من خود را بتمام عذابها و عقابهایی که از هر ناحیه مقدسی فرمانش صادر گردد تسلیم می نمایم و خود را بخدا می سپارم تا حضرت او و این اناجیل مقدسی که لمس می کنم یار و نگهدار من باشند .
 من که گالیله یعنی همان گالیله نامبرده هستم سو گند مؤکد یاد کرده ام و این تبری خود را کلمه بکلمه خوانده و بادست خویش امضاء نموده ام . - رم - صومعه هینرو (۱) ژوئن ۱۶۳۳ میلادی

برای عقاب گالیله از این گناه وی را من بعد از تدریس اکیداً ممنوع داشتند و حتی آمد و شد را به خانه آلستری نزدیک فرانس (توقیف گناه گالیله) قدغن نمودند و خود وی ابداً حق خروج از آنجا نداشت و او را متعبد کرده بودند که تا مدت سه سال هفته ای یک مرتبه آیات هفت گانه استغفار و توبه نامه را بخواند .

این بود فتوای کلیسا و عقاید و معارف روحانیون عالم مسیحیت در قرن هفدهم میلادی . حال نظری بمعارف اسلام بیندازیم

کسانی که در هیئت بطالمیوسی مستحیل بودند
 مسکون بودن
 نه تنها افلاک تخیلی هیئت قدیم را غیر قابل خرق
 عوالم علوی
 و اقیانوس میدانستند و زمین را ساکن و مرکز
 مشترک تمام این افلاک می شمردند بلکه ستارگان را اجسام مقدسه آسمانی
 می پنداشتند معتقد بودند که تشکیلات آنها بادیای ارضی ما بکلی متفاوت
 است و حال آنکه حتی چنانچه نیاز اشاره نمودیم اولاً تجزیه طیفی خلاف آنرا
 ثبت میکند ثانیاً قرآن کریم نیز صریحاً مسکون بودن عوالم علوی و

حرکت زمین را بیان میفرماید چنانکه در آیه شریفه ۲۸ سوره مبارکه شوری میفرماید: «و من آياته خلق السموات والارض و ما بث فيهما من دابة و هو على جمعهم اذ ايشاء قديره» (۱).

از اینرو معلوم میشود که عوالم عاوی نیز مانند زمین باید مسکون باشند و نیز در سوره نمل آیه ۴۰ میفرماید «وترى الجبال تحسبها حمره وهى تمر و السحاب صنع الله الذى اتقن كل شئى» (۲).

از اینج معلوم میشود که زمین مانند ابر در فضای عالم متحرك است چه کوهها نمیتوانند مستقلا بدون حرکت زمین متحرك باشند و مانند ابر بحرکت آیند پس ناچار باید زمین متحرك باشد تا کوهها بسته بهت زمین بحرکت در آیند. علاوه جمله اخير از آیه مبارکه، نظام عتق حرکات کواکب و کمر استحكام دستگاره مکانیکی عالم ربوبی را میسر سازد.

ز همینجا معارف اسلام را با فرهنگ کنیسا و کریسا مقایسه کنید و معنویت علمی تورات و انجیل را با عالم و دانشیکه از قرآن مجید بدست می آید بسنجید تا ببینید که تفاوت راه از کجاست تا کجا.

اینموضوع در هیئت مسأله شده است که صور نجومی کواکب ثابت همواره بیست میزان نیست بلکه در هر سال ۲۰ درجه اضافه میشود و سبب

خطای دیگر
اهل انجیل

(۱) یکی از آیات انبیاء فریض آسمانها و زمین و جنبه گیتی است که در ایندو پرگانه ند و خد و نه عروقت از بد فرماید بجمع و درش بنها قدر است.

(۲) کوهها در نظر شما کین و بحرکت است و حال آنکه مانند بر در عبور و مرور است. در دستگاره جی و مکانیک آسمانی همه چیز محاکمه و ستور آفریده شده است.

این افزایش طولها حرکت دو نقطه اعتدالین است (۱) که برخلاف توالی بروج هر سالی $۵۰/۲$ ثانیه حرکت مینمایند و چون نقطه اعتدال ربیعی که خود مبدأ طولهای نجومی گرفته شده در هر سالی $۵۰/۲$ ثانیه در جهت قهقرا متحرک باشد پس بالنتیجه بر طول کوکب نیز در هر سالی $۵۰/۲$ ثانیه میفزاید و بنابراین طول هر یک از صور دوازده گانه که یکی از ارکان همه احکام تنجیم است سال بسال رو با افزایش میرود چنانکه در دو هزار سال قبل که بطلمیوس و هم کازان او کوکب را بر صد آورده و فهرست نوایت را بنام فهرست بطلمیوسی تنظیم کرده اند در آن موقع صورت حمل در اعتدال ربیعی بوده است و لذا وقتی آفتاب مقابل اعتدال ربیعی میشد میگفتند آفتاب ببرج حمل تحویل شده است و در این عصر ما که متجاوز از دو هزار سال از رصد بطلمیوس میگذرد هنوز وقتی آفتاب بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی واقع میشود باز هم میگویند آفتاب ببرج حمل تحویل شده است و همان احکامیکه برای این تحویل از زمان بطلمیوس و مصریان قدیم و کلدانیان و آشوریان مینوشتند هنوز هم مینویسند و هیچ فکر نمیکند که امروز مانند دو هزار سال قبل نیست بلکه نقطه اعتدال ربیعی مقابل برج حوت است نه حمل و وقتی که آفتاب با نقطه اعتدال ربیعی مقابل میشود در برج حوت داخل میگردد و بفرض محال که احکام تنجیم را صحیح بینگاریم صحتش برای دوره بطلمیوس بوده نه امروز که دو هزار سال از آن میگذرد و جای کوکب عوض شده است و نیز احکام سعد و نحس که برای سیارات و نظرات مختلفه آنها در کتب قدیمه ذکر شده است. امروز که جای بروج نسبت بنقطه اعتدال يك برج عوض شده است آن احکام هم برهم میخورد و دیگر نمیتواند بومان کیفیت قدیم منشاء اثر

۱ - مدار سه لیه آفتاب با معدل النهار در دو نقطه تقاطع میکند یکی از آنها را اعتدال ربیعی و دیگری را اعتدال خریفی گویند (رجوع شود بهیشت)

باشد باین وضع منجمین حشوی همان احکام کهنه و اقوال مندرسه را بکار میبرند و نه تنها از گفتار و نوشتجات ناروای خویش منصرف نمیشوند بلکه خود را شریک علام الغیوب هم میدانند و خویشرا واسطه و رابط بین خالق و مخلوق می‌شمارند .

بلی نوشتن اوضاع کواکب در اینسال دلالت دارد بغیوت یکی از معارف جهان و تغییرات در اوضاع سیاست دنیا و دو تیره شدن مردم و اختلاف بین سلاطین و رعایا و خصومت بین رؤسا و مرئوسین و اینها احکامی است که هر شخص عامی هم میتواند از پیش بگوید بدون اینکه نظری با اوضاع کواکب داشته باشد . چه در هر سالی انقلابی از معارف جهان می‌میرد و نیز تغییراتی در سیاست عالم واقع میشود و همواره مابین رئیس و مرئوسی اختلاف پدید می‌آید .

اهل تنجیم برای قران هریک از کواکب با زحل
 قران مریخ با زحل
 در هریک از مثلثات خاکس و آبی و هوایی و آتشی
 در مثلثه هوایی
 (عناصر چهارگانه) احکامی قائل اند که اگر
 بخوایم همه آنها را بنویسیم موجب تطویل کلام و تنگی حوصله
 خوانندگان میشود و ما بجهت نمونه یکی از آن احکام را مینویسیم .

قران مریخ با زحل در مثلثه هوایی دلالت کند بر فساد و فتنه و
 اراجیف و بد شدن هوا و بیماریهای خونی و افتادن عداوتها و خطا شدن
 در معالجات و احکام نجوم و شیوع ضلالت و هراس و بیم در خلابیق و حرب
 و قتل در معارف بزرگان و خشکی سال و رفتن آتش در هوا (؟) و وزیدن
 بادهای بد و فساد اشجار و خرابی خانها و فساد حل دزدان و بد کردن و
 شرارت مردم در کردین و بودن سرما در وقت و تفاوت ترخها و کسادای

بازارها که اغلب در زمینهای مغرب و اقلیم ششم باشد (۱).

(اقتباس از فریج بهادرخانی)

اگر این احکام صحیح باشد و یکی از آثار

قران مریخ با زحل خطا شدن در معالجات و

احکام نجومی باشد پس لازم می آید که در تمام

مدت این قران (متجاوز از ۲۰ روز میل می کشد) اقلاً بیشتر معالجات

پزشکان خطا کند و در نتیجه اغلب بیماران به میرند و ما قضاوت این موضوع

حیاتی را بعهده پزشکان عالم مقام و پیداری کشور می گذاریم.

و نیز اگر این قضیه صحیح باشد لازم می آید که هر حکم نجومی

هم که در ایام این مقارنه زانده شود برخنا باشد حتی همین احکام

نیز اگر در موقع مقارنه مریخ با زحل صادر شده باشد به موجب فتوای

خودشان بید برخطا باشد و چون به آن احکام تنجیم مکرر در مکرر

بظهور رسیده است پس باید تفسیر این احکام در موقعی صورت گرفته

باشد که قران مریخ و زحل در مثلته هوائی بوده است و لذا از حیث تمام

احکام تنجیم فقط همین خطا شدن احکامش را می توان بازر نمود تا

احکام تنجیمی راست آید.

انتقاد بر
احکام بالا

۱- شماری جنراتیبه و حیثیت در قدیمه و بهر مسکون از آبادی زمین در برهفت

منطقه بموازات خط استوا غرض کرده است بطوریکه هر یک از اینها با مجاور

خود نیز به عرض ارض زمین دسته باشند و هر کدام از آنها را یک اقلیم

دیده اند و در هر یک از این اقلیمات شروع میشود.

۲- حکمیه است و قبیله که در طرف طول نجومی دو کوکب کمتر از یک درجه

باشد دو کوکب در مقارن می آید.

احکام کسوف و خسوف

یکی از وقایع نجومی که توجه عامه مردم را بخود جلب میکند و اهل تنجیه هم غوغای در اعراف آن برپا می کنند کسوف و خسوف است اگرچه عاقلان و مختصری در این باب نوشته‌اند ولی برای آنکه خوانندگان محتره از همین احکام و عقاید اهل تنجیه در باره ایندو حادثه آگاه شوند عقاید زیر را می‌نگاریم

خسوف و کسوف در روزه و حج و سایر عبادت‌ها در آن مخصوصاً وقتی که در وسط آسمان باشند

کسوف بذات خود حضرت رسالت و سادات و ائمه و اهل بیت و مقربان است

خسوف بذات خود حضرت رسالت و ائمه و سادات خاصه زان خاصه و خادمان

مقدور حضرت کسوف و خسوف بسته بکفایت آنست یعنی کسوف و خسوفی که بر زمینشان زید در آن کسوف و خسوف می‌جزئی است بحسب مقدار آنرا

برجسی که در آن کسوف و خسوف واقع شود صاحب آن است و کسوفی که با کسوف و خسوف دیگر می‌شود با آنرا هم بر آن می‌باشد

۱ - یعنی تمام حره آفتاب یا ماه گرفته شود و بدینجهت از آنجا

و فاعل مضرت کو کبی است که بر طالع کسوف یا خسوف مستولی باشد
و هم چنین مدبر .

پس اگر مستولی یا مدبر زحل باشد مضرت رساند بخلائق از
حیث ظلم و نیکی معاش و هراس . و کسانی که بزحل منسوبند فساد از
ایشان خیزد و مشقت و رنج از اینان ب مردم رسد .

و اگر مستولی و مدبر مشتری باشد مضرت رسد بامر بمعروف و
نهی از منکر و اقامه حدود و طلب حقوق شرعی و نرخهای خواربار را
بسخت گیری احکام ارزان کنند

و اگر علویین یا هم مستولی و مدبر باشند ظلمی پدید آید بصورت
عدل و خوفی ظاهر گردد بر صفت امن

و اگر مریخ مستولی یا مدبر باشد زیانش ، قتل و غارت و تاخت
و تاز و شهبون و ناپایی خواربار بسبب غارتگری و دزدی خواهد بود .
و اگر زهره مدبر یا مستولی باشد ضررش مخالفت زنان باشوهران
و مکر ایشان و هلاکت کسان از جور عشق و تهیدست شدن مردم از اسراف
دلهو و طرب .

و اگر عطارد مستولی یا مدبر باشد پسران و مستوفیان و سایر اهل
قلم بتزویر و خیانت نسبت به اکابر خود زیان رسانند

هر گاه کسوف کلی و یا بیش از نصف جرم آفتاب باشد و این
کسوف در برج آتشی واقع شود ممکن است که ذرات الاذتاب (ستاره
دنباله دار) حادث گردد و مضرت کسوف با فراط گراید و فتنه و فساد و قتل
و حرب روی دهد و بیادشاه نکبت رسد و تبدیل احوال دولت گردد مخصوصاً
اگر شمس بدحال باشد .

هرگاه کسوفی یا خسوفی در درجه طالع شخصی اتفاق افتد بجهت
و جان آن شخص ضرر رساند و نیز موجب ناپینائی آن شخص گردد خاصه
اگر در عقده ذنب باشد

اگر در مرکز عاشر کسوف یا خسوفی اتفاق افتد دلالت کند بر
سوء احوال اهل عمل و مکاسب و از پادشاهان و اکابر رنج و الم ب مردم رسد
و . . . (اقتباس از رنج بهادر خانی)

و همینطور برای هر يك از بیتها و سهمها که کسوف یا خسوفی در
آنها اتفاق افتد احکامی نوشته و تفسیراتی میرانند که اگر بخواهیم همه
آنها را بنگاریم موجب طول لازم خواهد شد.

مدت بقای اثر هر کسوف و خسوفی را بسته بمدت هر يك از آنها
میدانند چنانکه برای هر ساعت از کسوف يك سال و بجهت هر دقیقه آن
شش روز آنازش را باقی میدانند اما خسوف برای هر ساعت ثابت ماه و
بجهت هر دقیقه نصف روز بعقیده اهل تنجیم اثرش بقی خواهد ماند.

در هیئت و نجوم جدید مبرهن است که در هر

سال اکثراً هفت واقلا دو کسوف و خسوف
مجموعاً واقع می شود و از این هفت تا، چهارانی

پنج عددش کسوف است و اگر منحصر بدو باشد هر دو کسوف خواهد
بود و بقول ساروس (یکی از منجمین کهنه قدیم) در هر ۱/۶ سال دو ریزه

رفته هفتاد کسوف و خسوف واقع میشود پس بنا بر محاسبات ساروس هر

بطور متوسط در هر سال مجموع چهار کسوف و خسوف باید داشته باشیم

منتها علت اینکه ما تا این اندازه کسوف و خسوف نمی بینیم این است که

برای همه اقفا مرئی نیستند بلکه برای بعضی مرئی و بجهت بعضی دیگر

اقتادما

بر این احکام

نامرئی هستند اما هر خسوفی که واقع شود برای بیشتر از نصف کره زمین مرئی خواهد بود

پس اگر مدت هر کسوف یا خسوفی را یکساعت هم حساب کنیم باید اثرش بقول اهل احکام تا یکسال باقی باشد. بنا بر این هنوز زمین وساکینش از آثار منعموسه یا کسوف یا خسوف راحت نشده دچار نعوست و آزار میشوند خسوف یا کسوف دیگری باین بشوند و از این قرار هرگز سال سعد و معدتی برای اهل زمین نباید باشد.

اما این که اهل احکام گفته اند:

هر گاه کسوف کلی و یا بیش از نصف جرم آفتاب باشد و این کسوف در برج آسمانی واقع شود ممکن است ذرات الاذنب حادث گردد
مخصوصاً اگر شمس بد حال گردد:

هر کس مختصر اصرعی از هیئت داشته باشد میداند که ذرات الاذنب چیزی نیستند که آن حادث گردند بلکه اجرامی هستند بحالت بخار که مانند سایر سیارات بنزد آفتاب یا مرکز ثقل دیگری میگردند منتها وقتی بچشم ما میخورند که هم نسبت بافتاب کامل نزدیکتر احاصل کنند و هم با زمین نزدیک شوند

اما این که میگویند مخصوصاً اگر آفتاب بد حال باشد معلوم میشود که آفتاب را جسم جاندار و صاحب قوه دراکه و شہوت و غضب پنداشته اند که در بعضی از بروج خوشحال و در بعضی دیگر بد حال تصور کرده اند و چون آنکه آفتاب هم مانند سایر اجرام سماوی کره ایست بیجان و مرکب از عناصر (اشتب از همین عناصر یک کره زمین را تشکیل میدهد) از این جنین جسم بیجان و بی شعور هرگز نمیتواند در

مقدرات سلاطین و اکابر و مقربان آنها مؤثر باشد تا حدت حشمت و غصبت
ببخود گیرد و بموجب نکست احوال ایشان گردد و باعث تبدل احوال
دولت شود

و اگر اهل تنجیم بما ایراد کنند و بگویند که همین آفتاب است
که تمام نباتات و حیوانات را پرورش میدهد و تمام گلب را رنگ آمیزی
مکنمایند و

گویی تمام این خواصی که در آفتاب مشاهده می کنید و دیده و
غریزه است که خالق آفتاب و سایر عوالم سماوی در آن ایجاد فرموده
است و هرگز نمی تواند در خازن این غریزه ها رنگدانه خود در بروج
آتشی باشد خواه در بروج آبی . مانند آنس که کربس سوزانیدن است و
ماده ای که مشیت بریزد همین عنصر سازی و جزی باشد و آنرا هم در
مکانی موجود گردد ممکن است نسوزد در این متعلق همان نشانه صفتی
است که خدا را در تبارت تعالی در تمام موجودات مخلوق حیات ایجاد
فرموده است و خدای آن ممکن نیست



دوره های دوازده گانه

سالیهای ترکی
حکمای ترکستان قدیم یکدوره دوازده ساله
قابل شده بودند و هر يك از آنها را بنام جانوری

میخواندند که اسامی فارسی آنها بترتیب عبارتند از :

موش گاو پلنگ خرگوش نهنگ مار اسب گوسفند
همدونه (۱) مرغ سگ خوک . و تمام آنها را در ایندو بیت جمع
کرده اند .

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چارچه بگذری نهنگ آید و مار
آنکاه به اسب و گوسفند است حصار همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
و اسامی ترکی آنها که در تقویم مینویسد بهمان ترتیب عبارتند از :

سیبچقان ئیل اودئیل یارس ئیل توشقان ئیل لوی ئیل ایلان ئیل
یونت ئیل قوتی ئیل پیچی ئیل تخدقوئیل ایت ئیل تنکوزئیل . (ئیل
یعنی سال) و میگفتند که هر يك از سنوات دوازده گانه روی یکی از این
حیوانات میگردد و اوضاع و احوال هر سالی را از طبع و چگونگی
حالات حیوانی که سال بر آن کشته است استنباط میکردند و امسال که
ما بتالیف این کتاب مشغولیم سال همدونه یا پیچی ئیل است .

و معتقد بودند که چون طبع اسب سرد است و بیشتر در جنگها

بکار می آید لذا سال اسب باید زمستانش بغایت سرد باشد و جنگهای خونینی در ترکستان بوقوع رسد و غلات در کمال وفور و ارزان باشد و دهها از این افکار و تخیلات برای یونتایل می یافتند و باینکه در اینسال یونتایل شصت و شش سال قمری از عمر نویسنده میگذرد هیچزمستانی خشکتر و گرمتر از اینسال ندیدهام و قیمت غلات بمراتب از سنوات گذشته گرانتر و کمتر بوده چنانکه دولت مجبور شد ازخارج وارد کند مضافاً باینکه در ترکستانهم ابداً جنگی بوقوع نرسید و حال آنکه حشویین احکام نویس اوضاع این سال را بعکس آنچه ما بچشم خود دیده ایم نوشته اند آیا بازهم با این تفصیل میتوان با احکام موهومی تنجیم معتقد بود؟ و آیا میتوان پایه و مایه این احکام را بربك اساس علمی استوار دانست .

آیا کسانی که خلاف این احکام را شخصاً مشاهده میکنند در پیش خود باین احکام نمیخندند و نویسندگان این احکام در نزد خویش شرمندة نمیشوند و بازهم روی آن دارند که در دیباچه های تفاوتیه خویش بنویسند :

هرچه ما در سال گذشته پیش بینی کرده بودیم طابق النعل بالنعل بوقوع پیوست ؟ :

اینجاست که فرموده بنوی *يَلْبَسُونَ* «کذب المجرمون و رب الكعبه» بازهم باشدیدترین لحنی بگوش میرسد .

تمام ساکنین ایران و اغلب ملل خارجه که روز
نمجات ایرانرا مضاعف کرده اند از سیلپائی که
در تابستان سال ۱۳۳۳ در حومه تهران جاری

تقویمها وسیله های
سال ۱۳۳۳

شد بخوبی اطلاع دارند .

حدت این سیل‌های عجیب و بی سابقه بطوری بود که بقعه مطهره امامزاده داود را ازجا بر کند . اضاقهای کنار رودخانه را بطوری ویران ساخت که اثری از آثار آنها باقی نماند . نعلبانی بود که با سنگها و شنهای سیل آور در روی آب بی اختیار شناوری میکرد و بعد در زیر گل ولای مدفون میشد .

در قریه اوشان چنان سیلی جاری شد که عمارتی بزرگ را یکجا از پیخوبین بر کند و مدتی این عمارت با تمام اثاثیه اش در روی آب متحرک بود تا بس از طی مسافتی چند از هم پاشید این سیلها بشدتی جریان داشت که شهر ری را تهدید میکرد و بالاخره هر جا رودخانه ای بود سواحل و حومه آن از آفت سیل مصون نماند .

خسارات وارده از این سیلها بالغ بر صدها میلیون تومان شد . چه نفوسیکه در زیر گل ولای با مستور و محفوظ لایر شدند و چه خانواده هایی که دغدار و عزادار گشتند

نه تنها این سیلها در حومه تهران جاری شد بلکه اغلب نقاط ایران و حتی خاخر دزرهم از این بیه بی نصیب نماند بطوریکه سال ۱۳۳۳ بنام سال سیل مشهور شده است .

ب بنوصف شما خوانندگان محترم تمام تقاویم این سال را ورق بزنید سر صفحه های آنها را بدقت بخوانید همه حواشی و ستون وقایع آنها را مطالعه کنید . ببینید کوچکترین اشاره ای در این باب از این غیب گویان و رهنمایان اوضاع فکری بنظرتان میرسد که حقیقه دلالت بر سیر داشته باشد ؟ اگر چنین دلالت و اشاراتی ندیدید مطمئن باشید که به احکام تنجیه ابد اعتباری نیست و اگر کسانی باشند که هنوز

در امور زندگانی با تقویم مشورت میکنند مسلماً خود را گول میزنند و مایقین داریم که خود نویسندگان سرصفحات تقویم هم باین نوشتجات خویش ایمانی ندارند و بفرض اینکه بعضی از آنها هم ایمان با استخراجات خود داشته باشند پیراهه میروند و خود را بچاه می اندازند چنانکه سابقاً نیز باین موضوع اشاره نمودیم .

نه تنها هیچیت از منجمین بسیل سال ۱۳۳۳ اشاره نکرده اند بلکه بسیلهای مرداد ۱۳۳۵ هم اشاره ای ندارند باینکه سیلهای اخیر دامنه اش بقدری وسیع بود که حتی شخص اعلیحضرت همایونی بجهت معاینه اماکن سیل زده بوسیله طیاره باصفهان و یزد و کاشان و کرمان و بلوچستان تشریف بردند و خسرات مالی و تلفات جانی در این نقاط را که بالغ بر میلیاردها ریال و هزاران نفر میشد شخصاً ملاحظه و دستورات اکیده بجهت ترمیم خرابیها و حفظ جان بازماندگان آنان صادر فرمودند .

در کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی (۱) در
 حکایت سلطان محمود
 و ابوریحان
 باب علم نجوم و غزوات منجم حکایات چندی
 نقل میکند .

از جمله حکایت زیر است که ما عیناً نقل مینماییم
 آورده اند که یمین الدوله سلطان محمود نصرالدین بشیر غزنین
 بر بالای کوشکی در چپر درزی نشسته بود بیغ هزار درخت . روی بد
 ابوریحان کرد و گفت : من از این چپر دراز کداه در بیرون خواهم

۱ - این کتاب تألیف احمد بن عمر بن علی النخعی سمرقندی است که در
 باب اوصاف طبیب خوب و منجم خوب و منشی خوب و شاعر خوب در حدود
 سنه ۵۵۰ هجری نوشته است

رفت حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذ نویس و در زیر نهالی (۱) من نه
و این هر چهار در راه گذر داشت ،

ابوریحان اسطربلاب خواست و ارتفاع بگیرفت و طالع درست کرد
و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد.
محمود گفت حکم کردی ؟ گفت کردم . محمود بفرمود تا کنند
و تیشه و بیل آوردند . بر دیواری که جانب مشرق است دری پنجمین بکنند
و از آن در بیرون رفت . و گفت آن کاغذ پاره بیاورید . ابوریحان بروی
نوشته بود که از این چهار در از هیچ کدام بیرون نشود . بر دیوار مشرق
دری کنند و از آن بیرون شود

محمود چون بخواند تیره گشت . گفت او را بمیان سرای فرو اندازند
چنان کردند مگر با بام میانگین دامی بسته بود ابوریحان بر آن دام
آمد و دام بدرید و آهسته بزمین فرود آمد چنان که بروی افکار نشد .
محمود گفت او را بر آورید بر آورند . گفت یا ابوریحان از این حال
بازی ندانسته بودی ؟ گفت ای خداوند دانسته بودم .

گفت دلیل گو . غلام را آواز داد و تقویه از غلام بستد و تحویل
خویش از میان تقویه بیرون کرد . در احکام آن روز نوشته بود که مرا
از بئندی بماندازند ولیکن بسلامت بزمین فرود آیم و تن درست برخیزم
این سخن نیز موافق رأی محمود نیامد . تیره تر گشت . گفت او را بقلعه
برید و باز دارید . او را بقلعه عزیزین باز داشتند و شش ماه در آن
حبس بماند

در این شش ماه کس حدیث ابوریحان پیش محمود نیارست کرد

واز غلامان او يك غلام نامزد بود که اورا خدمت همی کرد و بحاجت بیرون همی شد و در همی آمد .

روزی این غلام بسر هر غزار غزنین میگذشت . فالگویی او را بخواند و گفت در طالع تو چند سخن گفتنی همی بینم هدیه بده تا ترا بگویم : غلام درمی دو بدوداد . فالگوی گفت عزیزى از آن تو در رنجی است . از امروز تا سه روز دیگر از آن رنج خلاص یابد و خلعت و تشریف پوشد و باز عزیز و مکرم گردد . غلام همی رفت تا بقلعه و پرسپیل بشارت حادثه باخواجه بگفت . بوریحان را خنده آمد و گفت ای ابله ندانی که بچنان جای نباید استاد ؟ دو درم بیاد دادی .

گویند خواجه بزرگ احمد حسن میمندی در این ششماه فرصت همی حلیید تا حدیث بوریحان بگوید . آخر در شکار گاه سلطانرا خوش ضبع یافت . سخن را گردان گردان همی آورد تا بعلیه نجوم . آنگاه گفت بیچاره بوریحان که چنان دو حکم بدان نیکومی بکرد و بدل خلعت و تشریف بند و زندان یافت .

محمود گفت خواجه بداند که من این دانستام و می گویند این مرد را در عالم نظیر نیست مگر بوعلی سینا نیکن هر دو حکمش برخلاف رای من بود و پادشاهان چون کودک خرد باشند . سخن بر وفق رای ایشان باید گفت تا از ایشان بهره مند باشند . آرزو که آندو حکم بکرد اگر از آندو حکم او یکی خطا شدی به فتادی او را .

فردا بفرمای تا او را بیرون آرند و اسب و ساخت زر و جبه مسکی و دستار قصب دهند و هزار دینار و غلامی و کنیزکی . پس همانروز که فالگوی گفته بود بوریحان را بیرون آوردند و این تشریف بدین نسخه بوی رسید

وسلطان از وعذر خواست و گفت یا بوریحان اگر خواهی که از من بر خوردار باشی سخن بر مراد من گوی نه بر سلطنت علم خویش .
 بوریحان از آن پس سیرت بگردانید و این یکی از شرایط خدمت پادشاه است . در حق و باطل با او باید بودن و بر وفق کار او را تقریر باید کرد .

اما چون بوریحان بیخانه رفت و افاضل بتهنیت او آمدند حدیث فالگوی با ایشان بگفت . عجب داشتند . کس فرستادند و فالگوی را بخواندند . سخت لایعلم بود . هیچ چیز نمی دانست . بوریحان گفت . طالع مولود داری ؟ گفت دارم . طالع مولود بیاررد . و بوریحان بنگریست سهم الغیب بر حاق درجه طالعش افتاده بود . و هر چه می گفت اگر چه بر عمیا می گفت بصواب نزدیک بود .

اصحاب تنجیم حکایت فوق را مدرك صحت دعای خود گرفته و در اطراف آن سخنها می سرایند و معرکه هائی آریند و ما با دلایل عقلی و براهین منطقی ثابت می نمائیم که این حکایت جعلی و

مدرك اصحاب تنجیم و معجول بودن این حکایت

کذب محض است

۱ - چنانکه سابقا نیز گفته ایم ابوریحان در کتاب التفهیم نسبت با حکام تنجیم می فرماید «داعی را اعتقاد در این باب بقدر اعتقاد کمترین فاس است» و این عبارت را جز بعدم اعتقاد ابوریحان نسبت با حکام تنجیم بییح امر دیگری نمیتوان حمل نمود .

۲ - در جای دیگر از همان کتاب می نویسد «بعضی از نویسندگان احکام ، علم نجوم را بر مالی و اعمال کهنه و سحره مصر مخلوط کرده و

درهم آمیخته اند ، با ایندوبیان ابوریحان جعلی بودن حکایت بالامبرهن می گردد .

گذشته از این چنانکه در ضمن حکایت گفته شده است : ابو-ریحان در طالع آنروز استخراج کرده بود که مراد در اینروز از مکان بلندی بپندازند .

حکیم می مانند ابوریحان اگر چنین استنباطی کرده بود باید اقلاً در آنروز پیر نشبی شده است از خانه بیرون نرود و خود را سلطان نزدیک نماید . اگر چه ضمناً می نویسد ولیکن سلامت بزمین فرود آیم و تن درست بر خیزم ، ولی شرط احتیاط این بود که چون در اینروز نحوستی در طالع خود دیده بود بسطان تقریب نجوید و پنبه را با تش نزدیک نکند (حب نکه با بر حرکت فوق بازه از خضر مصون نمایند و مدت ششماه بزند ان افتد) . اما چون مقام شایع ابوریحان در علم و حکمت مسلم است و شخص حکیم هرگز جانب هضم و احتیاط را از دست ندهد پس جعلی بودن این حکایت لازم می آید .

۳ - سلطان محمود که مردی مروج علم و خواهان علم و استیاد بود و از اقطار بلاد خود آنها را بدربار خویش میخواند و میدانست که ابوریحان را در عالم نظیری جز بوعلی سینا نیست پس چگونه چنین عمل بازوایی را با آن حکیم روا داشت و او را از بهم بزیر انداخت ؟

۴ - سلطان محمود با آن نخوت و جلالت هرگز حاضر نمیشود که خود را مانند کودکی خردسل قلمداد نماید چه این بین منافی مقدم مسست و ابهت وی عیبناشد شخصی که باید بر هزاران سرداران رشید و اعیان عالمقام و سرکشان و گردن فرزندان کشور پناذری مانند قلمرو سلطان

غزنوی حکمفرمایی کند هرگز رفتار خود را بر روش کود کان خرد سال تشبیه نمی‌نماید .

۵ - بفرض صحت حکایت فوق چرا سلطان محمود از ابوریحان حکم و اختیار می‌طلبید و بعد از آنکه ابوریحان حکم می‌کند سلطان امر می‌دهد که درب جدیدی احداث کنند و از آن درب خارج می‌شود؟
برای آنکه حکم تنجیمی ابوریحان را نقض نماید .

از اینجا معلوم می‌شود که سلطان محمود هم ابدأ اعتقادی با احکام تنجیم نداشته بلکه مخالف آن هم بوده است چنانکه روز حرکت ویرا بجهة جنگ با خوارزمیان که منجمین نحس شمرده بودند و معهدا سلطان غزنوی را فتح شایانی نصیب شد شاید مؤید مخالفت او با احکام تنجیم باشد و از اینجا معلوم می‌شود که نه محمود را نسبت باین احکام عقیده بوده است و نه خود ابوریحان باین احکام عقیده‌ای داشته پس باز هم جعلی بودن حکایت مذکور مدلل می‌گردد

۶ - وقتی که غلام بر سیل بشارت حادثه فالگویی را با خواجه خود بگفت ابوریحان را خنده آمد و گفت: ای ابله ندانی که بچنان جای نباید استند؟ دو درهم بید دادی .

از این عبارت نیز کاملاً روشن می‌شود که بفرض صحت حکایت مزبور حکیم ابوریحان باین اراجیف نه تنها اعتقادی نداشته بلکه مسخره هم مینموده است .

۷ - این براهین آیا باز هم صحت این حکایت را می‌توان تصدیق کرد و آنرا ملاک درست‌ی احکام تنجیم قرار داد؟

فصل دیگری در تأثیرات کواکب و ایرادات وارد بر احکام

ایراداتیکه علمای سلف بر تأثیر کواکب و بطلان احکام تنجیم کرده‌اند بقراری است که ذیلاً شرح میدهم (نفل از کتاب نفایس الفنون) ایراد اول - اولاً اگر وقوع ممکنات در این عالم یا عدم وقوع آنها بستگی به حرکت کواکب داشته باشد این ممکنات را واجب‌اند یا ممتنع و در اینصورت حادث امکان مرتفع میشود و این قول بچند دلیل باطل است. اول آنکه انسان بر عمل خیر و شر قادر و متمکن است و بدون شك اگر وقوع قضایا بواسطه حصول اسباب فلکی واجب بوده و عدم وقوع آنها بجهت عدم حصول آن اسباب ممتنع میشد انسان دارای قدرت و اختیار نبود زیرا که قدرت بر واجب و ممتنع محال است.

دوم - آنکه اگر امکان در کار خنثت نبود مدح و ذم و ترغیب و ترهیب در امور تکلیفیه معنی نداشت و توان و عقاب نباید در کار باشد چنانکه مدح آتش بواسطه گرمیش و قدح بر او بسبب سردیش عقلاً پسند و مذموم است.

و چون عمل انسان مبتنی بر امکان شد پس حرکت کواکب نمیتواند علت این عمل باشد.

امروزه صادق باشد . وقتی احکام تنجیم در عصر ما (بفرض صحت آنها) صادق می آید که تمام اوضاع و احوالیکه در دو هزار سال قبل مابین کواکب موجود بود امروزه موجود شود نه بعضی از آنها و بهمین جهت است که حضرت امیر علیه السلام در باب احکام تنجیم فرموده اند کثیرها لا يدرك و قليلها لا ينفع (۱) بنابراین تمام احکام و تسیراتی که اهل تنجیم میرافند مبنی بر تقریب و تخمین است نه واقع نفس الامر و احکام تقریبی را اعتبار نیست .

ایراد سوم - علم احکام مبنی است بر معرفت درجات کواکب و تحصیل این معرفت تعذری تمام دارد چه در آلات رصدی خللهای بسیار است و گرنه در مواضع کواکب بحسب زیجات اختلاف نبودی . و نیز اصحاب زیجات در توانی و ثوالت مسامحات زیاد میکنند و این بمرور ایام زیادتیر از درجه میشود و بجائی میرسد که موضع کواکب بحسب ذیج معینی حتای زیاد بامکان حقیقی آنها پیدا میکند و بطریق اولی این زیجه اختلافات زیادتیری باهم حاصل مینمایند و چون در مواضع کواکب اختلاف پیدا آید پس احکام متفرعه بر آنها نادرست خواهد بود .

حوالہ نقایس - تفاوت در مواضع کواکب اندکی باشد که ببرجی نرسد بلکه در درجات بود و از تجربه معلوم شده است که تفاوت بحسب درجه در اغلب اوقات مانع صحت احکام نیست .

جوان م - اولاً اختلافاتی که در زیجهای مختلف مشاهده میشود به بعضی بواسطه خس در آلات رصدی است بلکه بیشتر بجهت قدیم و جدید بودن زیجه است چه بواسطه حرکت تقدیم اعتدالین و رقص محور زمین ، بر محور ثوابت در هر سال ۵۰٫۲ ثانیه می افزاید و بهمین جهت است

(۱) تمام شر یضش ق ل درك بر نیست و کمی از آنها هم بیفایده است

که در زمان بطلمیوس نقطه اعتدال ربیعی بمحاذات صورت حمل بوده و امروز محاذی برج حوت واقع میشود و بعبارۀ آخری در دو هزار سال قبل وقتی آفتاب بنقطه اعتدال میگذاشت وارد برج حمل میشد و امروز در چنین وقتی داخل برج حوت میشود پس کسانی که احکام تنجیم را بر طبق ازصاد بطلمیوسی مینویسند باید تفاوتی خود را بشویند و این اسناد کهنه را تجدید نظر نمایند.

ثانیاً اینکه صاحب نفایس میگوید اختلاف در درجات اغلب اوقات مانع صحت احکام نیست بک سانه همه نجومی را بخاطر می آورد و آن اینست که یکی از منجمین اطریشی در چند سال قبل بعمل رصد و محاسبه یافته بود که ذوزنب هفت در روز فلان و در ساعت فلان با زمین اصطکاک خواهد کرد و عمر زمین و زمینیان پایان مرسد و برای اینکه دچار حاجۀ ذوزنب نگردد قبلاً خود را انتحار کرد. اما خوشبختانه روز و ساعت موعود در رسید و جز صوفیانی در آنکه مدتی بظهور نرسید بعد معلوم شد که منجم اطریشی چند دقیقه بی در رصد خود اشتباه کرده است یعنی جای مرکز زمین را با جسم آن اشتباه نموده و بعبارت روشن تر وقتی ذوزنب مدار زمین را تلاقی میکرد زمین تازه از آنجا رد شده است و اینوصف صاحب نفایس چگونه میفرماید تفاوت درجات در احکام تاثیر ندارد.

خلاصه، ایرادات و شبیهاتی که به امر علم و دین بر صنعت تنجیم کرده اند خواه از نصرانی و خواه از نصر دینی سبب است و جو بیانی که صرف دران این صنعت بمخالفین خود داده اند بقدری مستوی است است که ابتدائاً صلاحی دین نمیتوان بر آن کرد و نذ ما زبقیه گفتار نویسنده صرف نظر نمودیم.

حکایت عمر
خیام و پیشگویی از
مدفن خود

(نقل از چهار مقاله عروضی سمرقندی) در سنه
سته و خمس مائة (۵۰۶) بشهر بلخ در کوی برده
فروشان در سرای امیر ابوسعید جره خواجه
امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفرازی

نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم.

در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: کور
من در موضعی باشد که در هر بهاری، شمال بر من گل افشان می کند. مرا
این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوتی گزافی نگویید. چون در سنه
ثلاثین بنشابور رسیدم چهار سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک
کشیده بود و عالم سفلی از وی تیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینه
بزیارت او رفتم و یکیرا با خود بردم که خاک او را بمن نماید. مرا بگورستان
حیره بیرون آورد و بردست چپ گشتم در باغین دیوار باغی خاک او دیدم
نهاده و درختان امرود و زردالو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برک
شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا
یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از شنیده بودم. گریه بر من افتاد که
در بسیطة علمه و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم. ایزد
تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.

از باب تنجیه بازهم این حکایت را مدرک احکام خویش دانسته
و ادع می کنند که عمر خیام از روی احکام نجومی مدفن خود را چنین
یافته بود و حال آنکه خیه ابدأ اعتقاد و اعتنائی با حکام تنجیم نداشته
چنانکه چهره مقنه عروضی بعد از حکایت فوق بالا فاصله حکایت دیگری
نقل می کند که در صدر آن چنین مینویسد:

اگرچه حکم حجة الحق عمر بدیدم اماندیدم اورا در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشته باشد .

و نیز در کتاب فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم مکرر ذکر میکند که عمر خیام با اینکه خود از منجمین دوران خویش بوده معیناً نسبت با حکام تنجیم ابداً اعتقادی نداشته است و بر فرض اینکه اخبار او از مدفن خود صحیح باشد باز نمی توان صحت آنرا بر درستی احکام نجوم حمل نمود و چنان پنداشت که عمر خیام مدفن خود را از روی احکام استنباط کرده است چه آن حکیم خود بر بی اعتباری این احکام کراً اشاره نموده است فقط توجیهی که می توان بر حکایت قبل نمود اینست که گاهی از عالم غیب الهی باشد شخصی می شود که صدق آن در همان وقت یا بعد از مدتی بشود میرسد .

آری وقتی خداوند تبارک و تعالی نسبت بزبور غسل وحی فرماید: (و وحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبل بیوتاً...) (۱) پس بطریق اولی نسبت به حکیمی مانند عمر خیام الهام مدفش چه معنی دارد؟ و اگر غیر از این معتقد باشیم بر خلاف نص صریح قرآن کریم سخن گفته ایم که میفرماید:

ما تمدی نفس یای آرض تموت (۲)

ارقانی که مشغول نوشتن این کتاب بوده روزی بمن سببی گفتگو ز بی اعتباری احکام تنجیم در حضور یکی از دوستانم بمیان آمد و از دعوی

منجم غیبگو
و حکم مستخرج او

(۱) و وحی کرد خدای توبه ز بوزر غسل که مسکن گزین در کوهها و کند و بساز
(۲) هیچکس نمیدرکد آنچه خواهد مرد و گورش در کج خواهد بود

که یکی از منجمین معاصر دارد و خود را اعلم از تمام اساتید همعصر خویش می‌شمارد و احکام مستخرج از خود را مانند يك قضیه ریاضی و یا وحی آسمانی می‌داند مذاکرانی آغاز شد. در این اثنا همان رفیق شفیق من اظهار داشت که وقتی پدرم رحمه الله در حیات بود و تجارت مینمود این منجم عالی‌مقام بوی اظهار داشت که بر طبق استخراجی که اینجانب نموده‌ام تا چند ماه دیگر قیمت مناط روسیه فوق العاده ترقی خواهد کرد (۱) و اگر شما امروز مناط بخرید منافع سرشاری نصیبتان خواهد شد لذا پدرم مبالغ هنگفتی از سرمایه خود را مناط کاغذی خرید و ذخیره کرد تا پس از گران شدن بفروشد ولی بدبختانه هر قدر بیشتر مناط خرید از زانتر شد بطوریکه مناط از دانه‌ای پنج ریال تا صدی پنج تومان خریداری کرد بخیال آنکه بحسب استخراج آقای منجم بالاخره مناط گران خواهد شد و سود فراوان خواهد داشت اما افسوس که قضیه معکوس بود و قیمت مناط بقدری تنزل یافت که بالاخره بی‌بهره رسید و پدرم مبالغ هنگفتی از دارائی خود را در راه استخراج این منجم از کف داد و یک گونی مملو از این مناطهای ورشکسته برای ما باقی گذاشت و این یکی از مضار مسلمه احکام تنجیم است

گرچه ماقبالا مطالبی در این باب نوشته و انتقاد
 خود در این زیاد آورده‌ایم ولی برای آنکه افکار
 خرافاتی و بی‌اساس اهل تنجیم را بهتر بنظر

صفات سیارات و
 دلالت‌های آنها

خوانندگان برسانیم مقالات ذیل را باز از کتاب نفایس الفنون نقل نمودیم
 تا بیشتر از پیشتر ضامن حقیقت را به بی‌حقیقتی این احکام متوجه سازیم

(۱) این داستان که این قضیه قبل از تغییر رژیم دولت روسیه امپراطوری
 بحکومت کویستی بوده است

و افکار معتقدین با حکام تنجیم را از قید این اوهام آزاد نمایم .

بدانکه در اصول طبیعی مقرر شده است که اجرام فلکی از جمیع کیفیات و ذوات مبرا و منزله اند پس آنچه در باب صنعت احکام گویند که فلان کو کب گرم و خشک است و فلان کو کب سرد و تر، معنیش آنست که تاثیر بعضی حرارت و بیوست است و تاثیر بعضی دیگر برودت و رطوبت . و در کیفیت حدوث حرارت و برودت از باب احکام خلاف کرده اند . بعضی گفته اند همه کو کب حق اند و نطق و با اختیار و این افعال با اراده از آنها صادر میشود ^{۱۱۱} و بعضی از ایشان گفته اند طبیعت ایشان مقتضی آن آواز است چنانکه طبیعت آتش مقتضی سخونت است و طبیعت آب مقتضی برودت و اختلاف ایشان در مقتضیات بحسب مقادیر اجزای و از سرعت و بسوء حرکت و قرب و بعد آنها است نسبت بما

هر دو دسته از احکامین در استنباط خود بخطا رفته اند . دسته اول که کو کب را حق و ناطق و عامل و با زاده دانسته اند سخاوت بین عقیده را

نظریه هیولین
دوره جدید

فرضیه لاپلاس که صحیح تر است اندازدای محقق گشته است مبرهن میشود چه در هیئت حیدر مدار شده است که تمام سیارات منظومه شمسی در مییونپ سال پس بتدریج از آفتاب جدا گشته و زمین را نیز یکی ز همان قطعات میباشد منتها ختلافی که دارند در مقدار جرم و قرب و بعد آنهاست از آفتاب و همین قرب و بعد از آفتاب است که موجب اختلاف نور و حرارت مکتسبه در سرعت و بسوء حرکت ظاهری آنها میگردد نه آنکه از خود داری از زده و هشیستی باشند که بتوانند در مقدرات کره ارضی ما

دخالت کنند .

آری هر فعل و انفعالی که زمین ما نسبت بآنها حاصل کند آنها هم نسبت بزمین خواهند داشت و چنانکه میدانیم زمین نسبت بآنها و آنها نسبت بزمین جزیکه جاذبه متقابله نیوتنی هیچ اثر دیگری ندارند بعلاوه حرارتیکه در اعماق و کمون آنها موجود است نمیتواند منشاء اثری نسبت بزمین باشد چنانکه همین حرارت هر کزی در زمین نیز موجود است بدون آنکه بتواند در اوضاع و احوال ستارگان و ساکنین آنها (اگر موجود باشند) تغییری عارض نماید و بقرض آنکه حرارت هر کزی این سیارات در یکدیگر تاثیر داشته باشد این اثر فقط بستگی دارد بمفاصله مستقیم آنها از یکدیگر نه به ثلثیت و تربیع و تسدیس و غیره که اهل احکام تصور کرده اند .

دسته دوم که طبیعت ستارگان را مقتضی آثار دانسته اند وقتی توجه نمایند بآن عناصریکه این کرات را تشکیل داده اند خود از این نظریه عدول میکنند و توهم احکام را دره می بینند چه تمام این سیارات در عناصر با یکدیگر مشترک اند اما در باب تاثیر ثوابت ملاحظه کنید : ستاره پلوتن که در عصر ما آخرین سیاره سرحدی منظومه شمسی شناخته شده و دورترین سیارات است نسبت بما . فاصله اش از زمین تقریباً یازده ساعت نور است (یعنی نور این ستاره مدت یازده ساعت طول میکشد تا بما برسد و گو کب ثابت قنطورس که نزدیکترین ثوابت است نسبت بما قریب چهار سال نور از زمین فاصله دارد پس وقتی که پلوتن با این نزدیکی تاثیری در زمین نداشته باشد قنطورس با این دوری چه تاثیری میتواند در کره ما داشته باشد ؟ و بطریق اولی گو اکب و بته دیگر که چندین هزار سال و

بلکه میلیونها سال نور از زمین فاصله دارند ابدأ نمیتوانند در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی ما مؤثر باشند تا حکمی بتوان بر آنها بنانهد مضافاً اینکه کره خاکی ما نسبت بآنها بقدری کوچک است که آنها را ازما ابدأ خبری نیست و بلکه هرگز با دورینهای قوی هم (اگر داشته باشند) نمیتوانند کره ما را بینند .



فصلی در امتزاج

مقدمین میگویند بنا بر آنکه حرم آفتاب بزرگ
اثر آفتاب و امتزاج آن با سیارات
است و نورش بسیار و در سرعت و بطو و قریب و
بعد نسبت بما متوسط میباشد لذا ظهور آثار او
در این عالم قوی است و سخونتش بیشتر ولی زحل اگر چه مقدار جرم او
هم بزرگ است اما بواسطه غایت بعد و غایت بطو در حرکت و تغییر رنگ
شعاع او را چندان تأثیری نیست که در گرمی مؤثر باشد و لذا بیروند
آن حکم میکنند !

مریخ اگر چه مقدار جرم او صغیر است اما بواسطه عدم بطو
حرکت و سرخی رنگ او که در صورت خون سرخی آتش است تأثیر
سخونت آن در غایت قوت است باین معنی که خون سخونت او با سخونت
آفتاب جمع شود حرارت بافراط بود نه آنکه حرارت مریخ بیشتر از حرارت
آفتاب باشد و نیز از تجربه معلوم شده است که هر گاه زحل بر طالع سال
مستولی بود و او را به مریخ یا کوکب دیگر نظری نباشد در آن سال سرما
بافراط بود و اگر مریخ بر طالع سال مستولی باشد و او را با زحل و کوکب دیگر
نظری نباشد در بزم سما بی سردسیر، سرما ضعیف بود و در بلاد جنوبی
تبدیل شدن چندان گرم شود که مزاج حیوانات و نباتات از شدت گرما فاسد
گردد و بیشتر هلاک شوند.

انتقاد بر نظریه
فوق

اما سرخی مریخ که اصحاب تنجیم دلیل بر شدت
سخنوت آن گرفته‌اند بکلی اشتباه است زیرا
که اولاً نور و حرارت تمام سیارات عالم شمسی

اکتساب از آفتاب است.

نایب‌شدت نور و حرارت مکتسبه هر نقطه مادی در فواصل مختلفه می
که از آفتاب (یا هر منبع حرارت) داشته باشد (با تساوی سایر شروط)
بر نسبت عکس مجذور فاصله تغییر می‌یابد و این قضیه ایست که در فیزیک
مسلمه و مبرهن می‌باشد و نیز در هیئت ثابت است که هر گاه فاصله زمین
را از آفتاب واحد فرض کنیم فاصله خمسه متحیره که همواره منقول و عداء
احکام است چنین میشود.

عطارد	زهرة	زمین	مریخ	مشتري	زحل
۰۴	۰۷	۱	۱/۶	۵/۲	۱۰

پس بر این نور و حرارتی که هر نقطه مادی مریخی از آفتاب کسب
مینماید نسبت بزمین چنین خواهد شد:

$$\frac{1}{(۱۰)^2} = \frac{1}{۴۰۰} = \frac{۱۰۰}{۴۰۰۰}$$

از اینجا معلوم میشود که هر گاه زمین در واحد زم ۲۵۰۰ کتری
حرارت از آفتاب بگیرد مریخ فقط ۱۰۰ کتری حرارت در همان مدت
خواهد گرفت. و عبارت روشتر حرارت مکتسبه زمین دو برابر بر وجه حرارت
مریخ میشود و همچنین حرارتی که هر نقطه زهره کسب مینماید نسبت
بحرارتی که زمین در همان مدت کسب خواهد کرد چنین شود:

$$\frac{1}{(۰.۷)^2} = \frac{1}{۰.۴۹} = \frac{۱۰۰}{۴۹} = ۲ \text{ تقریباً}$$

یعنی حرارت زهره بیش از دو برابر حرارت زمین میشود.

و بنا بر این حرارت مکتسبه زهره باید بیش از چهار برابر حرارت مریخ باشد. پس باید طبع زهره سخونتش (۱) بمراتب بیشتر از مریخ باشد و حال آنکه زهره خیلی سفیدتر از مریخ است پس قسری مریخ دلیل بر حرارت و سخونت آن نمیتواند باشد بلکه این سرخی علت پیری اوست یعنی عمرش باید بمراتب از کره ارضی ما و زهره بیشتر باشد و هم چنین میتوان فهمید که حرارت عطارد متجاوز از شش برابر حرارت زمین است پس اگر اهل احکام میگفتند که سخونت عطارد یا زهره چون با آفتاب جمع شود حرارت بافراط بود بهتر قابل قبول بود.

و اما اینکه میگویند هر گاه زحل بر طالع سال مستولی بود و او را با مریخ یا کوکب دیگر نظری نباشد در آن سال سرما بافراط خواهد بود و اگر مریخ بر طالع سال مستولی بود و با زحل و کوکب دیگر نظری نداشته باشد در بلاد سردسیر شمالی سرما ضعیف بود و در بلاد جنوبی تابستان چنان گرم شود که مزاج حیوانات و نباتات از شدت گرما فاسد گردد و بیشترها از گشودن گفتاری است که بقول عرب «يضحك به السكلاء» (۲) چه هر گاه برای زحل برودتی شدید فائل شویم بطوریکه بتواند سردی اش در زمین مؤثر شود این تاثیر وقتی بیشتر نمایان خواهد شد که زمین و زحل هر دو در يك سمت آفتاب واقع شوند اعم از اینکه مستولی بر طالع سال باشد یا نباشد و با مریخ نظری داشته باشد یا نداشته باشد. بعلاوه اگر زحل بواسطه دوری، شعاعش (بقول ایشان) اثر گرمی در زمین ندارد بطور نحو ستش شدت در زمین تاثیر دارد که او را محسوس اکبر شده اند و اینکه گویند اگر مریخ بر طالع سال مستولی باشد و با زحل و کوکب

(۱) گرمی و حرارت

(۲) یعنی زن بچه مرده هم بان میخندد

دیگر نظری نداشته باشد اینهم قولی است که ایداً با علم سازش ندارد .
 چطور میشود که در اینحالت در بلاد شمالی سردسیر، سرماضعیف
 باشد و در بلاد جنوبی تابستان چنان گرم بود که
 چه گرما و سرمای نیمکره شمالی و جنوبی فقط بستگی بمیل تابش آفتاب
 دارد. نه سرمای زحل را در زمین اثری است و نه گرمای عطارد یا زهره
 نسبت باین کره تاثیری دارند تاچه رسد باینکه در نیم کره شمالی يك نوع
 تاثیری داشته باشند و در نیم کره جنوبی نوعی دیگر .

تنها نکته‌ای که در این باب باید مراعات کرد اینست که اساساً
 گرما و سرمای نیم کره جنوبی همیشه شدیدتر است از نیم کره شمالی
 زیرا که وقتی در نیم کره جنوبی تابستان است هم آفتاب بسمت الراس آن
 بغایت نزدیک است و هم فاصله اش از زمین بعد اقل میرسد و بالعکس وقتی
 در این نیم کره زمستان است هم آفتاب از سمت الراس آن بغایت دور است
 و هم فاصله اش از زمین بعد اکثر میرسد. اما در نیم کره شمالی درست
 عکس این قضایا پیش می آید .

بعقیده اهل احکام اگر مشتری یا زهره در بعضی
 از فصول با آفتاب امتزاج داشته باشد و کوکب
 دیگری را با آفتاب نظری نباشد هوای آن فصل
 معتدل بود و اگر کوکبی که همزج آفتاب میشود عطارد باشد در آن
 فصل اختلاف هوا بسیار بود .

امتزاج مشتری
 با زهره یا آفتاب

و آنچه گویند که زحل و مریخ نحس اند بنا بر آنست که حاصل از
 استیلائی زحل برودت مفرط است و از استیلائی مریخ حرارت مفرط و ظاهر
 است که افراط در هر يك از ایندو کیفیت موجب هلاک حیوانات و فساد

نباتات بود . وزحل در نحوست قویتر از مریخ است زیرا که زحل مقتضی
برودت و بیبوست است و مریخ مقتضی حرارت و بیبوست و این هر دو منافی
حیات اند .

مشتری و زهره سعدند بنا بر آنکه ایشان هر دو مقتضی حرارت و
رطوبت اند و قوام حیات با این دو کیفیت است .

و نیز چون خاصیت ایشان اعتدال هوا و وزیدن بادهای مفید است
و این امور موافق مزاج حیوانات میباشد لذا بسعادت آنها حکم کرده اند
و چون مشتری در حرارت قویتر بود و زهره در رطوبت بیشتر و حرارت
کیفیت فاعله است و رطوبت کیفیت منفعله و معونت فاعل در فعل اقوی
از معونت منفعله میباشد لاجرم مشتری را سعد اکبر نامیدند .

مسئله کائنات جو اعم از خشکی و رطوبت و

گرمی و برودت یکی از مسائلی است که باتمام
جواب ما بر
گفتار بالا

پیشرفتهای علوم امروزه معینا نسبت معلوماتش

بمجهولات آن صفر است و هنوز نمی توان فهمید که چرا زمستان یکسال
بازندگی بعد افراط میشود و یا هوا بغایت سرد میگردد و بالعکس زمستان
دیگری ایدا بازندگی نمی شود و سرمای پدید نمی آید . هوا بکلی خشک
و ملل مختلفه را گهی تهدید بقحطی مینماید در صورتیکه اوضاع کواکب
بعقیده اهل احکام خلاف آنرا نشان میدهد چنانکه مصداق مدعای ما
در سال (۱۳۳۳) بظهور پیوست .

با اینکه اوضاع انجم در تمام فصل زمستان دلالت بر سردی هوا و

برف و باران مینمورد معینا زمستان پیاپی رسید در بیشتر بلاد حتی يك
برفهم که قابل پرو کردن باشد نباید .

و اینکه میگویند زحل و مریخ نحس اند چرا که حاصل استیلائی
 زحل برودت مفرط است و از استیلائی مریخ حرارت مفرط هر دو نظر ناپجا و
 بی منطق است نه مریخ را حرارتی است که در زمین مؤثر باشد و نه برودت
 زحل میتواند در عالم ما تأثیر نماید چه کرهٔ اورانوس و نپتون و پلوتون
 که به مراتب نسبت بزحل دورتر از آفتاب اند برودتشان نیز شدیدتر از زحل
 می باشد و حال آنکه در اوضاع و احوال جوی زمین احکام نویسان ما ابداً
 آنها را بنظر نمی آورند و شاید که هنوز بعضی از ایشان خیری از این کرات
 نداشته باشند .

هم چنین با اینکه زهره از مریخ به مراتب گرمتر و بزمین هم نزدیکتر
 است معبداً حرارت آنرا ابداً در زمین مؤثر نمی دانند و حرارت مفرط را
 بمریخ نسبت میدهند معنوم نیست که این نظریات از کجی پیدا شده است
 و روی چه اصولی است؟ و بچه مناسبت زحل و مریخ را یابس دانسته اند.
 و با اینکه زحل به مراتب دورتر از مریخ است نسبت بزمین، پس چرا بید
 نحوست زحل قویتر از مریخ باشد؟ چرا بید حرارت کیفیت فاعله باشد
 و رطوبت کیفیت منفعله تا مجبور شویم معاونت فاعل را در فعل قویتر از
 معاونت منفعله بدانیم و در نتیجه مشتری را سعدا کبر بدانیم و زهره را سعد
 اصغر و دل خود را خوش کنیم که برای سعد و نحس کو کب دلیل منطقی
 اقامه کرده ایم خیر و الله نه زحل و مریخ را برتری ما نحوستی است و نه
 مشتری و زهره را سعدتی هر یک با کمال نظر و تنظیم در مدار خود بدور
 آفتاب می گردند بدون اینکه در اوضاع و احوال ما اثری داشته باشند.
 بنی آنچه تا حال از تجربه بشنوت رسیده است هر سالی که کشفی آفتاب
 زیادتر باشد تابستانش گرمتر و زمستانش سردتر است .

اصحاب تنجیم افیون را بواسطه بردتش بزحل
منسوب می‌دارند و بجهت پیوستش بعطارد نسبت
صناعت تنجیم از
میدهند و هم‌چنین گویند انار بواسطه حرارتش
بمریخ منسوب است و بجهت رطوبتش بزهره.

و نیز بعقیده این جماعت اصل درخت به آفتاب منسوب است و عروق
آن بزحل و شوك و قشرو اغصانش بمریخ و شکوفه‌اش بزهره و میوه‌اش
بمشتری و برگ‌هایش بماه نسبت دارد.

ما این مطالب را در اینجا نقل نمودیم تا علمای طب و اساتید گیاه
شناسی و متخصصین کشاورزی بخوانند و خود در صحت و سقم این افکار
بوج قضاوت نمایند و اسباب تفریح خود قرار دهند.

گرچه احکام نویسان برای هر يك از کواکب
هفت گانه دلالت‌های عجیب و غریبی ذکر میکنند
که باهیچیک از موازین علمی و منطقی سازگار

دلالت‌های
ماه

نیست ولی برای اجتناب از اطناب کلام فقط برای نمونه دلالات قمر را
ذکر می‌کنیم.

ماه دلالات دارد بر آذربایجان و موصل و هر موضعی که نمناک باشد
و درخت بسیار روید و نیز دلالت می‌کند بر هر وارید و بلور و خواتیم و
زجاج و هر سنگی که سفید و شفاف بود و از حبوب بر جو و گندم و از
میوه‌جات بر خیار و خربوزه و از مشروبات بر هر چه برودت او برابر رطوبتش
باشد و گاهی نافع بود و گاهی مضر. و از طعام بر ملاوحت (۱) و حموضت (۲)
و تفاهت (۳) و از الوان بر زرقت (۴) و سفیدی که خالص نباشد و از

(۱) شوری (۲) ترشی (۳) بی‌مزگی (۴) برافی

حیوانات بر شتر و گاو و گوسفند و هر حیوانی که وحشی نباشد و از طیور بر دراج و دجاج (۱) و از اعضا بر طرف چپ از بدن و گردن و هر دو دست و از سنین بر سن طفولیت و از انساب بر امهات و خالات و اخوات، و از طبقات مردم بر اشراف و از طبایع و افعال و احوال بر کذب و سوگند و سعادت در معاش و . . .

در هیئت جدید مسلم شده است که در ماه نه
بی اساسی دلالت‌های
آبی موجود است و نه هوایی بلکه کره‌ایست
فوق

مرده که حرارت مرکزی خود را از دست داده
و فقط از نور آفتاب روشن میشود و این مهتابی که ما مشاهده می‌کنیم
همان نور آفتاب است که از ماه بسمت ما منعکس می‌گردد و این وصف
چگونه می‌تواند دلالت کند بر هر موضعی که نمناک باشد و درخت بسیار
روید و حضور ممکن است که از کرهٔ مرده‌ئی آثار حیاتی بوجود آید؟
ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

و نمونه بارز چنین مواضعی را بچه مناسبت آذربایجان و موصل دانسته‌اند
چرا سواحل بحر خزر نباشد که هم نمناکتر و هم اشجارش به مراتب
بیشتر است؟

اما این که احکام نویسان، ماه را دلیل بر زرق و برق و سفیدی که
خالص نباشد دانسته‌اند قیاس مع الفرقی کرده‌اند چه کرهٔ ماه را اولایت
جسم صیقلی پنداشته‌اند و بدین جهت آنرا دلیل بر براقی شمرده‌اند ثانیاً
چون او را بر آن سفیدی مایل بزردی می‌بینند لذا دلیل بر سفیدی غیر خالص
گرفته‌اند در صورتی که هر دو نظر غلط و نابجاست چه در هیئت جدید

(۱) مرغ اهلی و غیر اهلی

میرهن است که کرهٔ قمر جسم صیقلی و شفاف نیست بلکه پستی ها و بلندیها و ناهمواریهای ماه نسبت بحجم آن بمراتب بیشتر از زمین است و اغلب سطح آنرا احجار آتشفشانی سرد و منجمد و کوههای مرتفع و غارهای مستدیر پوشانیده اند چنان که کوه دوئر فل ۷۶۰۰ متر و رشوز ۷۹۰۰ متر و بالاخره قله لبینیتس ۸۲۰۰ متر ارتفاع دارد در صورتی که کرهٔ زمین که حجمش قریب پنجاه برابر ماه است بلندترین کوههایش ۸۴۴۰ متر است پس چه گونه می توان چنین کره ای را جسم شفاف و صیقلی پنداشت و این احکام ناپسند را بر آن مترتب داشت؟

آری همین کرهٔ زمین ما بانمام این پستیها و بلندیهایی که در آن مشاهده می کنیم هر گاه از ماه مشاهده شود آنرا قرص مدور نورانی می بینیم که سطحش چهارده مرتبه بزرگتر از قرص ماه است در صورتی که ابدأ نمی توان زمین را يك جسم شفاف و صیقلی انگاشت.

بنا بر این تمام احکامی که مترتب بر صیقلی بودن ماه ورنك و تشعشع آن باشد از درجه اعتبار ساقط است و پس از آنکه هیئت بطلمیوس باطل شد و زمین از هر کزیت افتاد تو ما را احکام تنجیم را نیز باید درهم بیچید و مردم را بحقایق زمین و آسمان آشنا کرد نه بخرافات و اوهام اعصار گذشته چنانکه تقسیم زمین بهفت اقلیم و نسبت آنها بسیاریات هفت گانه اساس بر همین تخیلات موهومی بوده است.

بقول احکامیان اقلیم اول متعلق بزحل است
چرا که بلندترین ستارگان است و مدارش از
مدار سیارات دیگر وسیع تر و این اقلیم هم از

تقسیم اقالیم
سیارات

سایر اقلیم فراختر و از حیث معیشت فروتر و مردمانش نیز از حیث رنك و خوی بزحل منسوبند.

اقلیم دوم متعلق بمشتری است و بهمین قیاس تا اقلیم هفتم که تعلق بقمر دارد

ابومعشر بلخی گفته است که این رای بفتوای پارسیان است و خداوندان اقالیم در نزد رومیان بخلاف اینست و بفتوای اراقلیم اول اقلیم زحل است و اقلیم دوم اقلیم آفتاب و سوم اقلیم عطارد . چهارم از مشتری پنجم از زهره . ششم از مریخ . هفتم اقلیم قمر است . احکامیان بر همین تقسیم اقلیم سیارات هفتگانه و نظرات مختلفه این کواکب نسبت باماکن مختلفه تسیراتی می دانند و احکامی صادر می کنند

بدیهی است که این تقسیم بندی ها وقتی شده که نه احکامی هارا از ستاره اورانوس خبری بوده است و نه ز کواکب نیپتون در متخصیبه ایشان اثری پس اکنون که وجود در ستاره اورانوس و نیپتون محقق گشته و بلکه ستاره پلوتون نیز اخیراً با تب ضمیمه شده است و مدارات این هر سه ستاره هم محیط بر مدار زحل می باشد پس دیگر نمی توان زحل را بندترین سیارات و مدارش را فراخترین مدارات دانست تا اقلیم اول و ساکنین آنرا از حیث لون و خوی منسوب بزحل بدانیم بلکه چنانکه مکرر این نکته را یاد آور شده ایم بالاتر از زحل ستاره اورانوس و بعد از آن نیپتون و ز آن پس ستاره پلوتون است که بدور آفتاب می گردند و بنا بر این احکامیان باید پس از کشف این سه ستاره جدید دفتر احکام خود را بشویند و این رشته هی اوهام را از دست و پای مردم بازکنند .

در یکی از مجلات اطلاعات او خرداد سال ۱۳۳۱

ز قول یث منجه مصری مقتضی مفصی بآب و

تب هر چه تمهتر اخبار تنجیدی سال ۳۲ را

منجه مصری
و احکام او

پیشینی کرده بود که مهمترین آنها وقوع جنگ جهانی سوم بود چه بر طبق استخراج این منجم عالی مقام ! ! باید در فروردین ماه سال ۳۲ جنگ جهانی سوم واقع شود . نشان بهمان نشان که نه تنها سال ۳۲ منقضی گشت و جنگی بحمدالله واقع نشد بلکه سال ۳۵ نیز دارد پایان میرسید و از پرتو انفاس قدسیه تا حال چنین حادثه ای روی نداده است . بلی مستمسکی بدست سوپرستان و غارتگران داد که مایحتاج عمومی را احتکار کنند و با منافع سرشارتری بفروش رسانند و بهمین جهت باردیگری هزینه زندگی بطور سرسام آوری بسالا رفت و بیشتر از بیشتر موجبات بدبختی مردم فراهم گشت .

اینهم یکشاهد زنده دیگری از پایه و معیار احکام تنجیم است .

در آخر سال ۱۳۳۳ مقاله بالابلندی در شماره

مخصوص مجله اطلاعات هفتگی تحت عنوان

منجم پرتقالی
واحکام او

« منجمین ما حوادث سال آینده را برای شما

پیش گوئی کرده اند» منتشر شد .

در اینمقاله منجم عالی قدر پرتقالی ! ! پیش بینی هائی کرده است

که ما خلاصه آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم .

این منجم که موسوم است به رول لا با اعتقاد دارد که امسال رهبر

سیاسی هندوستان عوض میشود و چون دولت چین کمونیست قوای زیادی

درتت متمرکز میسازد لذا هند بطور غیر منتظره ای بطرف دنیای

دمکراسی غرب متوجه خواهد شد .

ما و تسه تونك (۱) امسال هم كارش محكم است و احتمالا يك

(۱) رئیس دولت چین کمونیست .

بیماری سخت و طولانی متوجه هوشی مینه است که او را با خطر شدیدی مواجه میسازد .

ستاره هاتسه تونک درخشان است ولی نساگهان خاموش میشود یعنی هرک هاتسه تونک ناگهانی است و باحوادث بزرگی توأم خواهد بود و باز رول لایبا مینویسد چرچیل و اولیای انگلستان بخوبی متوجه اند که اگر جنگ جهانی سوم برپا شود بطور قطع نه تنها امپراطوری انگلستان را نابود میسازد بلکه خود کشور انگلیس را نیز متلاشی و منهدم مینماید .

اینست که با تمام قوا برای جلوگیری از يك جنگ جهانی دیگر تلاش میکنند .

مسافرت آیزن هاور به کانادا نیز جزء احکام تنجیمی این منجه عالی مقام است .

و نیز لایبا میگوید جمال عبدالناصر رهبر مصر موفقیت های شایانی خواهد داشت .

اصلاحات ارضی عملی میشود . در ایرانیم تقسیم اراضی و تقویت خرده مالک صورت خواهد گرفت .

آقای رحیمزاده صفوی نیز در همین مقدمه پیشگویی هائی کرده اند و سال ۳۴ را سال فراوانی آب و گرانی مصنوعی قیمت و گرمای شدید تابستان و خطر جدک و بروز آن درخساوردور و احتمالاً از ناحیه مربوط بمغرب و شمال نمایان است .

فوت یکی از رجال شهر مغرب و در مشرق نیز فوت یکی از رجال روحانی ممکن است شواهدی بدست آید .

اختلاف اسرائیل و مصر را بمنتها درجه شدت نوشته اند خطر برای یکی از رجال عرب و خطر آب و طوفان نیز در سال ۳۴ از تغییرات نجومی ایشان است .

آقای مصباح نیز چنین میگویند : کشمکش و اختلاف میان دولتها (چیزیکه همیشه در میان دولتهاست) و مرک چند شخصیت مهم غربی و چند نفر از رجال شرقی و تغییر بعضی قوانین و حرفهای متناقض و عروسی زیاد و فسق و فجور زیاد و رونق عبادات در پائیز از طالع ۳۴ هویدا است .

چنانکه مطالعه کنندگان محترم ملاحظه می-

انتقادات ما
بر این احکام

فرمایند .

اولاً در مقاله فوق اخبار و تسیرات

نجومی را با اوضاع و احوال سیاسی مخلوط کرده و عنوان استخراج یا آنها داده اند بعبارة اخری علم و سیاست را درهم آمیخته و يك معجون عجیبی ساخته اند که نه میتوان مقاله سیاسی گفت و نه يك مبحث نجومی یا تنجیمی نماید چه ایندو موضوع بکلی از هم جداست و نمیتوان با یکدیگر مخلوط کرد

پس مرد سیاسی که بکلی از اوضاع انجم و احکام تنجیمی بی خبر باشد مراتب مشر و حتر و بهتر از این میتواند اوضاع سیاسی جهان را پیش بینی کند .

ثانی قسمتی از این اخبار هم که صرفاً جنبه تنجیمی دارد بنا بر آنچه ما قبلاً در تحت عناوین مختلفه اشاره کردیم نه تنها مورد اعتماد نیست بلکه جز آنچه از سیاق کلام خود ایشان پیدا است برای شخص آنها هم محقق نیست و باقید احتمال تلقی میکنند .

ثالثاً سیاق بیان این احکام یا اخبار طوری است که ضد و نقیض در آنها هویدا و آشکار است .

اما این که آقای مصباح پیشگویی می کنند که در فصل پائیز در دنیا حوادثی رخ می دهد که باعث تیره و بیداری بسیاری از مردم میشود که دست از فسق و فجور برمی دارند و بخدا و دیانت روی می آورند ما بدون آنکه زایجه می بکشیم و طالع سال استخراج کنیم می گوئیم ایشان یکماه در محاسبه اشتباه کرده اند چرا که قضایای فوق از اوایل شهریور شروع خواهد شد و تا دو ماه ادامه خواهد داشت زیرا که این مدت مصادف با ماه محرم و صفر است و هر کس می داند که در این دو ماه اغلب مردم دست از فسق و فجور برمی دارند و اگر بخواهیم صحیح تر گفته باشیم باید بگوئیم مردم کمتر مرتکب فسق و فجور میشوند و بیشتر رو بیدینت میروند . سایر احکام ایشان هم کلیتی است که بدون اطلاعات نجومی و خیار تنجیمی هر کسی می تواند پیش بینی نماید چنانکه در صفحه آخر همین مجله اطلاعات آقای حاج میرزا مهدی سپیلی اوضاع سال ۳۴ را ماه به ماه پیش بینی کرده اند که ع بجهت نمونه و تفریح خوانندگان محترم یکماه آنرا می نگاریم

خرداد - اوضاع فکری در این ماه دلالت دارد بر شروع امتحانات و رفوزه شدن تسبب و قبول شدن گردان زراعت و فراوانی گوجه و سیب قند و وزرد آوونیز گردش ستارگان دین ست برین که شب مردم خوهند خوابید و صبح بیدار رخو هذرسند و این هذرا فقط فزیر حقیر میدانه . چنان که ملاحظه می فرمائید حکم و تسهلات آقای مصباح هم دست پرتری از اکتشافات فکری آقای سپینی ندارد

ما ابتدا در سبب تالیف این کتاب شمه‌ای در
احکام تنجیمی و
محاسبات نجومی
 باب تفاوت احکام تنجیمی (Astrologie)
 و علم نجوم (Astronomie) گفتگو نمودیم
 اینک برای تکمیل اطلاع خوانندگان محترم یک باب از علم نجوم را
 ذکر می‌کنیم تا اعتبار این علم را بایستی اعتباری احکام تنجیمی مقایسه
 کنند و این دو موضوع را کاملاً از یکدیگر تمیز دهند. و مانند آن روضه
 خوان بی اطلاع حقایق علمی را با افکار خرافی اشتباه نکنند اما در باب بی-
 اعتباری احکام تنجیم و بطلان آن چه از نقطه نظر علمی و عقلی و چه از
 نظر شرعی و اجتماعی ما دلایل کافی در صفحات گذشته اقامه نمودیم و
 احتیاجی بتکرار آنها نداریم اکنون باب دیگری در صحت و استحکام
 علم هیئت و نجوم باز می‌کنیم تا به بینید که :

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

این ستاره متجاوز از چهار میلیارد کیلومتر از
کشف ستاره
نیپتون
 مسکن ما واقع و برای چشمهای غیر مسلح
 (بدون دوربین) مطلقاً غیر قابل رؤیت است اما
 بواسطه اختلافات و بی نظامی‌هایی که در ستاره اورانوس مشاهده میشود
 هر عالم ریاضی را معتقد می‌داشت که باید در ماوراء این سیاره ستاره
 دیگری و در آن طرف این عالم جهان دیگری موجود باشد که بچشم ما
 نمی‌آید .

چه هر گاه سیاره‌ای فقط در تحت تاثیر جاذبه آفتاب واقع شود
 باید مدار بیضی شکلی بدور آن بپیماید که بادر نظر گرفتن فاصله آن از
 آفتاب و جاذبه‌ای که بر این ستاره وارد می‌آید می‌توان موقعیت این کوکب

را در آسمان محاسبه نمود و بعد با دوربین رصد آن ستاره را در آسمان پیدا کرد.

اما خود سیارات هم نسبت بیکدیگر جاذبه‌ای دارند که باید آنها را در محاسبات ملحوظ داشت و همین جاذبه‌های متقابل است که سبب اختلاف در نظم حرکات آنها می‌گردد.

منجمین قبلا جدول‌هایی ترتیب می‌دهند که موقعیت هر ستاره‌ای در آسمان از روی آنها بدست می‌آید بطوریکه این جدول‌ها هم برای منجمین و جغرافیین مفید است و هم ملاحان در بحر پیمایی از آنها استفاده مینمایند

یکنفر منجم پاریسی موسوم به بوارد *Bouvard* در سال ۱۸۲۰ میلادی در حالیکه جدول حرکات مشتری و زحل و اورانوس را تنظیم میکرد ملاحظه نمود که محاسباتش در دو سیاره اول بزندهای جدید مطابقت میکند ولی با اورانوس اختلافاتی دارد که غیر قابل توجیه است.

این اختلافات تا سال ۱۸۴۵ تمام منجمین مخصوصا بوارد و مدلر *Mädler* و بسل *Bessel* و ولز *Valz* و آراگو *Arago* را بشدت متحیر میداشت

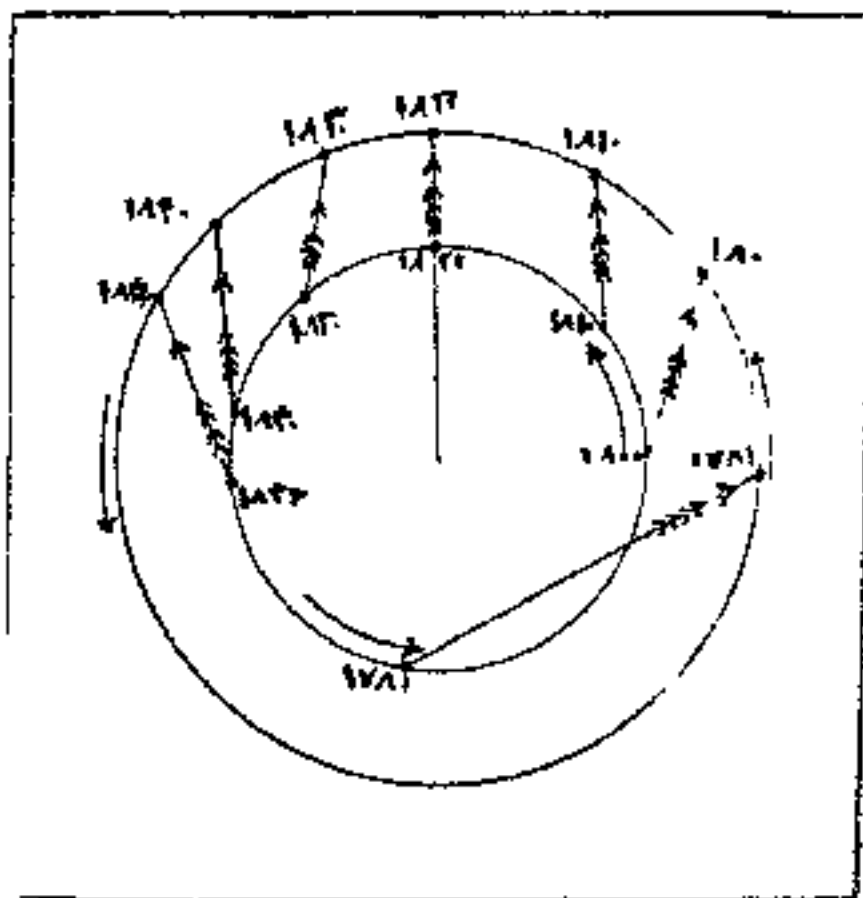
تا بالاخره ایشان را معتقد ساخت که این بی‌نظامی‌ها باید بواسطه وجود سیاره مجهولی باشد که در ماوراء اورانوس واقع است. نخستین کسیکه

شروع بتهقیقات ریاضی در این باب نمود بسل معروف بود که بدبختانه در همین اوان مریض شد و افتخار کشف این ستاره را بگوزبرد. در حالی

که اختلاف مد بین موقعیت اورانوس که از محاسبات بدست می‌آمد و جایی که عمل رصد نشان میداد دائما افزایش مییافت بطوریکه در سال

۱۸۳۰ میلادی این اختلافی ۱۰ ثانیه قوسی بود و در سال ۱۸۴۰ به ۹۰ ثانیه رسید و در ۱۸۴۴ به ۱۲۰ ثانیه و در ۱۸۴۶ به ۱۲۸ ثانیه بالغ شد.

البته این مقدار اختلاف برای کارهای متعارفی و اشخاص عادی ناچیز و غیر قابل توجه است ولی برای یکنفر منجم يك چنین اختلافی غیر قابل اغماض و موجب نازاحتی خیال و بی‌خوابی اوست .



دایره داخلی مدار اورانوس است و دایره
سروبی مدار نپتون

میتوان از روی این شکل سبب بی‌نظمی های اورانوس را باین نظر دریافت . چنانکه در لحظه می‌کنید از سال ۱۷۸۱ تا ۱۸۲۲ میلادی اثر جاذبه نپتون اورانوس را جازم می‌کشد یعنی بر شتابش می‌افزاید در صورتیکه از ۱۸۲۲

تا ۱۸۴۶ بعکس آنرا عقب می‌اندازد و از طول نجومی (۱) که باید داشته باشد می‌کاهد .

این موضوع در سر لوحه مذاکرات علمای فن بود تا آرا گو که خود پیشرفت‌ترقیات علمی عصر خویش محسوب میشد این مسئله را باین جوان محاسب و ریاضی دان قبیلی در میان گذارد که نامش لووریه بود (۲)

(۱) طول نجومی هر کویک قسمتی است از منصفه البروج که واقع باشد مابین دایره طولی آن کویک و نقطه اعتدال ربیعی

(۲) لووریه در سال ۱۸۱۱ میلادی متولد و در سال ۱۸۵۰ جانشین فرانسوا آرا گو مدبر رصد خانه پاریس شد و در سال ۱۸۲۷ از دنیا رفت

این ریاضی دان عالی‌مقام در حل مشکلات این قبیل مسائل که در اثر جاذبه ستارگان دنباله‌دار پیش می‌آمد زبردستی خود را کمراراً ابراز داشته بود.

لووریه چون از موضوع مسئله آگاه شد فوراً شروع بسکار نمود. ابتدا تمام محاسبات بوارده را تجدید نظر کرد بعد تمام بی‌نظامی‌هایی که در اثر جاذبه زحل متوجه اورانوس میگردد بمحاسبه در آورد سپس جاذبه مشتری را نیز بحساب در آورد و دومرتبه مدار اورانوس را حساب کرد تا مطمئن شد که اعوجاجات اورانوس را نمیتوان بحساب زحل و مشتری گذارد و گفت «اکنون بر من مدلل شد که یت عدم توافق صریحی مابین رصد و موقعی که از محاسبات بدست می‌آید در اورانوس موجود است که نمیتوان بقانون جاذبه آفتاب و سیارات معلومه توجیه کرد و تنب باین معلومات هرگز موفق بحل این مسئله نخواهیم شد»

بوجود این عدم توافق مسلم، لووریه در قانون جاذبه عمومی ابد تردید حاصل نکرد بلکه معتقد شد که حتماً باید در ماوراء اورانوس سیاره دیگری باشد که بطور تندوب نسبت باین سیاره تاثیر میکند و آهسته آهسته حرکت آنرا تغییر میدهد و از این پس وجود سیردای در خارج مدار اورانوس محقق گشت

لووریه برای یافتن این سیزده ابتدا چنین فرض کرد که بر حسب جدول بد (۱) فصله این ستاره از آفتاب باید ۳۶ باشد (۲) و نیز بر این

(۱) Bode یکی از منجمین آلمانی است که ز ۱۷۴۲ تا ۱۸۲۷ میزیسته است

(۲) بر طبق جدول بی-۸ از ۸- با سه رجوع شود به هیئت ما شماره ۱۴۴

در مدت ۲۱۶ سال یکدور بدور آفتاب میگردد و روی این فرض تکیه نمود و موقعیت آنرا (در آسمان) حساب کرد و جرمی را که باید داشته باشد تا چنین انحرافی در اورانوس پدید آرد بحساب آورد و چون بنا بر این معلومات مدار اورانوس را مجدداً حساب کرد دید که جاهای آن بابتوری موافقت دارد بطوری که بیشترین اختلافات حاصله مابین رصد و محاسبات از $4/5$ ثانیه تجاوز نمیکرد معیناً این مسئله عالی و غامض حل شده تلقی گشت .

لذا در هشتم شهریور ۱۱۲۴ لووریه بانجمن علوم اعلام داشت که ستاره منظوری باید در طول 326 درجه یعنی در 5 درجه شرقی کوکب 4 از صورت جدی واقع باشد و در ۲۶ شهریور، بد کتر گال که در رصدخانه برلن کار میکرد نوشت و از او خواش کرد که این ستاره را تجسس کند (زیرا که نقشه صور منطقه البروج را در آنجا مفصلاً ترسیم کرده بودند). دکتر گال در ۳۱ شهریور نامه را دریافت کرد و شب که هوا صاف و کواکب درخشان بود دورین خود را بنقطه ای از آسمان که لووریه خبر داده بود متوجه ساخت و چون بدقت ملاحظه نمود کوکبی مشاهده کرد که در روی نقشه نبود بعلاوه قرص محسوسی که مشیخس سیاره است دورین نشان میداد .

موقعیت این ستاره در آسمان بطول 327° و 24° و بمحاسبه 326 و 32 بود و چنانکه ملاحظه میشود اختلاف این دو طول کمتر از یکدرجه یعنی 5 است

حال بینیم علت این اختلاف چیست ؟

چنانکه قبلاً متذکر شدیم لووریه فاصله نپتون را از آفتاب $36(1)$

(۱) واحد فاصله زمین است از آفتاب

فرض کرد و حال آنکه این فاصله حقیقه باید ۳۰ باشد و چنانکه میدانیم در مسائل سیئاله (یعنی مسائلی که معلوماتش بقدر کافی نباشد) جواب های متعدد پیدا میشود. لووریه مجبور بود که در این مسئله یا فاصله را معلوم فرض کند و جرم ستاره را استخراج نماید و یا جرم آن را معلوم بگیرد و فاصله را پیدا کند. اما هر چه فاصله بیشتر باشد باید جرم اثر کننده هم زیادتر باشد تا موجب انحراف معین گردد و بالعکس.

اما چون جدول بد چندین دفعه امتحان صحت خود را داده بود (چه در کشف سیارات صغار و چه در کشف اورانوس) لذا لووریه هم در اینموقع فاصله ستاره مجهول را قریب جمده نهم از آن جدول گرفت یعنی عدد ۳۶ را انتخاب کرد باینجهت جای حقیقی آن با مکانیکه لووریه تعیین کرده بود اندکی تفاوت داشت مضافاً باینکه مدت دوران سیاره ۱۴۶ سال و ۲۸۱ روز است و لووریه ۲۱۷ سال و ۱۴۰ روز حساب کرده بود و جرم سیاره را لووریه $\frac{1}{۹۴۰۰}$ جرم آفتاب گرفته بود و حال آنکه بعد معلوم شد که این جرم $\frac{1}{۱۹۷۰۰}$ جرم آفتاب است بلی تمام این اختلافات از گرفتن عدد ۳۶ بجای ۳۰ ناشی شد. معیناً باید هم لووریه را کاشف اصلی نپتون دانست و هم نسبت باعجاز علوم ریاضی سر تعظیم فرود آورد چه فقط بقدرت همین عنوم بود که لووریه بعد از یک سلسله محاسبات نجومی پیچ در پیچ بی شجاعت بمیدان گذارد و از وجود سردای ندیده در ماوراء اورانوس خبر داد و با مهارتی تمام جای اینکو کب نامرئی را در آسمان پیدا کرد.

العظمة لله الواحد القهار

خدای بزرگی سزاوار تو است که اینعقل و دانش زانوار تو است

مرحوم فلاهاریون منجم شهیر فرانسه در کتاب نجوم عمومی خود (Astromomie populaire) که در سال ۱۹۲۲ میلادی بطبع رسیده است احتمالاً از وجود يك سیاره‌ای در ماوراء نپتون خبر میدهد و فاصله آنرا از آفتاب ۴۸ برابر فاصله زمین میدانند و امروز که ستاره پلوتون (Pluton) کشف شده و اوضاع نجومی آن بمحاسبه آمده است فاصله آنرا از آفتاب ۳۵ برابر فاصله زمین یافته‌اند. پس بیش گویی این منجم عالی‌مقام نیز قابل تقدیر و ستایش است.

انتباه - محاسبات لووریه و اعمال رصدی سال گوشه‌ای از علم شریف نجوم بود که ملاحظه نمودید. حال يك گوشه دیگر هم از صنعت تنجیم بشما نشان میدهیم و مقایسه ایندو را بخودتان واگذار میکنیم تا ببینید که تفاوت ایندو از کجاست تا بکجا!

بعقیده اهل تنجیم برج حمل خانه مریخ و گوشه دیگری از تنجیم
 و بال (۱) زهره و هبوط زحل و شرف آفتاب در
 ۱۹ درجه آن میباشد این برج مذکر و نهاری و
 یابس و صفر اوی و منقلب و شمالی و ربیعی است و هر که بطالع حمل متولد
 شود متوسط انگامه و پرمو و مجعد باشد و رنگش مایل به بنائی یا خرمائی
 و سیاه چشم و بعضی ازرق و سیه چشم نیز گفته اند که دم بسرخمی زند.
 پیشانی‌ش برجسته صورتش گرد و دراز گردن و گوشه‌هایش کوچک و فراخ
 چشم و خوب صورت و لب زیرینش باریک باشد و دوستدار اخبار و اشعار
 و دلیر و گشاده روی و خندان و خودبین بود.

نور خانه زهره است و فرح و وبال مریخ و شرف قمر در ۳ درجه

(۱) و آن هر سیاره برجی است که مقابل خانه آن سیاره باشد

آن است و نیز مؤنث و لیلی و خاکی و سرد و خشک و سوداوی و ثابت است
و هر کس بطالع نو و متولد شود بلند قد و پر هیبت و کم عقل و شریر النفس
و مکار و کاذب و متلون و ساعی و شکم بزرگ و گردن کلفت و ضخیم الاطراف
و دراز بینی و پیشانی و دهنش فراخ با ابروان باریک و چشمانی سیاه و
درشت و لبهای کلفت و سیاه موی و خرمائی رنت و شهوتران باشد

جوزا خانه عصاره است و وبال مشتری و شرف رأس و هبوط ذنب
این برج مذکور است و نهاری و کره وتر و دموی و ذوجسدین و هر که بطالع
جوزا بود خوب صورت و معتدل القمه و متناسب الاعضاء و خوشبوی و
کریم الاخلاق و صاحب کتاب و فلسفه و ادیب و امین و ثابت قدم و خوش
چشم و ابرو و باریک گردن باشد

سرطان خانه قمر و مریخ است و وبال زحل و سرف مشتری
و هبوط مریخ میباشد این برج مؤنث و بیانی و عنقبن است هر که بطالع
سرطان متولد شود سلیم الاخلاق و ضحیه استخوان و درازی چشمه نی ریز
و دراز دست و بلند پا و فرخنده باشد و تیر سپاه چشمه و حافظ نظر و بینی
و دندانهایش راست نباشد و موهایش باریک و کپه پشت و عیجد و نیم تنه
بالایش نسبتاً چاق تر از نیمه پائینش باشد و رنگش اندکی ده سیاهی
زند و کثیر الاولاد و بسیار متلون باشد

اسد خانه شمس و فرح و وبال زهره و در آن شرف و هبوط
نیست. این برج ثابت و مذکور و نهاری و حار و یابس و صغری است
هر کس بطالع اسد بود خوش هیبت و مبین و غضنک و غیور و
متکبر و سخت دل و جپیر الصوت و شجاع و صاحب مکر و خدعه و کثیر
النکاح و کم اولاد باشد. سینهاش فراخ و قوی دست و پنجه و دهنش
فراخ و سابقش باریک و چهره اش سرخ رنت است که ده سپیدی زند

سنبله خانه عطارد و فرح و شرف آن است و وبال مشتری و هبوط زهره و ذوجسدین و مؤنث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی است. هر کس بطالع سنبله باشد سلیم الاعضاء و مایل بلندی و گشاده روی و سخی الطبع و خوشبوی و گندم گون و بعقیده بعضی زرد رنگی باشد که دم بسفیدی زند و بعلاوه نطاق و بلیغ و صاحب دهاء و محیل و با ادب و عالم و حکیم و با وقار باشد ولی بعقیده بعضی سبک سرویی ثبات و فکور و غمگین بود (ملاحظه کنید که اینها متناقض یکدیگرند) و این اوصاف بحسب قوت و ضعف عطارد است و نیز دوستانار لهو و لعب و در عفت و فجور متوسط و رغبتش بنکاح کم باشد.

میزان خانه زهره و وبال مریخ و شرف زحل و هبوط آفتاب است این برج منقلب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دمووی است. هر که بطالع جوزا باشد صاحب مرتبه یا ادیب و ندیم و یا اهل صنعت بود و نیز معتدل - القامه و معتدل المزاج و پرمو ولی غیر مجعد و قشنگ بینی و دارای چشمان شهبازی و بعقیده بعضی سرمه‌ای و گشاده روی و خوش خلق و کریم و صاحب تدبیر و عقل و انصاف و سفید رنگ و کثیر الشبوه و در زنا و لواط حریص باشد.

عقرب خانه مریخ است و فرح او و وبال زهره و هبوط قمر و ثابت و مؤنث و لیلی و سرد و تر و بلغمی است. هر کس بطالع عقرب باشد کثیر الاولاد و باریک اندام و سلیم الاعضاء و کثیر العمل و کوچک صورت و متوسط العین و فراع دهان و شانه پهن و پهن بینی و دراز دست و بلند ساق و بلند قدم و بخیل و سخن چین و شرور و بدخواه مردم و وقیح و محزون باشد.

قوس خانه مشتری و فرح آنست و وبال عطارد و شرف ذنب و هبوط رأس و ذوجسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک و صفاوی است. هر کس بطالع قوس متولد شود خوشروی و بلند پیشانی و باریک هوی و شکم بزرگ و معتدل الاندام و معتدل الصوت و بلندران و سخت ساقین و سپید رنگ باشد که کمی دم بسرخی زند ولی بعضی گفته اند چنین مولودی سطر هوی و دراز ریش و پهن بینی و بلندبالا و چابک و بزرگ نهاد و مبذر و بیفکر و صاحب ادب و بیمکر و کید و در عفاف متوسط و شهوتران باشد.

جدی خانه زحل است و وبال قمر و شرف مریخ و هبوط مشتری جدی برجی است منقلب و مؤنث و لیبی. هر کس بطالع جدی زاید کندم گون و باریت اندام و خشک اعضاء و یر هوی و کشیده صورت و بلند محاسن و بطیسی الحركات و سریع لنظر و مودك الطبع و ضعيف الصوت و شدید انقباض و پرحینله و لهو و لعب دوست و در مقابل شدايد بردبار و سریع الاقلام (ضد و تقیض) و غصه خوار باشد.

دلو خانه زحل است و وبال آفتاب و هیج کو کبی در آن شرف و هبوط ندارد. این برج ثابت است و عوئی و گره وتر و نهوی و مذکر و نهاری و هر که بطالع دلو زاید عایل بینندی قدمت و عالی نظر و صافی لون که گهی بزندی دمزند و نیز سیاه چشم و دارای لیبی کثفت و صورت یهن و سینه فراخ و بینی بزرگ و اضرافش پر گوشت و بسیار عقیف و سخی و حریص بزینت و شیرین زبان و خوش محوره و کوشادر جمع مال و ساکن طبع و دلیر و بد دل باشد (در وقت سختی و شدت) .

حوت خانه مشتری و وبال عطارد و هبوط آن و شرف زهره است

این برج مؤنث و لیلی و آبی و سرد و تر و بلغمی و ذوجسدین است . هر کس بطالع این برج متولد شود دارای کله بزرگ و پرموی و تنگ پیشانی و فراخ روی و سفید رنگ که بزردی دم زند و خوش محاسن و نیک اندام و گرد چشم بود و گاهی بر صورت او خالی باشد و نیز چنین مولودی نیک . رای و خوش طالع و خوش خلق و زینت دوست و با امانت و متدین باشد چون درست در اعماق و بطون این سطور دقت شود:

اولاً ضد و تقیضهای زیادی در آن مشاهده خواهد شد که خود دلیل بر بطلان آنها است .

ثانیاً اختلاف آراء اهل احکام در آن بسیار است و این خود برهان قاطعی بر سستی احکام میباشد .

ثالثاً هر گاه شما خوانندگان محترم طالع خود و فرزندان تان را با این بروج تطبیق کنید و اوضاع و احوالیکه برای مولود آن برج گفته اند مطالعه نمائید معلوم خواهد شد که در میان هزار نفر یک نفر با گفته های اهل احکام مطابقت ندارد و از همینجاستی و نادرستی این احکام بر خود شما مسلم خواهد شد .

در زیج بهادری که جدیدترین زیجهای فارسی است باینکه مؤلفش (۱) طرفدار احکام تنجیم میباشد مقدمه ای بر احکام نجوم و صحت و سقم

تغواهی دیگر
بر مدعای ما

آن مینویسد که ما خلاصه آنرا در اینجا مینگاریم و مختصر جرح و

(۱) ابوالقاسم معروف بعلامه حسین متوطن جوینور از بلاد هند

زیج بهادری بالنسبه دقیقترین زیجهای فارسی است و اشخاصی که با زیجهای فرنگی و السنه خارجه سروکار ندارند عموماً با این زیج کار میکنند این کتاب در سال ۱۸۵۵ میلادی در هند شروع بچاپ شده است

تعدیلی در عبارات آن مینماییم تا مطابق انشاء و زبان ابناء وطن ما باشد. آنچه منجمان حکم میکنند مستنبط از استقراء و تمثیل است نه بطور حجت و دلیل و قطع نظر از این، تاثیر هر چیز بدست مؤثر حقیقی است که هر لحظه در تغییر و تبدل تاثیر اشیاء اختیار تام دارد



بنابر این هرگز یث نفر احکامی و اهل تنجیم نمیتواند لزوی نظرات کواکب حکمی بنماید و تسیراتی براند چه لا مؤثر فی الوجود الا الله

و باز چند سطر بعد همین مؤلف میگوید .

احکامیان اسلام از اهل شرع تصدیق دارند باینکه هر گاه نسبت با حکام تنجیمی علم یقین داشته باشند مخالف کتب مجید و قرآن حمید رفتار کرده اند که میفرماید و عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی ارحام و ماتدری نفس ما ذاتکسب غدا و ماتدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر (چون ما قبلا هم ترجمه این آیه را نگاشته ایم دیگر احتیاجی تکرار آن نمی بینیم) پس مطابق شرع مقدس تعلیم و تعهد در حکمرانی علم تنجیم آیا چه صورتی دارد ؟

واضح است که هر گاه تاثیرات اجرام علویه را ذاتاً مستقر دانند و قضا و قدر را در آن مدخلیتی ندهند و احیاناً جزن بدارند که آنچه در عالم کون و فساد واقع میشود محض تاثیرات کواکب است چنانچه منجمان زردشتیان همین عقیده را دارند و بعضی از بر اعمه عصر ما بر همین اعتقادند لامحاله صاحب چنین اعتقادی و عامل آن بموجب شرع شریف اسلام کافر و ملعون است .

و در اشتغال بعلم احکام نجوم میان علمای ما اختلاف است. اکثر علماء نظر کردن و فکر نمودن و یاد گرفتن و یاد دادن احکام تنجیم را حرام میدانند زیرا که ظاهر احادیث بسیار بر آن دلالت دارند (مانند احادیثی که ما قبلا در این کتاب ذکر کرده‌ایم - مؤلف) و ملاحظه فرمایید عاملی و ابن طاووس و بعضی دیگر گفته‌اند که اگر اعتقاد بتأثیر نداشته باشند حرام نیست.



کدام عاقلی است که مدت‌ها رنج و مشقت بخود تحمیل کند. حرکات کواکب را حساب نماید سهم السعاده و سهم الغیب و شرف و هبوط و بیت و وبال و فرح و طالع و سقوط و رأس و ذنب و غیره و غیره را تعیین نماید و حکمی بر آنها صادر کند بالاخره که چه؟ برای آنکه اعتقادی بحکم خود نداشته باشد!! پس اینهمه زحمت برای چیست؟ برای هیچ!!

اما اگر معتقد باحکام خود باشد فعل حرامی مرتکب شده است زیرا که در اثر همین اعتقاد مرد میرا میفریبند و گمراه میکنند. گروهی را دچار قحطی مصنوعی مینمایند. عده‌ئی را ورشکست میکند خانوادهائیرا ازهم میپاشد. دلهائیرا دچار شک و تردید مینماید و بالاخره ملتیرا ضایع و عاطل و باطل می‌سازد پس البته چنین علمی باید تعلیم و تعلم و اشتغالش حرام باشد.



از جمله علمای اهل سنت و جماعت امام غزالی در کتاب احیاء العلوم مینویسد که: المنهی عنه فی النجوم امران: احدهما ان یردق بانها فاعله لاثارها مستقل بها.

والثانی تصدیق المنجین فی احکامهم لانهم یقولوبها عن
جهل وهذا لعلم کان معجزة الانبیاء ثم اندرس فلم یبق الا ماهو
مختلط لم یتمیز فی الصواب والخطاء

ترجمه عبارات غزالی اینست : از آنچه در علم نجوم نهی کرده اند
دو امر است یکی تصدیق کردن باینکه کواکب فاعل اند برای آثار خود
و مستقل اند با لذات . دیگر تصدیق منجمین در احکام ایشان چه از راه
جهل این احکام را صادر میکنند و حال آنکه اینعلم معجزة بعضی از انبیا
بوده است و بعد ازین رفته است پس اکنون از اینعلم چیزی باقی نیست
مگر یک چیزهای مختلط و پراکندهئی که در آن امتیازی از صواب و خطا
نمیباشد .



خاتمه

در پایان این گفتار لازم دانستیم چند کلمه هم در باب عظمت جهان هستی تا آنجا که فهم بشر بآن راه یافته است بنگاریم اما نه برای ارباب علم و معرفتی که خود منبع فضل و دانش اند و چشم تیزبین آنها تا اعماق آسمان را شکافته است بلکه برای کومه بینانیکه عالم خلقت را منحصر بکره ارضی خود پنداشته اند و برای اصحاب تنجیم و احکامیانی که قلمرو بی‌منتهای ربوبی را محدود بپفت سیاره ناچیز و منحصر بپروج دوازده گانه و کواکب مرتبه خود انگاشته اند و تسییرات بی‌اساسی بر اوضاع مختلفه آنها رانده و از آنها کتابهایی انباشته اند که عقل سلیم و فهم مستقیم بر آنها میخندد. اینان گمان کرده اند که عالم انجم و جهان افلاک همین است که بچشم نزدیک بین خود می بینند و تصور میکنند که بجمیع رازهای نهانی این افلاک راه یافته اند.

پس گوئیم تمام ستارگانی که با چشم میتوانید در آسمان صاف و شفاف مشاهده نمائید فقط در حدود پنجهزار عدد است.

و اگر بدور بین متوسطی که قطر عدسی آن دوازده سانتیمتر باشد آسمان را تماشا کنید ۲۵ میلیون ستاره خواهید دید یعنی تعداد کواکب مرتبه ۵۰۰ برابر کواکبی خواهد شد که با چشم میدیدید.

و هر گاه بادور بین رصدخانه پالومار (در ایالت کالیفرنیا آمریکا)

که اخیراً بکار انداخته‌اند با آسمان توجه نمایند قریب دو میلیارد ستاره خواهید دید و باز هم این عدد را نمیتوان تعداد نهائی کواکب دانست بلکه بعد از آن عدد ستارگان را تا ۴۰ میلیارد بر آورد کرده‌اند یعنی ۸ میلیون برابر آنچه که اشخاص کسوتی بین بحشم نزدیک بین خود می‌بینند.

مثلاً هر گاه که کشتان (بقول عوام راه مکه) را بادوربینهای نسبتاً قوی مشاهده نماییم این جاده سفیدرنگ بمیلیونها کواکب متمایز تجزیه می‌شود و سجایی ثریا (۱) که با چشم ساده ۶ الی ۷ ستاره در آن مشاهده میشود چون با تلسکوپ مشاهده کنیم ۶۰۰ کواکب متمایز در این توده رؤیت می‌گردد و صفحات عکاسی حساس متجاوز از ۲۰۰۰ ستاره در آن نشان می‌دهد و همچنین است سجایی سرطان و قنطورس و مدژلان که هر یک مرکب از هزاران ستاره و شمس می‌باشد و هر شل منجم معروف در عصر خود تا ۲۵۰۰ سجایی فهرست کرده است و منجمین عصر جدید معتقداند که هر یک از این سجایی که کشتانی هستند در آسمانی که نزدیک بعالم مربوطه آنها است (خس انظر و ما ذاقی السموات و الارض (۲) حال اگر بخواهید از فواصل بین کواکب قاعاً خاکمی آنگاه شوید چنان که سابقاً هم اشاره نمودیم نزدیکترین آنها فاصله‌اش از ما قریب ۴ سال نور است و دورترین شان که اخیراً بهمان دوری رسد خانه کالیفرنیا مشاهده شده است فاصله‌اش تریست میلیارد سال نور تخمین گشته است. درست وقت

(۱) سجایی توده‌ای از کواکب است که با چشم ساده مانند لکه‌ای بر رقیقی بنظر می‌آید.

(۲) بگوئی بیغمر (ص) چشم حقیقت بین خود را باز کنید و ببینید که در آسمانها وزمین چیست؟ (قرآن سوره یونس آیه ۱۰۱)

نمائید گفتیم يك ميلیارد سال نور. این عددیست که گفتنش آسان است اگر بخواهیم آنرا بارقام بنویسیم چون نمی توانیم همه آنها را در يك سطر بخوبی بکنجانیم لذا میگوئیم این مسافت به حسب کیلومتر عبارت از عدد ۹۶۶۷۲۸ است که ۱۶ صفر در زمین آن باشد و تازه این مسافتی است که آخرین دورین اختراعی بشر توانسته است تا امروز و تا آنجا کواکب غول پیکر را مشاهده کند.

اگر بخواهید از میزان حجم و بزرگی آنها مطلع شوید باید بگوئیم :

آفتاب ما که حجمش يك میلیون و سیصد هزار برابر زمین است هر گاه گلوله ای بقطریازده سانتیمتر فرض شود ستاره نسر واقع هندوانه ای خواهد شد که بقطر ۲۶ سانتیمتر باشد و عیثوق گلوله ای می شود بقطر ۱.۳۰ متر و در آن بقدر گلوله ای خواهد شد که قطرش ۲۶۰ متر باشد بطالع جوزا گلوله میشود بقطر ۳۲ متر یعنی قریب ۳۰۰۰ برابر قطر آفتاب و لذا حجمش ۲۷/۰۰۰۰۰۰ برابر حجم آفتاب خواهد شد. اما خیال نکنید که این بزرگترین ستاره های جهان است بلکه ستاره قلب العقرب که معروف خاص و عام می باشد شعاعش قریب ۵۰۰ برابر شعاع خورشید است و بنابراین حجمش قریب ۱۲۵/۰۰۰۰۰۰ برابر خورشید ما خواهد شد پس اگر ستاره قلب العقرب که خود آفتاب غول آسایی است جایش را با آفتاب ماعوض کند دیگر خورشید را نخواهیم دید و بجای آن آفتابی مشاهده می کنیم که قرصش قریب ۲۵۰۰۰۰ برابر خورشید ما باشد اما در این صورت زمین و تمام موجودات آن از شدت حرارت می سوخت و بخار می شد.

اکنون قدری هم در باب جرم و سنگینی این کواکب گفتگو کنیم تا بیشتر بعظمت آن خالق لایزال پی ببریم که تمام این عوالم از علوی و سفلی، بزرگ و کوچک، سبک و سنگین، مسکون و غیر مسکون در تحت قدرت و اختیار اوست .

اما جرم آفتاب ۳۲۷۲۲۲ برابر جرم زمین و جرم زمین یا وزن آن قریب $۱۰^{۲۱}$ تن است پس جرم آفتاب بحسب تن عدد ۳۲۷۲۲۲ خواهد شد که ۲۱ صفر در زمین آن باشد و از اینرو میتوان مقیاس تقریبی از وزن قلب المقرب و بطالجوزا و غیره بدست آورد .

اما مهمتر از این، وزن مخصوص یا میزان تراکم بعضی از این کواکب است که انسان را دچار بیت و حیرت میسازد و بی اختیار سر تعظیم در پیشگاه خالق این اجسام فرود می آورد . از آن جمله ستاره مصاحب شعری یمانی (۱) است که همواره بدور آن میگردد و از روی تحقیقات عثمیه ای که در این کواکب مصاحب بعمل آمده معلوم شده است که وزن مخصوص آن ۲۵۰۰ برابر وزن مخصوص پلاتین میباشد و میدانیم که مابین جمیع اجسام ارضی ما پلاتین از همه وزینتر و وزن مخصوصش ۲۳ است (وزن مخصوص زمین ۵ الی ۶ است) حال فکر کنید که ساختمان این ستاره از چه عناصری بید باشد ؟ مثلاً اگر یک بطری پتائتری از این ماده پر کنی و وزنش معادل ۱۹۰ خروار خواهد شد که بزرگترین کامیونپ نمیتوانند این بطری کوچک را بکشند و نه هوزب اشعری (۲) .

آیا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله چه تسکونی آسمان را مشاهده میکرده

(۱) یکی از کواکب صورت کب کبر است که در برج جوز واقع است
 (۲) برستی و حقیقت که اوست فریخته و پروردگار شعری . (قرآن مجید
 سوره ۵۳ به ۵۰)

است و یابشت چه دستگاه یسیمی قرار داشته است که چنین رموز و اخبار عجیبی با و وحی عیثده است؟! و مهمتر از همه اینها ستاره کوچکی است که در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی بوسیله کپپر امریکائی کشف شده است. حرارت سطحی این ستاره ۲۸۰۰۰ درجه و حجمش کمتر از نصف حجم زمین میباشد اما جرم آن سه برابر جرم خورشید است بطوریکه يك سانتیمتر مکعب آن ۳۶ تن یعنی ۱۲۰ خروار وزن دارد پس يك لیترش ۱۲۰۰۰۰ تن خواهد شد!؟

العظمة لله!!!

خداوند بالا و پستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی
اینست نمونه ای از جهان هستی که تا امروز عقول نوابغ بشر بآن
راه یافته است و ما را وادار میسازد که در مقابل آیه کریمه و ما اذیتیم من
ا لعلم الا قلیلا باز هم بیجهل خود اقرار کنیم و جهان هستی را آنقدر بازیچه
نشمایم که ستاره عطارد را با بروج نرینه نربدانیم و با بروج مادینه ماده
بنخوانیم.



فرهنگ اصطلاحات وارده در این کتاب

ابطأ - کو کبیرا ابطأ (کندتر) از دیگری گویند وقتی که مدار خود را دیرتر از دیگری طی نماید و هر کو کب علوی نسبت بکو کب سفلی خود ابطأ است .

اتصال - وقتی که يك ستاره سفلی اختلاف درجات طولش رفته رفته با درجات ضولی يك ستاره علوی رو بکاهش میرود تا بالاخره مساوی آن میگردد گویند ستاره سفلی بعلوی متصل شده است و یا اتصال یافته است .

استوا - دایره عظیمه ایست که سطحش بر محور عالم عمود باشد .
اسرع - کو کبیرا اسرع از کو کب دیگر گویند وقتی که مدار خود را زودتر از دیگری طی نماید و هر کو کب سفلی نسبت بکو کب علوی خود اسرع است .

ارتفاع کو کب زاویه ایست که يك ضلعش خطی باشد که از چشم ما بآن کو کب وصل شود و ضلع دیگرش تصویر همین خط باشد بر سطح افق .

اقتران - وقتی که طول نجومی دو پدیده کو کب متساوی باشند گویند در اقتران اند :

اقیم - قسمتی است از سطح کره زمین که واقع باشد مابین دو

مدار بطوریکه اختلاف ساعت یکروزه مدار تحتانی بامدار مجاورش نیمساعت باشد .

امتزاج دو کوكب عموماً همان اقتران آنها است و بالاخص اگر یکی از آنها دو کوكب ماه یا آفتاب باشد و این حالت را مازجه نیز میگویند انصراف - وقتی که يك ستاره سفلی از يك ستاره علوی در گذشت کویند سفلی از علوی انصراف حاصل کرده و یا از آن منصرف شده است . بطریق - رئیس کشیشان آرامنه .

برج $\frac{1}{14}$ از مدار سالیانه آفتاب و جمع آن بروج است . بروج دوازده گانه عبارتند از حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت . پس هر برجی ۳۰ درجه است و آفتاب در هر ماهی یکی از این بروج را طی میکند . بیت هر يك جزء از ۱۲ جزء نامساوی منطقة البروج (رجوع شود بصفحه ۳۷ .

تحت الشعاع سه روز آخر هر ماه قمری است که ماه دیده نمیشود تثلیث - وقتی دو ستاره ۱۲۰ درجه از یکدیگر فاصله داشته باشند گویند آن دو کوكب در تثلیث اند .

تربیع - وقتی دو ستاره از یکدیگر ۹۰ درجه فاصله داشته باشند گویند در تربیع اند .

تسدیس - وقتی دو ستاره از یکدیگر ۶۰ درجه فاصله داشته باشند گویند در تسدیس اند .

تنبجیم - مبحثی از نجوم است که از روی آن احکام استخراج میکنند و حوادث آتیه را پیش بینی مینمایند .

جبتار دسته‌ای از ثوابت‌اند که در برج جوزا واقع‌اند .

جزر باین رفتن آب دریا.

خانه سیاره قسمتی است از یک برج معینی که بان سیاره تخصیص داده شده است .

خداوند طالع یک جزو از پنج جزو نامساوی هر برجی را به سیاره‌ای داده‌اند و آن سیاره را خداوند آن جزو دانسته‌اند .

خسوف گرفتن ماه است و آن واقع نمیشود مگر در شب نیمه هر ماه قمری یا طرفین آن .

ذنب اکبر و اصغر دو دسته از کواکب‌اند که بخرس بزرگ و کوچک تشبیه کرده‌اند و هر دو در نیم کره شمالی آسمان‌اند .

ذات الکرسی یکی از صور آسمانی است که در نیم کره شمالی واقع است .

ذنب یکی از دو نقطه تقاطع مدار هر سیاره مخصوصاً از ماه به منصفه البروج است که چون سیاره از آن گذرد در جنوب منصفه افتد (ص ۱۴ پاورقی) .

ذوات الاذنب ستاره‌های دنباله‌داری هستند که گاهی در آسمان مرئی میشوند و مفردش ذو ذنب است (ص ۳۶ و ۳۷)

راجع وقتی کوکبی برخلاف توالی بروج حرکت میکند آنرا راجع گویند .

راجم عقب افتادن اثری از اثرات (بصطلاح اهل تنجیم) (ص ۲۵)
رأس یکی از دو نقطه تقاطع مدار سیاره با منصفه البروج (مخصوصاً ماه) که چون از آن گذرد در شمال منصفه افتد .

رَبِّ سَاعَتِ يَكِي از ساعات معوجه که یکی از سیارات سبعة تخصیص داده اند ، آن سیاره را رَبِّ آن ساعت گویند .

ساعت معوجه ۱۴ روز یا شب در هر يك از ایام سال .

سحابی لکه‌هایی که مانند ابر رقیقی در بعضی از نقاط آسمان مشاعده میشوند و چون آنها را بادورین قوی نگاه کنیم بکواکب زیادی تجزیه میگردند .

سعد اکبر در اصطلاح اهل تنجیم مقصود مشتری است .

سعد اصغر در اصطلاح اهل تنجیم مقصود زهره است .

سعدین در اصطلاح اهل تنجیم مقصود مشتری و زهره است .

سفلی دو ستاره عطارد و زهره را سفلی گویند .

سهم السعاهه نقطه‌ای از منطقه البروج است که بعدش از درجه طالع

شخص بتوالی بروج مساوی باشد یا بعد قمر از شمس در همان جهة

شرف - قسمت معینی از يك برجی است که بقول اهل تنجیم

باطبع سیاره موافقتر باشد .

شعراي یمانئ یکی از ثوابت صورت کلب اکبر است که در برج

جوزا واقع است . این کوکب روشنترین تمام ثوابت آسمان است .

ضغف کوکب وقتی است که در هبوط یا وبال یا تحت الشعاع و یا

بکوکبی بانظر نحس نگاه کند .

طالع جزئی است از منطقه البروج که در وقت منظور طلوع

کند .

طول نجومی هر کوکب قوسی است از منطقه البروج که واقع

باشد مابین دایره طولی آن کوکب و نقطه اعتدال ربیعی .

عرض نجومی هر کوکب قوسی است از دایره طولی آن کوکب که واقع باشد مابین خود آن کوکب و منطقه البروج .

عقدتین دو محل تقاطع مدار ماه (یا سیاره دیگری) با منطقه البروج .
علوی سه ستاره مریخ و مشتری و زحل را علوی گویند .

فلک وقتی اضافه شود بکوکبی (مثلاً بگویند فلک زهره یا مریخ یا غیره) مقصود مدار است که هر یک در روی آن بدور آفتاب میگردند .

و وقتی بگویند چرخ فلک مقصود کره آسمان است که در هر شبانه روزی بر حسب ظاهر یک دور بدور زمین میگردد .

قران وقتی که طول نجومی دو یا چند کوکب متساوی باشند و بعبارت دیگر هر گاه دور چند کوکب در یک درجه از یک برج واقع شوند این حالت را قران آن گویند .

قوت کوکب وقتی است که در خانه خودی شرف باشد و بکوکبی بنظر سعد نگه کند (ص ۷۵) .

کسوف گرفتن آفتاب است و آن واقع نمیشود مگر در اول ماه قمری یا آخر آن و گاهی بابت روز پس و پیش هم ممکن است اتفاق افتد .

کپکشان قسمت سفید رنگی است از آسمان که مانند کمر بند غیر منظمی دور آن کسره را احاطه کرده است و مثل جاده ایست که بزرگانی از آنجا عبور کرده و که در طول این جاده ریخته باشد و باین نسبت آنرا کپکشان نامیده اند .

مثله وقتی که برجی از برج دیگر ۲۰ درجه فاصله داشته باشد آن نسبت به منته گویند (ص ۲۴) .

مجاوده وقتی کوکبی با یکی از عقدتین قمر مقارن باشد آن کوکب را مجاسد آن عقده گویند .

محور عالم خط موهومی است که کره عالم در شبانروز یکدور بدور آن میگردد .

عد - بالا آمدن آب دریا .

مدار دایره صغیره ایست که بموازات خط استوا رسم شود .

مقابله وقتی که فاصله دو ستاره ۱۸۰ درجه باشد گویند در مقابله اند .

مقارنه وقتی که دو یا چند ستاره طول نجومیشان متساوی باشد گویند در مقارنه اند .

منطقه البروج مدار سالیانه آفتاب است که بروج دوازده گانه بر حسب ظاهر در اطراف همین مدار واقع اند .

ناطج - پیش افتادن اثری از اثرات تنجیمی (رجوع شود به صفحه ۲۵)

نجوم - عامی است که گفتگو میکند از اوضاع مختلفه کواکب و حرکات و محاسبات مربوطه بآنها

نحس اکبر - در اصطلاح احکامیها مقصود زحل است .

نحس اصغر در اصطلاح احکامیها مقصود مریخ است .

نحسین مقصود زحل و مریخ است .

وبال هر سیاره خانه مقابل شرف آنست .

وزن مخصوص هر جسمه خارج قسمت وزن این جسم است بر وزن

آب هم حجم آن .

هبوط وقتی کو کبی درجائی واقع شود که مقابل درجه شرف آن باشد گویند این کو کب درهبوط است .

هیئت علمی است که گفتگو میکند از اوضاع مختلفه کواکب و حرکات آنها .

هيوَیَین هئسوِین بهیئت (مفردش هيوَی) یعنی کسانی که در علم هیئت کار کرده اند .

جدول ایام و لیالی در فضهای مختلف

در جدول بعد بلندترین روزها و کوتاهترین شبها را و بالعکس که در اول تابستان و اول زمستان صورت می بندد از صفر درجه تا نود درجه عرض شمالی و جنوبی استخراج کرده و ثبت نمودیم تا در موقع ضرورت بآن رجوع نمایند .

از روی این جدول پیداست که بلندترین روزها و کوتاهترین شبها در نیمکره شمالی و جنوبی بعکس یکدیگر اند . باین معنی که وقتی در نیمکره شمالی بلندترین روزها پدید می آید ، در نیمکره جنوبی بلندترین شبها حاصل میگردد و بالعکس ، و از همینجا معلوم میشود که فصلهای چهارگانه نیز در نیمکره شمالی و جنوبی بعکس یکدیگر اند .

باید دانست که انکسار شعاع در نیمه محسب ملاحظه نشده است و اگر انکسار شعاع را هم در نظر بگیریم اندکی بر طول مدت روز می افزاید و زشب میکاهد

کتابہائی کہ مورد استنادہ ما پورده است

مؤلف کتاب	نام کتاب
مستغنی از تعریف و توصیف است	قرآن مجید
مرحوم اعتضاد السلطنہ وزیر فرہنگ قدیم	فلک السعاده
ابوریحان بیرونی با تہشیہ آقای ہمانی	التفہیم لاوائل صناعة التنجیم
ہ . سرتیب سید باقر ہیوی	اصول ہیئت
مرحوم حاج نجم الدولہ	بداية النجوم
مرحوم مہندس عبدالرزاق بغایری	جغرافیای دورہ عالی
محمد بن محمود الاملی	نفايس الفنون
بدایع نگار متخلص بمخلص	رياض المنجمين
احمد بن عمر بن النظامی السمرقندی	چهار مقاله عروضی
مولانا جلال الدین محمد بانگی	مشوی مولوی
ملا مظفر	شرح بیست باب
ابو نصر فارابی	التکت
مرحوم کلینی رحمۃ اللہ علیہ	اصول کافی
محمد بن سلیمان التنکابنی	قصص العلماء
ترجمہ آقای نصر اللہ حقیقت جو	منظومه شمسی
آقای عبدالعظیم قریب	اخبار ہرامکہ
تاریخ شاہ عباس کبیر	عالم آرای عباسی
ابو القاسم غلام حسین جونپوری	زیج بہ درخانہ
Camille Flammarion	Astronomie Populaire.
une réunion de	Cosmographie pour la
professeurs .	clases de mathematique.

شبه ————— الی

درجه‌های عرض	اقصر لیلالی			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۰	۱۲	۰	۰	۱۲	۰	۰
۱	۱۱	۵۶	۳۲	۱۲	۳	۲۸
۲	۱۱	۵۰	۳	۱۲	۶	۵۷
۳	۱۱	۴۹	۳۵	۱۲	۱۰	۲۵
۴	۱۱	۴۶	۶	۱۲	۱۳	۵۴
۵	۱۱	۴۲	۳۶	۱۲	۱۷	۲۳
۶	۱۱	۳۹	۶	۱۲	۲۰	۵۴
۷	۱۱	۳۵	۳۵	۱۲	۲۴	۲۵
۸	۱۱	۳۲	۲	۱۲	۲۷	۵۷
۹	۱۱	۲۸	۲۹	۱۲	۳۱	۳۱
درجه‌های عرض	اقصر ایام			اطول لیلالی		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

جنبه ————— وبی

شنبه

درجات دروس	اقصر لیل			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۱۰	۱۱	۲۴	۵۴	۱۲	۳۵	۵
۱۱	۱۱	۲۱	۱۹	۱۲	۳۸	۴۱
۱۲	۱۱	۱۷	۴۱	۱۲	۴۲	۴۹
۱۳	۱۱	۱۴	۱	۱۲	۴۵	۵۹
۱۴	۱۱	۱۰	۲۰	۱۲	۴۹	۴۰
۱۵	۱۱	۶	۳۶	۱۲	۵۳	۲۳
۱۶	۱۱	۲	۵۱	۱۲	۵۷	۹
۱۷	۱۰	۵۹	۲	۱۳	۰	۵۸
۱۸	۱۰	۵۵	۱۱	۱۳	۴	۴۹
۱۹	۱۰	۵۱	۱۷	۱۳	۸	۵۳
درجات دروس	اقصر ایام			اطول لیل		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

شبه الی

شماره روز	اقصر لیالی			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۲۰	۱۰	۴۷	۲۰	۱۳	۱۲	۴۰
۲۱	۱۰	۴۳	۱۹	۱۳	۱۶	۴۰
۲۲	۱۰	۳۹	۱۵	۱۳	۲۰	۴۵
۲۳	۱۰	۳۵	۷	۱۳	۲۳	۲۷
۲۴	۱۰	۳۰	۵۵	۱۳	۲۹	۵
۲۵	۱۰	۲۶	۳۹	۱۳	۳۳	۲۲
۲۶	۱۰	۲۲	۱۸	۱۳	۳۷	۴۲
۲۷	۱۰	۱۷	۵۱	۱۳	۴۲	۹
۲۸	۱۰	۱۳	۱۹	۱۳	۴۶	۲۰
۲۹	۱۰	۸	۴۲	۱۳	۵۱	۱۸
شماره روز	اقصر ایام			اطول لیالی		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

جنبه الی

شبه _____ الی

درجات عرض	اقصر لیلالی			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۳۰	۱۰	۳	۵۸	۱۳	۵۰	۲
۳۱	۹	۵۹	۸	۱۴	۰	۵۲
۳۲	۹	۵۴	۱۱	۱۴	۵	۴۹
۳۳	۹	۴۹	۷	۱۴	۱۰	۵۳
۳۴	۹	۴۳	۵۴	۱۴	۱۶	۶
۳۵	۹	۳۸	۳۳	۱۴	۲۱	۲۷
۳۶	۹	۳۳	۳	۱۴	۲۶	۵۷
۳۷	۹	۲۷	۲۲	۱۴	۳۲	۳۸
۳۸	۹	۲۱	۳۱	۱۴	۳۸	۲۹
۳۹	۹	۱۵	۲۹	۱۴	۴۴	۳۱
درجات عرض	اقصر ایام			اطول لیلالی		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

جنوبی _____

شبه الی

روز شمار	اقصر لیل			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۴۰	۹	۹	۱۵	۱۰	۵۰	۴۵
۴۱	۹	۲	۴۷	۱۴	۵۷	۱۳
۴۲	۸	۵۶	۵	۱۵	۳	۵۵
۴۳	۸	۴۹	۸	۱۵	۱۰	۵۲
۴۴	۸	۴۱	۵۰	۱۵	۱۸	۶
۴۵	۱	۳۴	۲۱	۱۵	۲۵	۲۹
۴۶	۸	۲۶	۲۸	۱۵	۳۳	۳۲
۴۷	۸	۱۸	۱۴	۱۵	۴۱	۴۶
۴۸	۰	۹	۳۶	۱۵	۵۰	۲۴
۴۹	۸	۰	۳۲	۱۵	۵۹	۲۸
روز شمار	اقصر ایام			اطول لیل		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

جنوبی

شبه ————— الی

درجات عرض	اقصر لیل			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۵۰	۷	۵۰	۵۸	۱۶	۹	۲
۵۱	۷	۴۰	۵۳	۱۶	۱۹	۷
۵۲	۷	۳۰	۱۲	۱۶	۲۹	۴۸
۵۳	۷	۱۸	۵۰	۱۶	۴۱	۱۰
۵۴	۷	۶	۴۴	۱۶	۵۳	۱۶
۵۵	۶	۵۳	۴۶	۱۷	۶	۱۴
۵۶	۶	۳۹	۵۰	۱۷	۲۰	۱۰
۵۷	۶	۲۴	۴۵	۱۷	۳۵	۱۵
۵۸	۶	۸	۲۰	۱۷	۵۱	۴۰
۵۹	۵	۵۰	۱۸	۱۸	۹	۴۲
درجات عرض	اقصر ایام			اطول لیل		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

جنوبی —————

شهر _____ الی

روزهای ماه	اقصر ایام			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه
۱۰	۵	۳۰	۲۱	۱۱	۲۹	۳۹
۱۱	۵	۲۰	۳	۱۱	۲۱	۵۷
۱۲	۲	۲۲	۲	۱۵	۱۷	۵۲
۱۳	۱۵	۱۲	۵	۸	۴۶	۵۱
۱۴	۲	۲	۲۲	۲۰	۲۲	۲۰
۱۵	۲	۵۲	۲۲	۲۱		۴۶
۱۶	۱	۴۴	۲۲	۲۲	۱۵	۴۸
مجموع	اقصر ایام			اطول ایام		
	ساعت	دقیقه	ثانیه	ساعت	دقیقه	ثانیه

شهریالی

کمی دقیقه	اقصر لیالی			اطول ایام		
	دقیقه	ساعت	شبانروز	دقیقه	ساعت	شبانروز
۶۷	۰	۰	۰	۲۲	۳	۱۴
۶۸	۰	۰	۰	۳۹	۲۳	۵۸
۶۹	۰	۰	۰	۵۲	۶	۴۲
۷۰	۰	۰	۰	۶۲	۱۱	۵۱
۷۱	۰	۰	۰	۷۱	۴	۵۱
۷۲	۰	۰	۰	۷۹	۶	۱
۷۳	۰	۰	۰	۸۶	۱۶	۸
۷۴	۰	۰	۰	۹۳	۱۵	۴۶
۷۵	۰	۰	۰	۱۰۰	۷	۳
۷۶	۰	۰	۰	۱۰۶	۱۳	۱۸
کمی دقیقه	اقصر ایام			اطول لیالی		
	دقیقه	ساعت	شبانروز	دقیقه	ساعت	شبانروز

شبه _____ الی

روز و شب	اقصر لیالی			اطول ایام		
	دقیقه	ساعت	شبانروز	دقیقه	ساعت	شبانروز
۷۷	.	.	.	۱۱۲	۱۸	۴۰
۷۸	.	.	.	۱۱۸	۱۶	۴۸
۷۹	.	.	.	۱۲۴	۱۱	۴
۸۰	.	.	.	۱۳۰	۲	۵۳
۸۱	.	.	.	۱۳۵	۱۵	۳۶
۸۲	.	.	.	۱۴۱	۱	۵۵
۸۳	.	.	.	۱۴۶	۱۰	۲۱
۸۴	.	.	.	۱۵۱	۱۷	۱۲
۸۵	.	.	.	۱۵۶		۵۷
۸۶	.	.	.	۱۶۲	-	۳۴
۸۷	.	.	.	۱۶۷	۷	۱۴
۸۸	.	.	.	۱۷۲	۱۰	۱۶
۸۹	.	.	.	۱۷۷	۱۲	۵۴
۹۰	.	.	.	۱۸۲	۱۵	۱۸
روز و شب	اقصر ایام			اطول لیالی		
روز و شب	دقیقه	ساعت	سازروز	دقیقه	ساعت	سازروز

جذب _____ وبی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطالب	صفحه	عنوان مطالب
۳	حمد و سپاس	۲۴	منشاء نظرات تنجیمی
۵	سبب تألیف کتاب	۲۵	رامح و ناطح
۸	سبک و روش اینکتاب	۱	قران سیارات ششگانه و آثار آنها
۹	بایه احکام تنجیم	۲۶	خسوف و کسوف و آثار آنها
۱۲	بروج گرم و سرد و خشک و تر	۲۸	کسوف مصادف فون ابراهیم
۱۲	بروج نر و ماده	۱	کسوف زمان کشف امریکا
۱۵	بروج زاینده و زرا	۲۹	منشاء وضع احکام تنجیم
۱۶	طبایع سیارات - قمر	۳۰	اورگت زیم و تقویم
۱۷	سعد و نحس سیارات		غیب گویان و خطاهای آنان
۲	انتقاد بر احکام فوقی	۳۳	ارات احکام نجوم در مدل اروپا
۱۸	نر و ماده سیارات	۳۵	تأثیر کسوف در غرب
۵	ابطاء و اسرع	۳۵	نوابت موقت و آثار آنها
۱۹	کبریائی و دانس	۳۶	پیدایش ذرات لاذناب و آثار آنها
۵	نظری با احکام گذشته تقویم	۳۸	اختلافی اهل تنجیم در احکام
۵	پیشگویی تقویم بنا	۳۹	نهی احکام از فصد در خرداد
۲۱	وقت استخاره و اجابت دعا	۴۰	احکام در باب غذا
۵	دوستی و دشمنی	۴۱	نوابح الفهر در دوستی و دشمنی
۲۲	نتیجه استخراج یکی از منجمین	۴۵	جزر و مد قمری
۲۳	دلالت بروج بر اعضاء چند روز	۴۶	بازان و ست آسیابان
	انتقاد ابوالبرکات بغدادی	۴۷	خلفی سیارات سبعة

صفحه	عنوان مطالب	صفحه	عنوان مطالب
۴۸	سکزیادروز	۷۸	جنگ سلطان محمود غزنوی و احکامه منجمین
۴۸	تذکرات اهل تنجیه	۷۸	ملکشاه واصحاب تنجیه
۴۹	اورانوس و نسطون	۸۰	نظام المراتب و حکیمه موسی
۵۰	اختیار و حکامه تنجیه	۸۲	مغاضبه شمسینه هل تنجیه
۵۱	ساجد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷	۸۳	زیران انتشار احکام تنجیه
۶۰	ذیبت سلطان حکامه تنجیه	۸۵	تفلس و نصیر
۶۱	ذرات بروج و شهبورها و اوحی	۸۷	حدیث خوشی تذکره
۶۲	تکذیب اصحاب تنجیه در سر	۹۰	اعتراف بدین سده فوجار
۶۳	اسرار	۹۱	تکذیب بیفهمی دره از حکامه تنجیه
۶۴	ذرات عبدالمطلب و عرف الاحرار	۹۱	خبر عنجه و پیرانی از قوت شاهزادگان توسیع و قدر خود آن عنجه
۶۸	فرد از زمین مشرق بن حضرت عنه حسین (ع) اویز عنجه	۹۸	قرآن سده عدس کبیر
۶۹	قلت نفع ز کسرت ضرر در احکامه	۹۹	عنجه یونانی زده و زار ایستاد
۷۰	ذرات حشمه بن حنبل	۹۳	ذرات بروج و حارثی در رؤس
۷۱	سوز زین کتب احکامه تنجیه	۹۴	ذرات بروج بر صورت
۷۲	ساعات معروضه	۹۷	خبر بعیب یکدیگر از هجرت نیز است که ریب تنجیه
۷۳	زب معجزات	۱۰۰	سیرت زهدیه گو گو کتب
۷۴	سوزین در زده گو گو	۱۰۱	ذرات معجزات زحل تا بر خنجر
۷۵	ذرات گو گو		
۷۶	قوت و ضعف گو گو		
۷۷	جنت معصومه عدسی و شمس تنجیه		

عنوان مطالب	صفحه	عنوان مطالب	صفحه
شرح زندگانی جو ردانو پرونو	۴	حضرت موسی و فرعون	۱۰۲
نصب مجسمه پرونو	۱۲۴	سپهر السعاده	۱۰۴
ابطال احکام تنجیم	۱۲۵	تختنامه اصحاب تنجیم	۱۰۶
گاليله وانکشافاتش و صدمات وارده بر او	۱۲۷	فضل بن حاتم و کتاب قرانات او	۱۰۷
فتوای کلیسا یازای محکمه توبه نامه گاليله	۱۲۹	حکایت ابن حاجب و طوسی علیه الرحمه	۱۰۸
مسکون بودن عزاله علوی خطای دیگر اهل تنجیم	۱۳۲	حکایت ابراهیم بن مهدی و مأمون الرشید	۱۱۰
قران مرینخ بازحل درمئانه جوانی انتقاد بر احکام بالا	۱۳۳	دلالات بروج بر موضعیها بیماری عضدالدوله دیلمی و شفا	۱۱۱
احکام کسوف و خسوف انتقادها بر این احکام	۱۳۵	یافتن او	۱۱۳
سئلهای ترکی حکایت سلطان محمود و ابوریحان	۱۳۶	یک روایت دیگر در باب احکام تنجیم	۱۱۶
مدرك اصحاب تنجیم و مدجوعول بودن این حکایت	۱۳۷	افکار و تخیلات قدما در باب کواکب	۱۱۸
فصل دیگری در تاثیرات کواکب و ایرادات وارده بر احکام	۱۳۹	نام سیرات باعتماد رومیان قدیم عقیده ایرانیان قدیمه در باب زمین	۱۲۰
حکایت عمر خیام و پیشگویی از مدفن خود	۱۴۲	هیئت بضامیوسی دستگاه کبرایت	۱۲۰
	۱۴۵	جو ردانو پرونو	۱۲۱
	۱۴۶		۱۲۲

صفحه	عنوان مطالب	صفحه	عنوان مطالب
۱۵۷	منجم غیبگو و وحکه مستخرج از	۱۷۲	منجم پرتقانی و احکام او
۱۵۸	صفحات سیارات و دلالتهای آنها	۱۷۴	انتقاد ما بر این احکام
۱۵۹	نظریه هیوینن دوره جدید	۱۷۶	احکام تنجیمی و حسابات نجومی
۱۶۲	فصلی در امتزاج	۰	کشف ستاره نبطون
۱۶۳	انتقاد بر نظریه فوق (امتزاج)	۱۸۲	گوشه دیگری از تنجیم
۱۶۵	امتزاج مشتری با زهره	۱۸۶	گواهی دیگر بر مدعی ما
۱۶۶	جواب ما بر گفتار بالا	۰	ارزیج پذیری
۱۶۸	خرافات دیگری از صنعت تنجیم	۱۹۰	خاتمه در باب عظمت علم
۰	در باب افیون و غیره.	۱۹۵	فرهنگ اصطلاحات و اژدر این کتاب
۱۸۶	دلالتهای ماه	۲۰۲	کتابی که مورد استفاده ما
۱۶۹	بی اساسی دلالتهای فوق	۰	بوده است
۱۷۰	تقسیم اقلیمه بسیزاب	۲۰۳	جدول ایام و ییالی در عرضهای
۱۷۱	منجم معری و احکام او	۰	مختلف

-۲۱۶-
قائمه

صفحہ	سطر	علط	صحیح
۱۵	۶	عالسا	عالا
۴۱	۱	میخری	میخری
۴۳	۱۰	مریہ	مرئیہ
۴۴	۶	اسراک	اسراک
۶۸	۸	منجی	منجی
۶۹	۱۳	بخرش	بخرش
۷۳	۱۵	فرد	خرد
۸۴	۱۵	جاحت	جاحت
۸۶	۸	اسرار	اسرار
۹۹	۱۴	صیغہ	صغہ
۱۰۷	۱۶	خانہ	فصلیں خانہ
۱۱۰	۱۹	الشمس	الشمس
۱۲۳	۱۹	بحصار	بصاء
۱۳۲	۲۱	مکسوں	مکسوں
۱۳۴	۱۰	ربیع	ربیع
۱۳۸	۵	احکام	حکام
۱۳۹	-	زنج	زنج
۱۵۲	۱۱	غیب	عب
۱۸۷	۱۳	فی الرحم	فی الرحم
۱۹۷	۸	ہر مدہ عمری	مدہ عمری

مرکز فروش :

کتابفروشی ابن سینا میدان مخیرالدوله

کتابفروشی خیام خیابان ناصر خسرو

وسایر کتابفروشیهای معتبر

بها ۰ ۰ ریال

چاپ اتحاد